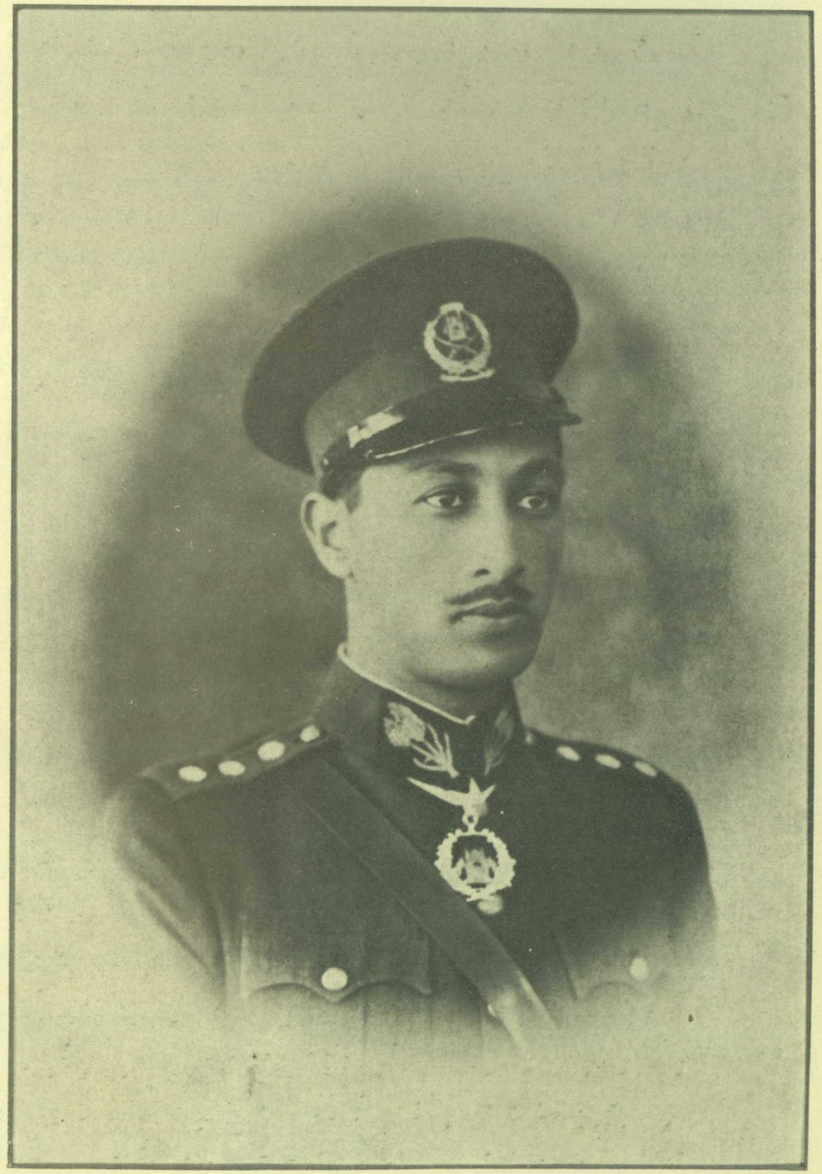

تاجدار افغانستان المتوکل علی الله اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خلدالله ملکه

تذکر بشعرای نووارد

نگارش جناب غلام جیلانی خان
اعظمی معاون انجمن ادبی

وضوع شعر وشاعری گرچه درملل ابتدائی چندان قیمتی ندارد، ولی درنظر ملل مترقی عالم: ادبا وشعرا موقع بلند ومقام ارجمندی دارند، چه قرائح ادبی وایراد کلام برجسته وبلیغ است که درقلوب وحسیات افراد انسانی تاثیرات مهمی نموده وآنهارا بغایه های مختلفی بطور غیر ارادی میکشاند!

ما درتعریف شعروادب هر چه بگوئیم بنظر علمای ادبی واجتماعی وآنانیکه ازاسرار این فن بصیرتی دارند موضوع تکرار بانحصیل حاصل خواهد بود! ولی اینقدر گفتنی است که نباید آنانیکه دارای قریحهٔ ادبی اند درمحیط ابتدائی این مسئله را حقیر یاغیر مفید بشمارند! چه شواهد تاریخی این اشتباه را بکلی ازاله می دارد.

عنصری، عسجدی اگر وسیلهٔ دربار ادب پرور اعلیحضرت محمود غزنوی نمی بود، شاید امروز نامی از آنها در صفحهٔ هستی باقی نمی ماند.

ظهیر فاریابی اگر بواسطهٔ این کمال درمحیط خود بقدر لزوم موقع نیافت، ولی بدربار اتابکان خراسان وآذربایجان داری مقام ومنزلت نیکو گردید.

اگرقدر شناسی وقابلیت افکار اتابکان وحکمرانان ایران نمی‌بود. نام حافظ وسعدی باین اندازه اوج بلندی نمیگرفت! ولی امروزکه فکر و قرایح ملل شرق ترقی نموده، تذکار واحترام این شعرای عالی مقام نیز مستغنی ازاتکا بغیراست وهرفرد باسواد مشرق به احترامیکه قابل ولایق است نسبت بآنها ابداً خود داری نمیکنند.

در ملل متمدنهٔ غرب کسی نمیتواند ادعا نماید که شکسپیر شاعر معروف انگلیسی؛ والتر هوگو شاعران فرانسوی؛ گوئته، شلر، شاعران المانوی بقدریکه امروزتقدیر می شوند در حیات ومحیط آنروزهٔ خود هم بهمین اندازه قیمت و محبوبیتی داشته‌اند! بلی امروزاین شعرا مقام شامخی دردل ونظر ملل مذکوره داشته وقیمت حقیقی‌شان بمنصهٔ ظهوررسیده است.

پس میگوئیم که قرایح ادبی ازنعمای الهی‌است وشعرا مشاطه گان روح ملل اند، شاعر اگر بوظیفه وتکلیف خود پی برده وآنرا بدرستی ایفا کرده بتواند، محبوب افراد جامعهٔ انسانی است! شاعر درجماعات بشری‌کاری میتواند که هر قوه وتدبیری درمقابل آن عاجزاست، ولی باید سنجیدکه شاعر کیست؟ وشعررا چطوری باید انشاد نمود؟! تعریف شاعر را هرکسی نموده ولی بعقیدهٔ ما ازخوبترین صفات شاعر آنست که دو موضوع مهم را باید هادی باخط مشی خود قراردهد: یعنی اول شعر را باید مطابق بقوانین زبان گفت چه شعر هم سخن است

وسخن مطابق بقوانین زبان میباشدواگرازقوانین زبان منحرف شد معنی ومدعای آن ازفهم اهل زبان دورافتاده وبزودی کس بدان پی نمی برد واین دورافتادن ازفهم را باصطلاح تعقید میگویند، پس شعر راعلمی‌است وعلم شعرعبارت است: ازدانستن لغات وصرف ونحووعلوم ادبی یکزبان از قبیل بدیع، معانی، بیان عروض، مصطلحات همان زبان.

دوم: تقلید وتأسی است بآثارقدما یاشعرای مبرزومعروف که آنها سخن را بچه اسلوبی ایراد وچگونه تراکیب وتالیفی نموده وچه صنعتی دران بکار برده اند، اگرشاعر نو تأسی ازاستادان‌را ملحوظ داشت غالباً شعرش مطابق بقانون زبان می افتد که مطابقت بآن ضروراست چنانکه پیشتر گفتیم.

سوم: موضوع ومقصد که جان سخن یا هیولای شعراستوار باین شالوده است واین مطلب بشاعر دست نمیدهد مگر بواسطهٔ داشتن عقل وتخیل عالی وداشتن معلومات کافی.

اخیراً شاعر باید پس ازحصول مقام علمی شعرویافتن اقتدار بیان موضوع وایراد مطالب بنوعی که درشنونده تاثیری القا کرده بتواند باید ازخود صرف نظر کرده وبلافاصله نصب العین وخط مشی همین دومطلب یعنی فائده رساندن بجامعه را قراردهد، چه آنچه مقصود شاعر است همین مطلب‌است وبدین صفت مقام واهمیت شاعر درانظارخود بخود جلوه‌گرمیشود. سوای حسن ایراد کلام واهمیت موضوع دیگر هرچه باشد لاطایل وضعف قوهٔ ادبی وعلمی شاعر شناخته خواهدشد.

دیگر چیزیکه تعریف شعر خوب است: چون شعرزادهٔ احساسات وتخیلات شاعر است پس درصورتیکه شاعر دارای قریحهٔ عالی ومجهز بمعلومات علمی بوده

و بصفاتیکه مذکور آمد متصف باشد، بالضرور شعر نیکو و پسندیده سروده و آن شعر مورد قبول و توجه واقع میشود. پس تذکر ما بادبای نووارد وطن اینست که چون درعصر فرخندهٔ امروزه بقدریکه ما سراغ داشته و آثاری ازدور و نزدیك بما میرسد می بینیم که ماشأ الله درین مدت کم شعرائی در وطن عزیز ما اظهار ذوق و قریحه مینمایند و خود این مطلب خیلی باعث سرور و افتخار ما بوده و امید های قوی درقلب ما تولید می نماید ولی برای اینکه ما ازین نعمت غیر انتظاری استفادهٔ صحیح کرده باشیم ناچاریم که باید مطالب متذکرهٔ فوق را مجدداً باین ادبای معظم وطن یادآوری کنیم! پس میگوئیم وجود اینهمه شاعر نووارد یکی ازعوامل بزرگ نهضت ادبیات وطن بشمار بوده و میتوان آنرا مقدمهٔ ترقی و روشنی معنویات ملی حساب کرد، ولی برای اینکه این نعمت یا دولت بکمال برسد و افغانستان حسب آرزو ازین ادبای خود استفادهٔ بسزا نماید مجبور شده مراتب آتی را عرض مینمائیم:

١ : حضرات شعرا هر کدام بفارسی و عربی مهارتی ندارند یا تحصیلات ناقصی دارند باید کوشش وسعی نمایند تا لغات و اصطلاحات فارسی و عربی شان روزمره ترقی کرده بخصوص درصرف و نحو فارسی و عربی درجات عالی یا اقلاً متوسط را دارا باشند.

٢ : علوم ادبیه را درفارسی و عربی بدرجهٔ اعلی والا بدرجهٔ متوسط باید تحصیل نمایند: ازقبیل معانی، بیان، بدیع، عروض و قوافی.

٣ : مصطلحات فارسی را تا اندازهٔ که میسر میشود بدانند مخصوصاً آن اصطلاحاتیکه زبان زد خواص ودرکتب مطبوعه داخل است.

٤ : مطالعه و ممارست درکتب اشعار و دواوین شعرای معروف و ممتاز و فهمیدن

اشعار و منظومات آنها و تمیز گذاشتن بین ابیات خود متوسط و ادنی

٥ : اشعار و منظوماتی که میسرایند اول خود سراینده آنرا ازجنبهٔ قواعد زبان و ازلحاظ موضوع و مضمون، و برجسته گی الفاظ سنجیده و خوب و بد آنرا دقت کرده و بقدر تعمق و فهم باصلاحش کوشیده آخراً آنرا ازنظر اساتید گذرانیده بعد ازصرافی و اطمینان بمعرض نظر عموم بگذرانند. والا اگر شعر بهمین وتیره وجود نیابد شاعری عبارت ازنکو نامی چند خواهد بود.

آخراً ازادبای نووارد وطن معذرت خواسته میگوئیم: این معروضات نباید بهیچ وجه اسباب تردد و سکوت آنها واقع شود! بلکه امید واریم قریحه و ذوق خودرا آزاد گذاشته بطور مشق و اعتیاد هر چه میخواهند بسرایند. ولی هر کدام بایداین مطلب را درنظر داشته باشندکه روزمره بوسیلهٔ اکتساب علمی و نموی قوت ممیزه درفهمیدن اشعار خوب و بد، اشعار خودرا ترقی بدهند! و برای زود نائل شدن باین مقصد برای شایقین هیچگونه ایراد و خفتی واقع نمیشود اگر اشعار خود را قبل ازطبع و نشر بنظر تنقید اساتید رسانده و بعیوب آن کسب آگهی نمایند.

ولی ازین هم ناگزیریم که راه و رسم شعر و شاعری را بآنها خاطر نشان نموده و طالب آن شویم که شعرای ما باید قرایح و استعداد فطری خود را بحال توقف و تدنی نگذاشته درپیشرفت و ترقیات آن توجه داشته باشند.

تاریخ چگونه نگارش یابد

و مورخ کامل کیست ؟

مترجم : جناب استاد قاری عبدالله خان
(ملك الشعرا)

ازدکتر عبدالکریم گرمانوس
اقتباس وترجمه از مجلهٔ الهلال

مستشرق شهیر دکتر عبدالکریم گرمانوس مجارستانی اکنون مقیم مصر و ستاد تاریخ بجامعهٔ بوداپست ، عالمی است جلیل مشارالیه در بوداپست و وینا (پای تخت اطریش) و ازالمان و انگلستان تعلیم فرا گرفت و در دکتری و زبان ترکی سند دکتری حاصل کرد و بر علاوهٔ زبان لاتین سه زبان شرقی و پنج زبان اروپائی را خوب میداند. چند کتاب در تاریخ ادبیات ترك و اثر اتراك در تاریخ اسلام نوشته و کتابی در حرکات جدید در آسلام و کتاب تاریخ صنایع ترك در قرن هفده نیز از مؤلفات اوست و در اثر همین تالیف مؤخرالذکر سند دکتری و مبلغ صد پوند طلائی جائزه گرفت و بسیاری از ادبیات ترك را بزبان مجارستانی ترجمه نمود و اکنون عمرش نزدیك به پنجاه رسیده . این مستشرق شهیر از خورد سالی محبت شرق را در دل می پروراند و شغفی تمام بدان داشت و به همین واسطه زبان فارسی و ترکی را درس گرفت و عربیت را در چارونیم سال تحصیل کرد . قرآن کریم و تفسیر طبری و جزئی از بیضاوی و عدهٔ از کتب حدیث و ادب و تاریخ را هم قرائت نمود و بیشتر ازسی بار بترکیه سفر کرد و در محاربهٔ عمومی با ترك اشتراك ورزید و در هندنیز سه سال سیاحت کرد و در اثنای این سیاحت در دبستانی که شاعر نامور هند «رابندرانات تاگور» تاسیس کرده مشغول درس گردید و در جامع دهلی بشرف اسلام رسید و تدین خود را بدیانت

اسلامی ظاهر نمود و نام خودرا عبدالکریم گذاشت . اخیراً بشوق سفر مصر افتاد و در مصر بجامع ازهر پیوست و امسال شوق زیارت حج دارد و مائل است که درین فرصت بعض بلاد دیگر از جزیرهٔ عرب را هم سیاحت نماید .

اخیراً ملاقاتی با وی دست داد و در ضمن صحبت موضوع تاریخ مورد بحث قرار گرفت :

تاریخ نوشتن

گفتم شما که چند کتاب تاریخ نوشته اید مسلك تان در نگارش آنها چه بوده ؟

گفت :ـ در تاریخ نوشتن مقارنه و موازنه بین مصادر تاریخی بوجوه مختلفه لازمست و نشاید مؤرخ از موازنه در بین مصادر تاریخی صرف نظر نماید . زیرا مصادر تاریخی آثار انسانی است و هر انسانی تحت مؤثراتی چند بوده هیچکس نیست که خالی از تاثیرات باشد و چون مؤرخ هم انسان است مانند سائر انسانها بمؤثرات محیط وظروف اجتماعی وسیاسی تأثر پذیر میگردد. مثلاً قدمای مؤرخین از دستهٔ رهبان را تحت مطالعه میگیریم راهبها که حیات شان محدود بود چنانکه به عزلت وریاضت و تأمل بسر می بردند وقتیکه شجاعت و اقدامات عرب را در قرون وسطی دیدند دهشت خورده دروصف حال آنها مبالغه بخرج دادند وآنها را وحشی گفتند .

وازین قبیل است عاطفهٔ سیاست که مؤرخ تاثیرپذیر ازیك حزبیه حزبش را می ستاید حال آنکه مؤرخ دیگر که تحت اثر حزب دیگر بوده حزب اورا نکوهش نموده وبتقصیر متهم می سازد .

ازینجاست که هرگاه مؤرخی صدسال بعد خواهد تاریخی از نهضت مصر بنویسد باید جمیع مصادر را موازنه نمود وتأثیراتی را که هرمصدر حزبی

یاغیر حزبی ازان تأثر پذیر میگردد تقدیر وتخمین کرد تا حقایق تاریخی ازمیان همه استخراج وخلاصه گردد .

بعضی از مصادر تاریخی از ذکر فنون موجوده درقرون مختلفه ساکت وساءمت است اما این سکوت او دلیل بر نابودن فن دران قرن نمی شود بلکه مورخ بی اعتنائی نموده و قرنی را که تاریخش نوشته از فن موجود دران قرن نام نبرده وازینجهت بعیار وقیمت قرن مذکور هم پرداختی نفرموده .

امرآءالقیس (شاعر جاهلیت) بقسطنطنیه سفر کرده وبدختر قیصر عشق ورزیده اما دراشعاریکه روات عرب ازو روایت میکنند چیزی ازین سفر وعشق او یافت نمی‌شود مگر دلیل برعدم واقعه نمیگردد که گوئیم شاعر مذکور دران بلاد نرفته وبادختر قیصر عشق نورزیده چه این واقعه را مؤرخین یونان روایت میکنند . بلکه دلیل است برمسامحهٔ روات عرب از اشعار او راجع باین سفر که درنتیجه حکایت این سفر وحکایت این معاشقه هردو ازبین رفته .

لذا برمؤرخ لازم است که مصادر منفعل از تاثیرات متعدده راباهم موازنه نموده این تاثیرات را مقایسه کند و بالآخره بدون فکر وتدبر وموازنه هیچ روایتی را نگیرد .

مورخ کامل

گفتم بنظرشما مؤرخ کامل کیست ؟

گفت :ـ تاریخ آئینهٔ قد نمای حیات است تمام بهجت و اندوه، محاسن ومساوی زندگی دران جلوه میکنند . مؤرخ کامل هم شخصی است که حاذق و درحذاقت عمیق باشد، درمصادر تاریخی چنانکه گفتیم مقارنه نماید وبالآخره دارای استعدادی

باشد که حوادث مختلفه را بصور طبیعی تصویر کشد و بی تکلف قلم توانای او خواننده رابخنده وگریه بیاورد مناظر حیات راخالی از اغراض ومنفعت قرین بفهم سازد . بگمان من «ژیبون» مؤلف تاریخ سقوط امپراطوری روما بالاترین مثالی از بهر مؤرخین می‌شود مشارالیه بعقیدهٔ من بر «ولز» مؤرخ فرانسوی و«ماکولی» انگلیسی و«رانکه» المانی تفوق دارد . ازمطالعهٔ کتاب مذکور شخص خود را درهمانعصر مییابد وگویا صور وقایع راخود مشاهده میکند . حسن بیان وسبك او مطالع را مجذوب خود می سازد . بر مؤرخ کامل لازم است تمثیل حقائق تاریخی را باسبکی نزدیك بفهم حقائق جمع نموده حوادث را زنده سازد . سرگذشت را بانقلی صحیح ومؤثر نقل نماید اما اینگونه نگارش تنها مؤرخی میتواند که درحیات تجربه ها کرده و نیرنگهای مختلفهٔ بوقلمون آنرا دیده و جز او دیگری را میسر نیست چنانکه گوئته میگوید :

هر که برخت خواب خود تمام شب بیدار ننشست . هر که ازقدوم بهجت خیز بهار فرحت نیافت بدرك فنون نمیرسد و نمیتواند حوادث تاریخی راباجمیع ناحیهٔ آن ازعبرت و موعظه، حزن وسرور تصویر کشد .

بهترین مورخ عرب

گفتم :ـ درمؤرخین عرب فاضل کیست ؟

گفت :ـ ازکتب تاریخی که بنظر رسیده ازهمه افضل «ابن خلدون» است بچه سبك او سبك قرن بیستم و بزرگترین مفکری درمؤرخین شرق میباشد واو درقرن چارده که ارو پا سرتاسر درظلمت جهل فرو رفته بود وهیچ نمیدانست این سبك راایجاد نمود وچون تولدش درقرن چارده اتفاق افتاد پیوسته دراین قرن بشباب وجدت بوده ابنای زمان ازو تعلیم فرا میگرفتند .

گذشته از ابن خلدون «بیرونی» که درقرن یازده ازمیلاد می زیسته هم مقام بلندی در تاریخ دارد. مشارالیه ازهند (۱) بوده وتاحال نظیرش ازان سرزمین برنخاسته، حیات، عادات ومذاهب اهل هند را چنان بوصف تمام رسم می نماید که محل بسیار استعجابست. هرگاه تمام کتبی که اروپائیها راجع بهند نوشته اند ازبین برود وتنها «بیرونی» بماند در تاریخ هند کفایت مینماید ومصدرخوبی ازبرای ما میگردد.

سبحان‌الله باآنکه بیرونی دیانت هنود نداشته بلکه مسلمانی بوده ازقرن یازده تاریخ خود را باروحی منزه ازتعصب ومخالفت جنسی نوشته. گوئی مترصدی برفرازتلی بلند نشسته محض بنظر علمی نگاه وباسبکی پر از منطق و تقدیر وانصاف نگارش میدهد.

تمدن عربی

گفتم: به رأی شما تمدن قدیم عرب چگونه بوده و مقارنه اش با تمدن عصر حاضر ممکن است یا خیر:

گفت: ـ اگر تمدن قدیم عرب را تمدن اسلامی گوئیم بهتر است ازآنکه تمدن عربی خوانیم. زیرا عرب پیش ازظهور اسلام بجاهلیت اول خویش گرفتار بود ولی طلوع نیر اسلام درشبه جزیره و دامنهٔ فتوحات آن؛ تمدن جدیدی را اساس نهاد وبقول یونان ازچند مدنیت اقتباس یافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرموده: اطلبوا العلم ولو کان بالصین ـ عرب ازیونان، فرس، هند ومصر تمدن مادی فرا گرفت و ازعلوم وفنون وعادات هریك بهرهٔ اخذ نمود واز مجموع اینها تمدن درخشانی روی کارآورد. اما اخیراً ضعف ممالك اسلامی

(۱) بیرونی ازقریهٔ ازخوارزم بوده که آنرا بیرون میگفتند.

ازحیث ضعف سیاست سبب آن گردید. اگر این ضعف سیاسی نبود مسلمانها لوای تطور جدید را در قرن شانزده بر افراشته بودند و عهد احیا و نهضت جدید دراروپاهم بدست مسلمانها افتتاح پذیرفت نه بدست اروپائیها.

جوهر و اساس تمدن عرب در عهد خلفای عباسی با تمدن جدید اروپا ازحیث ظروف ابداً اختلافی نداشت زیرا اساس هردو تمدن باهم شبیه میباشد اگر عنصر مادی بر تمدن اروپا غلبه دارد این عنصر ازهمان اساسی است که تمدن عربی هم روی آن قیام گرفت: کیمیا در عرب علم نظری نبوده بلکه عملی بوده در کیمیای عملی کتب عربی بسیاری بوده که اروپائیها اخذ کرده اند حتی نامهای بسیاری را مانند الکل، اکسیر، ذروعقاقیر را هم ازعرب فرا گرفتند شیشهٔ عدسی را عرب اختراع نمود. بغداد بازار مخصوصی برای ادویه داشت. وبالآخره چنانکه گفتیم تمدن عربی در عهد خلفای بنی عباس با تمدن عصر حاضر در جوهر اختلافی نداشت. بلکه ملل مغرب زمین در بنای تمدن خود ازمسلك عرب پیروی نموده اند.

بهترین عصر برای درس

گفتم: ـ درس تاریخ ازکدام عصر بهتر است؟

گفت: ـ قرون باعتبار درس تاریخ همه مساوی بوده هیچ قرنی بر قرن دیگر مزیت و برتری ندارد اما بجهت مصلحت قومی درس یکقرن پیش ازما ازهمه مقدم وبهتر است زیرا علاقه ورابطه دربین قرن ما ویکقرن پیش ازما قریب تر و محکمتر میباشد چه وظیفهٔ تاریخ آنست که اندرزو تجاربی بما بیاموزد تا درحیات خود نفعی ازان برداریم پس تاریخ پدران قریب تر بما ازضروریات اولی است وباید پیش ازهر دروسی آنرا تعلیم گیریم تا آنان را بما ازنواحی متعددهٔ حیات

روابط محکمی بخشد . فائدهٔ این درسها هم مقارنه باشد در بین قرن سابق وقرن حال و ازخود سوال نمائیم که در حیات ما وحیات پدرهای ما چه فرقی واقع بوده وما قدم فراتر گذاشته ایم یا ازآنان عقب مانده ایم از تجربه های شان بهرهٔ گرفته ایم یا خیر ؟ مثلاً امروز که درمصر بین حزب قدیم وحزب جدید مخالفتی موجود است باید محاکمه نموده به بینیم که پیوستن ما بکدام حزب ضرور مینماید. پس نخستین باید در بین ماضی و حاضر مقارنه ازان و بعد تطور قرون سابقهٔ مصر را باپیش قدمی عام و کنونی تمام عالم موازنه کرد تا حیات و آثار قدیم موروثی خود را باتقدم کنونی عام تناسبی یافته باشیم . رادیو ، تیلفون طیاره بمشرق زمین درآمد ذوق جدید ذوق قدیم را بنای خفه کردن گذاشت ترك اینها هم ممکن نیست . اما نزاع لفظی بین حزب قدیم وحزب جدید هیچ فائده ندارد زیرا حکم بدست هیچ یك ازین دوحزب نبوده بلکه بدست همین تقدم مادی است که سیل عالم گیر اوا کنون هرچیزی را ازپیش روی خود بر میدارد .

با مردم پاکباز و عاقل آمیز　　ازنا اهلان هزار فرسنگ گریز
گر نیش دهد ترا خردمند بنوش　　ورنوش رسد زدست نااهل بریز
(خیام)

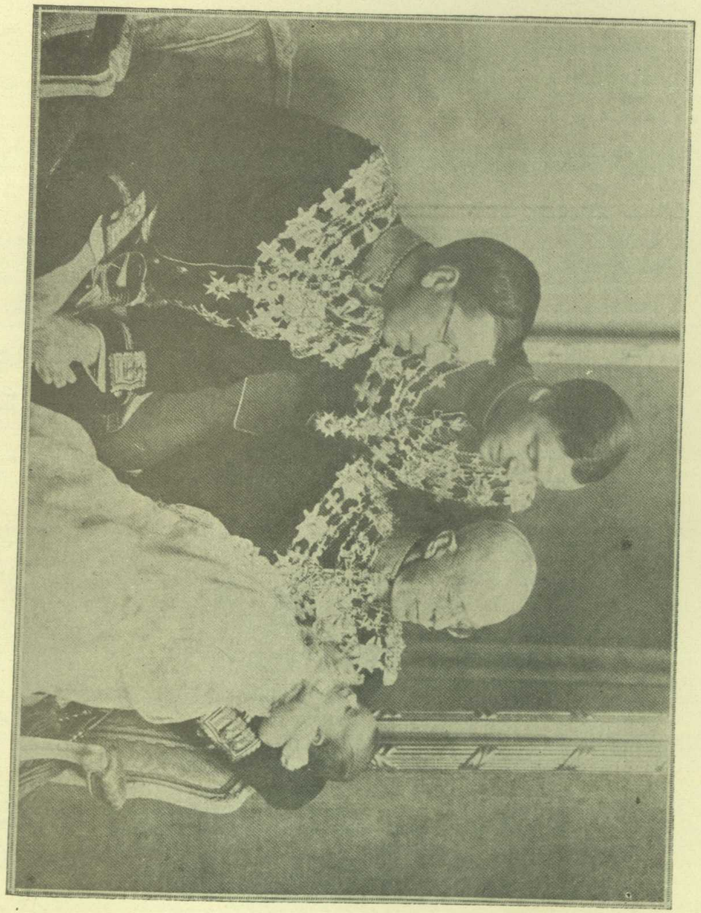

معمر ترین پادشاهان جهان ، گوستاف پنجم پادشاه سوید ن که به ۷۷ سالگی رسیده و کوامهٔ نوزاد خود را در بغل دارد، پهلوی او پسرش ولیعهد گوستاف آدولف (۵۲ ساله) ودر عقب (ایستاده) نواسه اش پسر ولیعهد ۲۵ ساله. صحتمندی کامل این پادشاه از سبب شوق وکار مستمر زیادیست که بشکار و تنیس دارد.

مختصر تاریخچهٔ موسیقی غرب

از آغاز کریستین

ترجمه جناب محمد قدیر خان تره کی
از مجلهٔ اولکو

تحولاتیکه در بیست قرن قبل در حیات و اخلاق و روحیات ملل مغربی واقع شد البته در زمرهٔ لوازم دیگر موسیقی جدیدی هم لازم بود که روح تواضع را با مؤیده های راسخهٔ اخلاقی که منشأ رحم وعطوفت است بر ملل مسیحی بدمد.

صفت بارزهٔ که این موسیقی داشت این بود که موسیقی را کاملاً از قیمومیت شعر خارج کرده میخواست همان چیز هائی را که انسان ها ذریعهٔ شعر افاده کرده نمی توانند ذریعهٔ موسیقی بقلب ودماغ انسانیت تلقین کند این است که داهیان بزرگ موسیقی با آثار نفیسهٔ خود ها مولود همین فلسفه میباشد.

بعدازانکه دین عیسوی درمغرب شیوع کرده ودرموسیقی هم تصرفی نمود موسیقی هشت صدسال کامل شکل « هومفونی » خود را که ازبدایت تاسیس اخذ کرده بود عوض ننمود وآهنگ موسیقی که در شعائر دینی آن وقت نواخته میشد بسیار شبیه بود به رسومات وآئین دینی یونانیهای قدیم وملت یهود.

اصلاحاتیکه برای اولین بار در موسیقی بعمل آمد درشهر میلان از طرف پاپ بزرگ Sent Ambrais معمول و بعد ازان گره گوار کبیر دران اصلاحات دیگری هم نمود باین صورت که رسوماتی را که ازطرف اهالی در کلیسا ذریعهٔ موسیقی جریان داشت وعبارت از آثار باقیهٔ ادوار بت پرستی بوده توهین ظاهری بدین بود ازین بر داشت وچنان طرحی ریخت که بوسیلهٔ آن رسوماتیکه درکلیسا

انجام داده میشد ازدائرهٔ دین خارج نبود .

توجهاتیکه مطابق فوق ازطرف رجال بزرگ درامور موسیقی بعمل میآمد باعث تزئید علاقهٔ اهالی به موسیقی شد .

موسیقی که درکلیساها نواخته میشد مانند موسیقی هائیکه اکنون نواخته میشود همانا دارای متود هـای مستند به اصول « اورگ Org » است که بروایتی ١٥٤ سال قبل ازولادت حضرت مسیح ع ازطرف شخصی موسوم به Stesibius وبروایت دیگر این اصول موسیقی هم مانند سائر شئونات مدنی محصول مدنیت یونان میباشد .

درین موسیقی بسیار سعی میگردید که تادرجهٔ ممکنه آواز را درقید خطوط درآرند (یعنی درترتیب نوته هـای موسیقی به منتها درجه مصروفیت بکاربرده میشد) درهمین اوقات بود که موسیقی در روما به نظر رغبت دیده شده مساعی قابل قدری را در ترقی آن بکار میبردند .

درسنه ٧٨٤ شارلمان چندین نفر معلمین بیت سرائی (باصطلاح ما خواننده « مترجم ») را بروما فرستاده و درمملکت گول (فرانسهٔ فعلی) مخصوصاً شهرهای (Metz) و (Suason) دو مدرسهٔ بزرگ موسیقی را بازکرد .

علی الرغم تمام این احوال معهذا درقرن ٩ تجربهٔ دراطراف اصول آرمونی (اصولی بود که درموسیقی عکس العمل اصول فوق دانسته میشد) به عمل آمد واین اصول که ازطرف یکی ازمنتسبین مهم کلیسا موسوم به « سنت آمان » وضع شده بود چون یك اصول فوق العاده ابتدائی وبی اهمیتی بود مولد نتائج بدی در موسیقی شده ترقی موسیقی را پنج صد سال عقب انداخت وتااواخرقرن ١٣ چون

موسیقی کاملاً به ملودی اتکا داشت لهذا علم موسیقی هم نتوانست درمیدان ترقی قدمی فراتر بگذارد .

بهرحال لازم است موزیسین های را که درین وقت (یعنی قرن ١٣) زندگانی داشتند بشناسیم زیرا این ها ولواینکه موسیقی چندان محرز ترقی نشد ازخدمت به ترقی وپیش رفت آن مضایقه ننموده تاحدی که اقتدار ایشان اجازه میداد خدمت کرده اند این رجال عبارت اند از: «Gwido darezo» و«Adam do la hel» این دوشخص خدمات قابل تقدیری به علم موسیقی نمودند چه «آدام دولاهل» در تاریخ ١٢٧٨ باصول های جدیدی نوته هائی ترتیب ویك کمیدی دارای موسیقی (کمیدی که رول های آن باآواز توام بازی کرده می شود) تحت عنوان بازیهای ماریون وروبن ترتیب ودرسرای پادشاه ناپولی نمایش داد که این پرده بذاته اولین پرده (کومیك اوپرا) است بزرگترین مشغله های موزیسین ها درین تاریخ عبارت ازتجارتی بود که میخواستند دریك یك مرتبه صدای دویاسه ملودی را استماع کنند (درحالیکه دریك آن بسیط نمی توان شعور را بدوچیز مشغول کرد اگرموسیقی دان های قرن ١٣ باین عمل دست زدند نباید ایشان را ملامت کرد زیرا دران وقت علم النفس وجود نداشت که بایشان میگفت چند دقیقه مصروف مطالعهٔ فعالیت های شعور گردیده موضوع شعور وتحت الشعور را ازنظر بگذرانند « مترجم ») وعلاوه ازین مهمترین حوادثیکه درقرن مذکوردرین زمینه روداد ایجاد واصلاح بعضی آله های موسیقی بود که بعدها باعث پیش رفت موسیقی شد .

این حرکات واصلاحاتیکه درقرن ١٣ درموسیقی معمول گردید تماماً مبشر احضار دورهٔ معروف (سن فونیك) شده هنوز فکر (اورکستراسیون Orkestrasiyon) بدماغ ها خطور نمی کرد .

درقرن ۱۴ درممالك بلژیك واسپانیا موسیقی‌دان های جدیدی پیدا وآثار جدید وتازهٔ مینوشتند چه : ژان دوموری (۱۲۷۰ ـ ۱۳۲۰) که یکی از موسیقی‌دان های معروف آن دوره بود در راه ترقی موسیقی خدمات مهمی انجام داد وذوات دیگری ازقبیل :

گیوم دوفی واوگهم دراثر دریافت اصول جدیدی که (فوگ) نامیده میشد اساس علم موسیقی جدیدرا ریختند ونیز درهمین تاریخ بوده که درمملکت آلمان همان اجل نامی زبردستی که باعث ظهور دورهٔ (رهفورماسیون) شده بود یعنی « مارتن لوتر » میزیست. لوترطوریکه معروف است درسنه ۱۴۸۴ درولایت ساکس متولد ودرسنه ۱۵۴۶ مرده است ودرانقلاب مذهبی که این شخص روی کارآورده بسبب تاسیس عالم پروتستان گردید موسیقی هم رول های عمدهٔ را به عهده داشت چه این شخص موسیقی را به منزلهٔ یك سیستم فلسفهٔ میدانست که همیشه ذوق انسان ها را تحت تاثیر خود درآورده درراه اصلاح اخلاق انسانیت (ازراه انکساری که موسیقی درانسان تولید میکند) تاثیر عمیقی دارد ازهمین جهت بود که خودش شخصاً چندین نوتهٔ را که به شعائردینی پروتستان ها موافقت داشت تحت عنوان (ائین پست بورگ) مرتب نموده مروج ساخت چنانچه یکی از رومانتیك معروف موسوم به Meyerber دراوپرای Le Hugno نوته های مذکور را عنیاً استعمال نمود .

« دراواخر قرون وسطی موسیقی که درلیسه ها (مدارس متوسط) درس داده میشد میرفت تاشکل جدیدی اختیارکند واین شکل جدیدی که موسیقی لیسه ها میخواست آن را اختیارکند دواصولی بودکه بنام (کونسونانس) و(دی سونانس) یاد میشد چه این اصولات سعی میکرد تا اگر ممکن شود موسیقی را طوری وضع کنند که مستقیماً ذکارامتاثر نماید .

ترتیب کننده گان نوته های موسیقی که درین عصر زیست میکردند چون از ترتیب نوته های قدیم اطلاع داشته به موسیقی جدید مهارتی نداشتند لهذا کلیسانوته های اشعارغیر مؤثری را ترتیب داده مینواختند تااینکه مجلس روحانی معروف وبزرگیکه بنام کونسل دوتورانت یاد میشد مجبورگردید تااین سنخ موسیقی را بکلی ازکلیسارد کند .

بعدازین انقلاب بزرگی درموسیقی رودادکه آن را « انقلاب پالسترنیا » میگویند باین صورت که شخصی موسوم به « پیر لوئیگی » درسنه ۱۵۲۴ درشهر پالسترنیا که یکی ازشهرهای جوار روماست بدنیاآمده درسنین عمراین شخص درموسیقی بحدی کسب موفقیت نمودکه بزرگترین استاد عصر خود بشمار رفته موجد موسیقی جدید کلیسانامیده شد؛ استاد مذکور درطول عمرخود اصولهای جالب دقتی درموسیقی جدید کلیساوضع و برای استادهائیکه که بعد از و آمدند سرمشق های بی نظیری باقی ماند وبالآخره میتوان گفت که این شخص اولین استادی است که دریافت که موسیقی همیشه تابع ملودی (صوت شیرین وجذاب) بوده خوبی و خرابی ملودی درزیبائی وعدم زیبائی آوازانسان فوق العاده مؤثر است .

درقرن ۱۴ در شهرنورنبرگ که یکی ازشهرهای آلمان است جمعیتی بنام « مترشانتور » تشکیل شده اعضای این جمعیت شهرها و دهات راگردش کرده اشعاری میسرودند تااینکه تاریك ترین زوایای مملکت ازحظی که انسان ازموسیقی میبرد مطلع شوند ویابعبارهٔ دیگرحسن بدیع ایشان به هیجان بیاید همین بود که این جمعیت مرام خود راعملی کرده درقبال آن خدمات زیادی به موسیقی در آلمان نمودند .

موسیقی درقرن ۱۶ : نوتهٔ موسیقی دراوائل قرن ۱۶ بعدازطی مراحل متعدد و مختلفی شکل آخرین خود را کسب کردودراواسط همین قرن حادثهٔ مهم دیگری درموسیقی روداد که آن حادثه

عبارت از دریافت اصول دیگری بود که بنام (ما دریگال : Madrigal) تعبیر میشد این اصول در ذات خود جوهر تمام نوته های عصر مذکور بوده نوتهٔ بود که برای سه نوع آواز و یا زیاده ازان مرتب شده بود و روبهم رفته این نوع موسیقی در قرن ۱۶ بهترین موسیقی عصر پنداشته میشد زیرا مادریگال اولین سنگی بود که در تهداب اوپرا گذشته شد و این اصول موسیقی تاظهور استاد معروفی (مونتره ورد) شکل خود را محافظه نموده بود این استاد درسنه ۱۵۶۸ درشهر کره مون متولد ودر سنه ۱۶۴۳ مرده است ؛ خدمتی که این استاد درموسیقی نمود وضع کردن قاعدهٔ مهمی علم موسیقی است که درموسیقی اروپا بنام (دی سونانس Dissonans شهرت دارد و معلوم است که بعداز وضع این قاعده علم موسیقی قدم بزرگی بسوی تکامل گذاشت و سزاست اگر گفته شود که عالم موسیقی در موسیقی دراماتیك مرهون این عالم است .

بعدازین شخص پدرگالیلهٔ معروف موسوم به ونسان کالیله دراثر ترتیب نوته های متعدد ، علم موسیقی را یك قدم دیگری به پیش راند و این موسیقی شناس که در نواختن اورگ ید طولائی داشت چندین نفرشاگرد خودرا به رتبه استادی رساند چنانچه مردی است که گالیلهٔ معروف پسر این استاد اولین دوربین خود را پرزه های اورگی که دریك گوشهٔ خانه پدرش افتاده بود ساخت .

موسیقی در قرن ۱۷ : گرچه درقرن ۱۷ اساتذهٔ متعددی در علم موسیقی ظهور کرد ولی مابعلت معدودیت آن‌ها بذکر اسمای چند نفر مذکور قناعت میکنیم :

از استادان موسیقی قرن ۱۷ درایطالیا (کاریسیمی) ودرفرانسه (کامبر) دارای شهرت زیادی میباشند زیرا کسیکه در فرانسه اوپرا را ایجاد کرد

کامبر است کامبر درسنه ۱۶۶۹ مدیریت اکادمی موسیقی را که برای اولین بار درفرانسه تاسیس شده بود به عهده گرفته تاچندی به خدمت مذکور مصروفیت داشت وسپس موقعیت خود را به Luliye ، لولیه) نامی که یکی از سرامدان موسیقی آن عصر بود سپرد .

لولیه یك موسیقی شناس فوق‌العاده ماهری بوده در سنه ۱۶۳۵ درشهر فلورانس ایطالیه بدنیا آمده است وسبب ورود این شخص درفرانسه این است که یکی از صدر اعظم های قرن ۱۷ فرانسه مسیو مازارن خواست اصول موسیقی را که درایطالیه راوج داشت به فرانسه هم مروج نماید لهذا این شخص را از ایطالیه به فرانسه خواست تااین مأمور را ذریعهٔ مذکور بر آرد .

لولیه قبل ازانکه صدراعظم مذکور اورا به فرانسه به طلبد یعنی دراوائل جوانی هم درپاریس زندگانی داشته درسن ۱۳ ساله گی که دران وقت رژیم ارسطوگراسی در فرانسه شدت داشت بخانه ماد موازل (دو مون پن سیه) بزیر دست آش بزکار میکرد ودرین پیشه دوامی ننموده ازانجا خارج ودرمسلك موسیقی دانی داخل شده بعداز مدتی در زمرهٔ موسیقی دانان لوئی ۱۴ شاه فرانسه داخل شده چون یك شخص ذکی وانتریکه باز بود بزودی جلب دقت لوئی ۱۴ را نمود ؛ سپس خودرا استاد ترتیب نوتهٔ موسیقی شهرت داد وبمدت قلیلی اورکسترای حضور شاه بدو تفویض شد ؛ این شخص چون ازذکاوت واستعداد طبیعی حظ وافری داشت بعدازیك تاریخ بسیار جزئی یکی از استادان بزرگ نوته بحساب رفته چندین دسته نوته های مهم مهمی تنظیم وبه تعداد ۲۰ اوپرا نوشته در سنه ۱۶۸۷ ازدنیا درگذشت .

غیر از رجال فوق بدون شبهه یکی از شخصیت های بزرگ دیگری که درقرن

۱۷ در علم موسیقی خدمت های زیادی نموده (رومو: Romo) است رومو در سنه ۱۶۸۳ در شهر دیژون فرانسه متولد و از ابتدای طفولیت ذوق زیادی به موسیقی داشته در سلك موسیقی دانان همیشه منسلك بود تا اینکه سنین عمرش بالغ به ۳۵ شده آغاز به تحریر بعضی آثاری در موسیقی نمود و در شهر لیل فرانسه معلم اصول اورگ شد و بعد از چندی بخدمت کلیسای بزرگ آنجا برگزیده گردید.

رومو آثار چندی در موسیقی نوشته و بر نظریات آن مبلغی افزود و میتوان گفت که دو اپرای او موسوم به (کاستور) و (پولوکس) از اوپرا های بسیار قیمتداری میباشد بالآخره این استاد در سنه ۱۷٦٤ مرد.

همچنان در بین رجالیکه باید درین زمره ازانها هم نامبرده شود (کوپرن) فرانسوی و (نارتینی) ایطالوی است چه این دونفر هم ازحیث نواختن عملی موسیقی و هم ازجنبهٔ تحریر آثار درین زمینه مصدر خدمات قابل اعتنائی شدند.

درین اوقات ازیکطرف استادان ماهر در موسیقی ظهور میکرد و ازطرف دیگر نواقصی که احیاناً درآلات موسیقی وجود میداشت رفع میشد چه (کمان) که در اورکستریا رول بسیار عظیمی را به عهده دارد درین عصر آخرین شکل خود را اخذ کرد که دیگر تغییری دران وارد نگردید.

منشاء کمان و اکثری ازلوازم موسیقی هندوستان است چه کمان و لوازم مذکور را قبل ازولادت عیسیع در سیلان شخصی موسوم به (راوانا سترون) اختراع کرد و اکنون این آله در نزد هندی ها اهمیتی ندارد زیرا در مجالس عمده آنرا نمی نوازند و تنها اشخاص عادی که دسترس به آلات دیگری ندارند

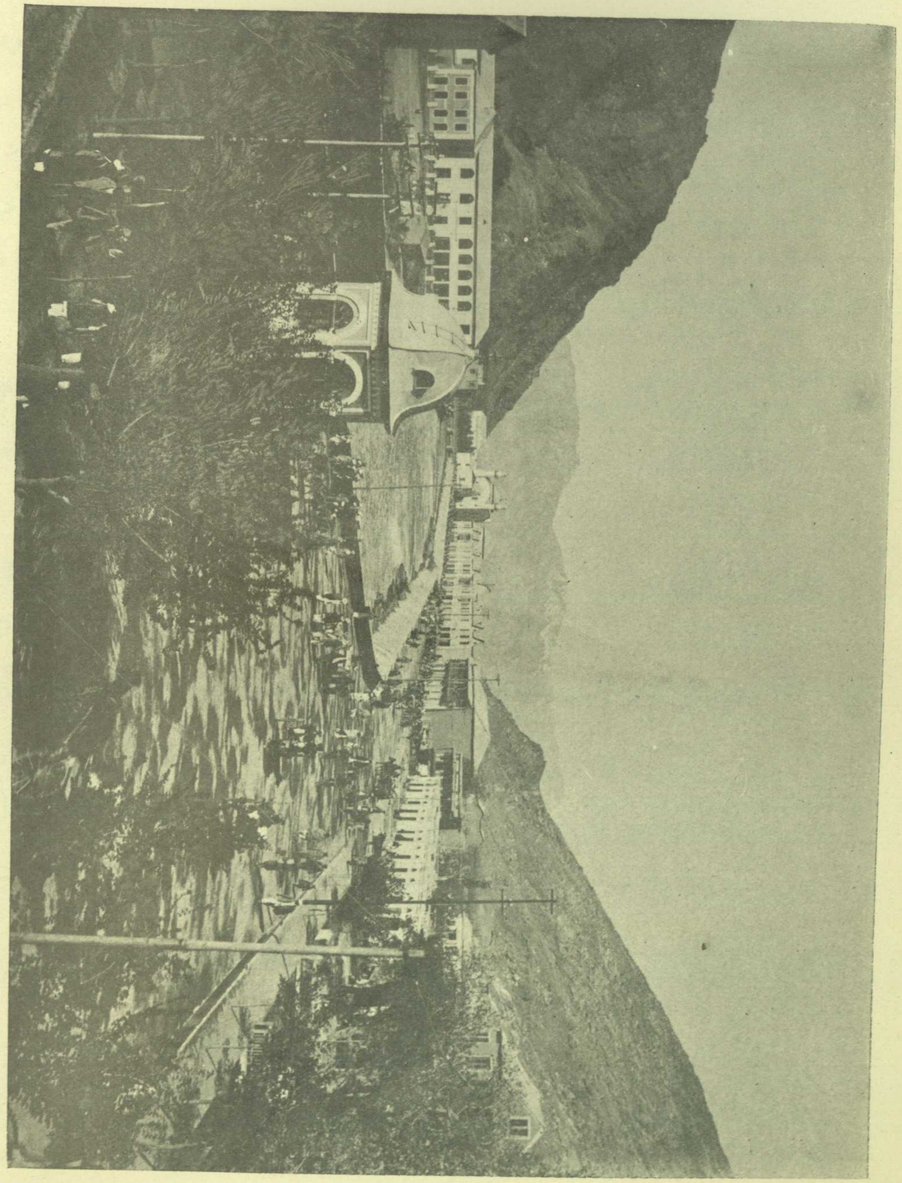

از مناظر کابل ، یك قسمت از جادهٔ انه راب و جادهٔ شاهی

ازان استفاده میکنند؛ اما این کمان در اروپا طوریکه در بالا گفته شد بوسیله رجال زبدهٔ که درین زمینه ید طولائی داشتند به ترقی زیادی واصل شد چه اکنون کمانیکه در موسیقی های اروپا مروج است دارای ٤ سیم بوده اورکستراى کاملی را تشکیل میدهد و کنون هیچ آلهٔ نمی تواند با کمان رقابت کند زیرا کمان عادتاً بیت میخواند، خنده میکند، میگرید یا صدا میکند.

موسیقی که درین عصر ترقی شایانی نموده بوسیلهٔ همین گونه آلانی است که پشت سر هم دیگر اختراع و طرف استفاده قرار داده شده است.

درین اواخر که موسیقی عادتاً بدورهٔ رشد و نموی خود واصل شد طوریکه در تمام شئون اجتماعی مشهود است شعب موسیقی هر کدام به مملکتی اختصاص یافت باین صورت که: موسیقی در آلمان بواسطهٔ اساتذهٔ زبردستی که اخیراً درانجا ظهور کرده بود شکل فیلسوفیك (فیلسوفانه) و دراماتیك را اخذ و درایطالیا به ملودی و اشعار وجدآور اهمیت داده میشد و مملکت فرانسه میخواست موسیقی را رواج دهد که مانند ادبیات فرانسه مستقیماً بقلب خطاب کند اینك باینصورت موسیقی درادوار رشدونموی خود بسه نوع مختلف و بزرگی تقسیم گردید.

ادبیات موسیقی به دودوره تقسیم میشود کلاسیك، رومانتیك. که درین دو اصل در مقاله آتیه بحث خواهیم کرد.

ناتمام

هپنوتزم

(۲)

تتبع جناب عبدالغفور خان
مترجم انجمن

ازین بیانات سه نتیجه می برآید :

۱ ـ اینکه حضور عامل حتمی نیست ، خودرا خود هم میتوان خواب مقناطیسی داد : همینقدر که مجاریٔ « احساس » بمقابل تاثیرات متنوعهٔ عالم خارج (بوسیلهٔ نشستن درخانهٔ تاریك ، و استماع آواز نرم و خفیفی به دقت تمام ....) بسته شود ، واین خیال که « من بخواب مقناطیسی میروم » دردماغ تثبیت یابد ، خواب مقناطیسی پیدا میشود .

۲ ـ همچنان که هر شخص خواب می بیند ، بطور مقناطیسی هم میتوان اورا خواب داد . مگر اطفال و پیران سالخورده که « دماغ پراگنده » داشته ، نمیتوانند دقت خویش را تمرکز دهند ، تنویم مقناطیسی آنها هم محال است . استعداد اشخاص مثلیکه دررؤیا فرق دارد ، در خواب مقناطیسی هم فرق میداشته باشد . اما این فرق محض در درجهٔ استعداد است نه در چیز دیگر .

۳ ـ درحیوانات نیز میتوان خواب مقناطیسی تولید کرد اگر آنها برای یك مدتی بحالت « دقت کامل » آورده شوند . اگر حیوانی رابطور ناگهانی وخوب ترسانده شود ، میشود حالتی راکه موسوم به Cataplexy است وباخواب مقناطیسی شباهت خیلی نزدیکی دارد ، درو تولید کرد . چنانکه اگر قورباغهٔ را بغتةً ازپا بگیرید ، بعوض اینکه برای خلاصی خود مجادله کند ، کرخت ، متوحش وبکلی آرام خواهد بود .

بعض مسائل متنازع فیها راجع به هپنوتزم :

در ادبیات هپناتزم ، چهار موضوع است که خیلی مورد بحث قرار یافته وبایستی دربارهٔ آنها چند کلمه گفت :

۱ ـ وفاق والقا Rapport and Suggestion ۲ ـ شعور مکرر Double Consciousness ۳ ـ القای نهائی Terminal Suggestion ٤ ـ قیمت طبیٔ هپنوتزم :

۱ ـ تمام حوادث هپنوتزم را میتوان دریك کلمهٔ « القا » خلاصه کرد . عامل ـ چیزی را که می خواهد ببیند یا بکند به معمول القا می نماید ـ معمول بخود القا میکند که به خواب مقناطیسی خواهد رفت .

پس وقتیکه معمول یك عقیدهٔ عمومی به « قوای » عاملی پیدا کرد ، خیلی بآسانی می شود ازین عقیدهٔ عمومی ، یك عقیدهٔ خصوصی راجع به این قوا پیدا کند یعنی چنان یقین کند (خواه از جهتیکه عامل برایش « القا » کرده است ، ویا از سببیکه خودش بخود القا نموده) که هیچکس بجز آن عامل ، ارادهٔ اورا تسخیر یا بطور مقناطیسی اورا خواب داده نمیتواند . ازین استنباط میشود که برای صورت گرفتن تمرکز دقت ، حضور عامل لازمی است . وباین ذریعه « وفاق » Rapport بین عامل و معمول پیدا می شود .

بعبارهٔ دیگر ، « وفاق » متضمن یك عقیدهٔ راسخ در دماغ معمول است که یك شخص وفقط یك شخص میتواند اورا بطور مقناطیسی خواب دهد وبس . اکثراً اطبا (جهة عدم مداخلت دیگر عامل ها) درمعالجهٔ امراض بوسیلهٔ تنویم مقناطیسی این وظیفهٔ (موافقه) را انجام میدهند .

۲ ـ شعور مکرر : قبلاً تذکار رفت معمول که از « خواب مقناطیسیٔ عمیق » بیدار میشود قطعاً از جریانات مدت خواب اطلاع نمی داشته باشد . اما اینهم اکثراً واقع میشود که حافظهٔ معمول ازیك خواب مقناطیسی بدیگر خواب مقناطیسی انتقال کند . یعنی وقتیکه یك معمول دوباره بطور مقناطیسی خواب داده شود ، چیزی را که در حالت اول « خواب مقناطیسی عمیق » دیده یا کرده است در حالت دوم ، مکرر بیادش می آید وباین صورت یك تناوب حافظه پیدا می شود : مثلاً اول حافظه بیدار می باشد ـ بعد به خواب مقناطیسی میرود ـ باز حافظه بیدار میشود و مجدداً به خواب مقناطیسی میرود وقس علی ذلك . این ظاهره را « شعور مکرر » می نامند ـ وآن را چنین تعبیر کرده اند که درهر بدن دو « نفس » (Self) موجود است یکی نفس اصلی (یا بیدار) دوم نفس فرعی یا (بی خود) . فی الحقیقه فرض مذکور چندان لزوم هم ندارد ـ چه وقتی که ما (ازخواب عمیق مقناطیسی یا رؤیا) بیدار میشویم بدیهی است ازعالمی به عالم دیگر که با اولی اختلاف دارد می آئیم . ازین رو وظائف « سجایا » تبدیل میشود ـ وچون وظایف « سجایا » تبدیل شد ، طبیعی است همان حافظهٔ که درجالت اولی (خواب) داشتیم در حالت ثانوی (بیداری) بهمان قرار کار نمیدهد . باز وقتیکه دوباره بخواب طبیعی (یا خواب مقناطیسی) میرویم ، واپس به عالم غیر حقیقی انتقال می کنیم و « سجایا » (Cortex) هم وظائف سابقهٔ خود را (که درخواب طبیعی یا مقناطیسی داشت) ازسر میگیرد . اینست که خاطرات حالت خواب مقناطیسیٔ سابق هم بحافظهٔ ما عود میکند .

بهر شخص معلوم است وقتیکه انسان بیدار میشود چقدر زود رؤیا فراموشش می گردد همچنین ممکن است برای خیلی اشخاص « رؤیای مستمر » یعنی خوابیکه ازیك شب تا به شب دیگر دردماغ دوام کرده بیاید ، حادث شده باشد . دلیل اینکه رؤیا اکثر استمرار نمی کند اینست که دقت برای شعور رؤیا هیچ یك قاعده ونظم ندارد ـ بهمین سبب است که خط سیر سلسلهٔ خیالات در اثنای خواب ، به اندك تحریك ناگهانی منحرف می شود .

۳ ـ القاء نهائی : اگر عامل به معمولی که درخواب عمیق مقناطیسی فرو رفته ، بگوید اینقدر ساعت بعد از بیداری فلان کار را بکن (مثلاً درپنج بجهٔ عصرفلان شیشهٔ پنجره را بشکن)، امراو بالعموم اجرا می شود . این چنین حکم را « القاء نهائی » می گویند . تعبیر آن اینست که القاء عامل راجع به « وقتی » که در آن عمل اجرا شود ، بمنزلهٔ برزخی مابین شعور بیداری و شعور هپنوتزم حائل می گردد . و « تصور وقت » درهردو مشترك می شود . پس وقتیکه زمان مقرره میرسد معمول به خواب مقناطیسی عودت والقا را قبول میکند . اما درصورت شعور مکرر (که تذکر یافت) چنین برزخی که عالم حقیقی وعالم خیالی را باهم وصل کند وجود نمی داشته باشد .

٤ ـ استفادهٔ طبی ازخواب مقناطیسی : آیا خواب مقناطیسی را برای معالجهٔ امراض میتوان استعمال کرد ؟ جواب اینست که : (۱) اختلال در جهاز دوران خون وترشح ، (۲) عاداتی مثل استعمال مشروبات مسکر را می توان بوسیلهٔ خواب مقناطیسی معالجه وگم کرد . زیرا همچنانکه درعالم بیداری « القاء » رخسارهٔ ما را سرخ (دوران خون) یا ما را به گریه (ترشح) می آورد ، القاء شدید تری که دروقت خواب عمیق مقناطیسی کرده شود نیز درجریان خون وعمل غده ها تبدلات واقع کرده خواهد توانست . وعیناً همان طوریکه توبیخ شدید ، طفل را از تکرار یکجرم باز میدارد ، القاء هم شرابی ها وتریاکی ها را مجبور به ترك دادن عمل خواهد کرد . اما (۳) تب محرقه یا پای شکسته را القاء نمیتواند تداوی کند . زیرا خواب مقناطیسی فقط دراغتشاشات واضطرابات اعصاب وظیفوی Functional میتواند منشاء تاثیر بشود و بس . همچنین (٤) خواب مقناطیسی بطور دوای بیهوشی چندان مفید ثابت نمیشود ، بلکه کلوروفارم بدرجه ها ازان بهتر است . بالاخره (٥) ازاستعمال خواب مقناطیسی برای تداوی وطبی ، خطراتی هم محتمل است تولید شود . زیرا عموماً مرض مجدداً عود می کند و باز تداوی بذریعهٔ خواب مقناطیسی ضرورت می افتد وباین طریق در تنویم مقناطیسی عادت کرده بمثل مشروب یا تریاك دران « عملی » می شود . بعض اوقات این هم دیده شده است که کورکورانه قبول کردن القاء طبیب ، موجب کورکورانه قبول کردن همه اظهاریه ها شده ، درنتیجه « معمول » قوهٔ تمیز خویش را از دست میدهد ودر افسانه ها هم یقین پیدا میکند .

بقرار دلائل علم النفس ، تنویم مقناطیسی بالای مجانین اثر و نفوذ ندارد .

این مسئله که آیا می توان اجرای اعمال جنائی را در معمول القا کرد ، هنوز بحث طلب است . مگر ما می توانیم با این دلیل خوب یقین کنیم که هیچ « معمول » که زیر عمل هپناتزم بیاید ، چنان القائی را که مخالف اخلاق جبلی اش باشد ، قبول نخواهد کرد .

امروز امراض را زیاده تر توسط اشکال دیگر سایکلو تراپی (معالجهٔ امراض بوسیلهٔ اعمال نفسی) تداوی مینمایند ـ چه هپناتزم در اجرای این منظور یك تداوی کورکورانه گفته میشود زیرا عموماً منشأ وعلت اصلیٔ مرض را تشخیص کرده نمیتواند . با این هم امروز هپنوتزم

را برای بعض امراض اعصاب وظائف الاعضا ـ تخفیف درد ، بیخوابی ، لکنت ومرض بحر مورد تداوی قرار میدهند .

نظریات راجع به هپناتزم : دربارهٔ خواب مقناطیسی نظریات مختلفهٔ ارائه داده اند ومی شود آن را هم از جنبهٔ فزیالوجی وهم ازپهلوی سایکالوجی نگاه کرد . این فرضیه که قوهٔ مقناطیسی یا کدام قوهٔ دیگر در وجود عامل بوده وآن وسیلهٔ عمل میشود ، ازمدتی است ردومتروك شده است . امروز کم وبیش عموم باین قایل اند که این حادثه ذهنی بوده وبواسطهٔ القاء ظهور مینماید . « چارکوت » هپناتزم را قسمی ازهستیریا Hysteria (مرض عصبانی موسوم به حمله) تصنعی تصور کرده ویقین دارد که روابطی بین هردو حالت مزبور موجود است . حکمای امروزه آن را نوعی از تفکك دماغی تعبیر می کنند .

میگویند درخواب طبیعی ، حجرات مختلفهٔ که درحصص علیای دماغ واقع اند ازهمدیگر جدا میشوند . ممکن است که درحالت خواب مقناطیسی هم نظیر این ، یك تفکك دماغی صورت گرفته منتهاً بنابر حضور عامل ورشتهٔ ارتباطیهٔ مخصوصی (وسیطه) که بین او ومعمول موجود است ، یك حصهٔ از نظام عصبیٔ « معمول » بیدا روفعال نگاه داشته شود وچون باقی حصص دماغ درینحال آرام وخاموش میباشد ، هیچ خیال نقیضی تولید نشده وسبب انکار از قبول القاآت عامل نمی گردد ـ عقیدهٔ مدرسهٔ « سایکلواینه لسس » (که اساس آن نظریهٔ فروید Freud راجع به قابلیت انقسام دماغ به عناصر باشعور وبی شعور می باشد) درباب خواب مقناطیسی اینست که عامل درد ماغ « معمول » تمثال والدینش را تجسم داده وبنابران اورا بیك عقیده وانقیاد کورکورانه وا داشته آنچه را می گوید قبول میکند . رابطهٔ مخصوصی را که بین عامل ومعمول وجود دارد هم باین طریق می توان ترجمه نمود .

ناگفته نماند که تجارب هپناتزم برای ازدیاد علمیت راجع به علم النفس طبیعی و غیرطبیعی خیلی مفید وممد شمرده میشود . چه این حوادث وتجارب نسبت بدیگر طریق ها ، حرکات بدون شعور را بطور عملی خوبتر ثابت کرده کذا وجود یك سلسلهٔ سویات را که به آن اعمال مختلف دماغی وقوع یابد ، درنفس محتمل نشان میدهد .

روزنامه نگاری

— ٤ —

بقلم جناب سید قاسم خان رشتیا
عضو انجمن ادبی

ترقیات جرائد انگلستان در قرن نزدهم :

قرن نزدهم دورهٔ جدیدی برای ترقیات جریده نگاری انگلستان بشمار میرود ، کسیکه درین دوره پیش قدمی دارد ، « ن - ت ، ستید » است که « پال مال گیزیت » Pall Mall Gazette را تاسیس کرده اولین علامت تغییر اصلاحی را به ظهور رسانید. این جریده که از هرچیز بحث میکرد ، وجههٔ ملی و سیاسی کافی پیدا کرده بود ، پس ازآن « ت ، پ و کاز » اولین کسی بود که مجلهٔ معروف « ستار » را در ۱۸۸۸ تاسیس و شایع نمود ، کسانیکه درین قرن جرائد انگلستان را ترقی بخشیده نام و شهرت بزرگی از خود باقی گذاشته اند ، عبارتند از « لارد نارت کلایف » و « الفردهارمسوارت » که چندین جریده را اداره می نمودند .

ترقیات جریده نگاری انگلستان در قرن بیستم :

عنصر جدیدیکه درقرن بیستم به جریده‌نگاری اضافه شده ، راه بزرگی را برای پیشرفت و ترقی آن باز کرد ؛ تصاویر نیم رنگ بودکه برای شرح وقایع روزانه ، مورد استعمال آمد . اکثر روزنامه جات و مجلات ، این عنصر نو را قبول کردند .

اما درسنه ۱۹۱۳ یك تغیر بسیار مهم دیگری در جریده نگاری و جرائد بوجود آمده و آن پیدایش شرکت ها واتحادیه های جریده نگاری بود که دائرهٔ جرائد خصوصی و شخصی را خیلی محدود ساخته ، بالمقابل اقتدار

جرائد را به پیمانهٔ زیادی بلند برد .

مهمترین شرکت ها واتحادیه های جریده نگاری انگلستان بقرار ذیل است :

شرکت راترمیری (۱) :

این شرکت بتاریخ ۲۷ ستمبر ۱۹۲۲ ، ازطرف « لارد راترمیری » متمول ومردسیاسی معروف برادر « الفرد هارمسوارت » که دربالا ذکرش رفته . تشکیل یافت وعدهٔ اسهامش دران وقت ۴۰۰،۰۰۰ بود چنانچه شرکت مزبورشرکت جریدهٔ دیلی میل را به قیمت ۱،۶۰۰،۰۰۰ پوند خریداری کرد . جرائدمهمیکه از طرف این شرکت نشر میشود بقرار ذیل است :

« دیلی میل » Daily Mail ، « دیلی میرر » Daily Miror ، « ایوننگ نیوز » Evening News « سندی دیسپچ » Sunday Dispatch « آورسیز میل » Averseas Mail وغیره .

سرمایهٔ مجموعی این شرکت به ۱۵،۷۲۷،۵۷۰ پوند میرسد وعلاوه براشاعت زیادیکه دارد ، وجههٔ ملی بزرگی رانیز مالك است .

شرکت بیری :

شرکت بیری بزرگترین جماعت روز نامه های شخصی انگلستان وازلحاظ سرمایه مهمترین این قسم شرکت ها در دنیا بشمار میرود وصاحب آن « لارد کامروز » وبرادرش « سر گومر بیری » میباشند که درعین‌حال از سیاسیون بزرگ بشمار میروند. از فعالیت این شرکت هنوز فقط ۱۰ سال میگذرد . جرائد مهمیکه در دست دارند عبارت است از « دیلی سکیچ » Daily Sketch « سندی گرافك »

(۱) Rothermeree

Sunday Graphic ، « فیننشل تائمز » Financial Times ، « بریستل تائمز ایند میرز » Bristol Times and Miror و غیره. سرمایهٔ مجموعی شرکت انتشارات بیری بر ۱۲۵ ، ۸۷۷ ، ۳۱ پوند بالغ است .

علاوه برین چندین شرکت خورد و بزرگ جریده نگاری دیگر نیز درانگلستان وجود دارد که تقریباً تمامی مطبوعات مملکت را در دست دارند از قبیل شرکت « بیوربراك » Beverbrok وغیره .

جرائد مهمیکه در قرن بیستم تازه بوجود آمده « دیلی گرافك » و « دیلی سکیچ » وغیره میباشد .

بسال ۱۹۲۸ درتمام برطانیای کبیر ، آیرلند شمالی و آیرلند آزاد ۲۱۵۰ اخبار وجود داشت که تقسیمات آن بقرار ذیل میباشد : لندن ۹۹۲ که از آنجمله ۲۱ صبحانه و ۳ شامانه وجرائد تخصصی نیز دران شامل است . ولایات انگلند وویلز ۱۳۶۳ (۳۵ صبحانه ، ۸۰ شامانه) ، سکاتلند ۲۲۸ (۱۶ - صبحانه ، ۱۰ شامانه) آیرلند ۱۶۱ (۸ صبحانه - ۵ شامانه) ، جزائر انگلستان ۱۶ (۵ روزانه) . تعداد شماره های تمام جرائد روز یکشنبه به ۱۶،۰۰۰،۰۰۰ میرسد . اما باوجود ، این تعداد مجموعی جرائد انگلستان نسبت به ۲۰ سال پیش ۲۰۰ عدد کمتر شده و علت آن نیز پیدایش شرکت ها و اتحادیه های جریده نگاری می باشد که جرائد خصوصی را سقوط داده است .

امریکا :

جرائد و جریده نگاری در زمان سلطنت ملکه الزابت وجیمز اول (شاهان انگلستان) یعنی در شروع قرن ۱۷ درامریکا آغاز می یابد و کسانیکه درین کار

پیش قدمی دارند؛ عبارت انداز « جیمز چمبرلین » و « تاماس لاك » و « جان یوری » . این شخص اخیر الذکر در سنه ۱۶۱۹ خبرهای امریکا را توسط جهازات تجارتی برای لارد خود به لندن می فرستاد . ونیز اطلاعات اروپا مخصوصاً انگلستان را به امریکا نشر میداد ازان جمله یکی « دی پرزنت ستیت آف دی نیو انگلش افیرز » The Present State of The New English Affairs (۱۶۷۹) ودیگر « پوبلك اکرنس » Public Occurence (۱۶۹۰) است که هردو باوقات مختلف ازشهر بوستن نشر می یافت . اما اولین جریدهٔ که درامریکا تاسیس گردید ، « دی بوستن نیوزلیترز » The Boston News Letters نام دارد و در ۱۷۰٤ بواسطهٔ « کمیبل » آغاز یافت .

جریده نگاری درامریکا بزمان استعمار چندان ترقی نکرده یکی ازمهمترین جرائدیکه دران وقت ظهور نمود « دی بوستن گیزیت » The Boston Gazette است که در ۱۷۱۹ تاسیس گردید.

بعد ازگرفتن استقلال :

درقرن ۱۸ جرائد بسیار ترقی کرده ، استقلال اتازونی زمینه را برای توسعهٔ مطبوعات مساعدتر ساخت چنانچه بزودی دراکثر ولایات وبه نام نقاط مختلفه جرائد بوجود آمد : معروفترین جرائد قرن هجدهم اتازونی عبارت است از « گیزیت آف دی یونائتد ستیت آف امریکا » Gazette of the United States of America که در ۱۷۸۹ بزیر اداره « الکزندر همیلتن » رئیس فیدرل پارتی دایر گشت ، ودیگر « دی نیشنل گیزیت » The National Gazette (۱۷۹۱) .

« تاماس جفرسن » دومین رئیس جمهور اتازونی به سوی مطبوعات توجهٔ زیادی داشته ودر زمان او جرائد خیلی کسب ترقی وازدیاد نمود. بقسمیکه جرائد

تمام اتازونی که درسال ۱۷۷۶ فقط (۳۷) عدد بود در ۱۸۱۰ به ۳۵۹ رسید.

اولین روزنامه درامریکا :

اولین روزنامه دراتازونی بسال ۱۷۸٤ بوجود آمده « دی پنسلوانیا پیکت اینند جنرل ادورتایزر » The Pansylvania and General Advertiser

نامداشته قبلاً سه بار درهفته درشهر فیلاد لفیا نشر می یافت.

قدیمترین جریدهٔ که تاکنون بهمان نام اول خود باقی مانده « دی نیو یارك ایوننگ پوست » The New York Evening Post است که در ۱۸۰۱ تاسیس یافته. ولی آنکه ازروز تاسیس تاکنون در نشرش سکته گی وارد نشده، « دی هرتفارت » The Hertforth میباشد که در ۱۷٦٤ شروع شده، هفته وار نشر میگردد.

ترقیات جریده نگاری امریکا درقرن نوزدهم :

قرن نزدهم همچنانکه درتمام اروپا جرائد وجریده نگاری را ترقی بخشید، دراتازونی نیز باب جدیدی را برای روزنامه ها بازکرده، ازیك طرف معنویات جرائد ترقیات زیادی یافت وازطرف دیگر درتعداد وخصوصیات مختلفهٔ آن افزونی خوبی بعمل آمد. چنانچه درسنه ۱۸۱۲ درنیویارك ۷ جریدهٔ روزانه وجود داشته تعدادنشر مجموعی آنها به ۲۰،۰۰۰ نسخه میرسید. حالانکه در ۱۸۸۱ عدهٔ جرائد نیویارك به ۳۰ وازتمام اتازونی امریکا به ۱۱،۳۱٤ بالغ گردید که ازآن جمله متجاوز از ۲۵٤ آن روزانه بود.

ترقی حقیقی جریده نگاری عبارت ازرسیدن خبرهای تازه است که درامریکا ازسال ۱۸۲۷ شروع شده، شخص پیش قدم ناشرجریده

« دی جرنل آف کومونز » The Journal of Communes مدرس دارالفنون نیویارك بود و او بواسطهٔ جهازات تجارتی که داشت خبرهای اروپا وآسیارا درظرف مدت کوتاهی بدست آورده نشر می داد و بهمین جهت جریده اش اهمیت زیادی کسب کرد، خصوصاً در طبقهٔ تاجرپیشه که به خبرهای اقتصادی دنیای قدیم علاقهٔ زیادی داشتند.

ازروزنامه های مهم قرن نزدهم یکی « نیویارك تائمز » New York Times است که در ۱۸۵۱ بواسطهٔ « هنری جروس ریمند » تاسیس یافته و « دی نیو یارك وار » The New York World (۱۸٦۰) « نیویارك ایمیری » New York Ameri و « نیویارك جرنل » New York Journal میباشد و ازجملهٔ جرائد هفته وار ومجلات قرن مزبور « دی اندیپندنت » The Independant (۱۸٤۸ هفته وار) « لیتریری دایجست » The Literary Digest (۱۸۹۰ ـ ادبی) شهرت زیاد دارند.

ترقیات جریده نگاری امریکا درقرن بیستم :

درقرن بیستم جریده نگاری امریکا شکل نوی اختیار کرده درهرچیز خود ازاکثر نقاط اروپا گوی سبقت ربود. زیرا درین مملکت که هرچیز آن تازه ومطابق آخرترین ترقیات علمی وفنی وتمدنی گردیده، مردمان آنجا شوق مفرطی به جرائد وجریده نگاری پیدا کردند.

جرائد مهمی که درین قرن بوجود آمده عبارت است از « دی نیوریپوبلك » The New Republic (۱۹۱٤) که مقالات آن خیلی طرف توجهٔ عوام است « دی ایلوستریتد دیلی نیوز » The Illustrated Daily News (۱۹۱۹) که اولین جریدهٔ امریکائی است که با « دیلی میرز » لندن مقابله کرده توانست و

« تائم » Time (۱۸۲۳) که خبرهای مختصر هفته را بطرز بسیار دلچسپی نشر میکند.

« نیویارك تائمز » در ۱۹۱٤ مصور شده اما فقط در روز های یکشنبه تصاویر را نشر مینماید. در ۱۹۲۷ در شهر نیویارك ۲۰۰ جریدهٔ روزانه درجهٔ اول و ۲۰۰۰ روز نامه و جریدهٔ عمومی و ۲۰،۰۰۰ مجلهٔ هفته ئی برای عوام وجود داشت که از مجموع اینها (٤۱۱) صبحانه و (۱۵۳۸) شامانه و (۵۲٦) در روز یکشنبه نشر می یافت اما در همین سال در تمام ممالك متحدهٔ امریکا ۱٤،۱٤۵،۸۲۳ نسخه روز نامه و جریدهٔ صبحانه و ۲۳،۸۲۰،۹۳۳ نسخه شامانه و ۲۵،٤٦۹،۰۳۷ نسخه چنان جرائدی وجود داشت که بروزهای یکشنبه شایع میگردید. مقدار کاغذیکه در همان سال خاص برای جرائد ممالك متحدهٔ امریکا به مصرف رسیده، بر ۳،۷۵۰،۰۰۰ تن بالغ میگردد.

در المان :

قدیمترین جریدهٔ که در المان ظهور نموده، « فرانکفورتر پوست سایتنگ » Frankforter Post Zeitung نام داشت که در ۱٦۱٦ از شهر فرانکفورت شایع شده تا ۱۸٦٦ دوام داشت.

پس ازان در ۱۷۱۰ « روستوکر سایتونك » Rostoker Zeitung تاسیس گردید.

در قرن هژدهم هنوز هم جریده نگاری در المان چندان ترقی نداشت چنانچه دران وقت تعداد تمام مطبوعات برلین از دو جریده تجاوز نمیکرد: یکی « فوسش سایتونگ » Vossiche Zeitung که در ۱۷۷۲ دایر شده و دیگر « شپینر سایتونگ » Spener Zeitung که در ۱۷٤۸ تاسیس و در ۱۸۲۷ موقوف گردید. قرن نزدهم انقلاب فرانسه مطبوعات را در المان ترقی داده، جرائد زیادی بوجود آمد که

معروفترین آنها عبارت است از « اوپوزیتسیونس بلت » Oppositions Blatt که از ویمار نشر میگردید و « کرایزبلاتر » Kreis Blatter که جریدهٔ پرنس بسمارك (وزیر معروف المان) بوده، مفت به مردم توزیع میگردید.

ترقیات جرائد المان در قرن بیستم :

جرائد المان در قرن بیستم ترقی بی سابقهٔ نموده و در سرتاسر مملکت یك نهضت تازهٔ پدید آمد. اگرچه در آخر جنگ عمومی قدری از فعالیت جریده نگاران کاسته شد ولی با وجود آن المان درین فن از اکثر ممالك اروپا پیشی دارد. در سال ۱۹۲۸ در تمام المان ۱۰۰ جریدهٔ سیاسی وجود داشت که ۳۸ آن جداً و خاص از امور سیاست بحث میکرد علاوه برین ۲٤ آژانس خبر رسانی در برلین وجود داشت. از مهمترین جرائدیکه درین قرن تاسیس یافته مجلهٔ « گرمانیا » Germania و مصور است که در ۱۹۲۷ دایر گردید. در روز یکشنبه جرائد بسیار زیادی نشر یافته بر خلاف بروز دوشنبه فقط ۲ جریده منتشر میگردد. اشاعت چندین جریدهٔ المان از ۱،۰۰۰،۰۰۰ نسخه تجاوز میکند.

در ایطالیا :

جرائد قدیم ایطالیا در شروع این قسمت (تاریخچهٔ جرائد) نام برده شده، اما در حقیقت نهضت تازهٔ جریده نگاری در ایطالیا هم بمثل اکثر ممالك اروپائی از قرن نزدهم آغاز می یابد. خصوصاً از وقتیکه دولت جدید ایطالیا تشکیل یافته (نیمهٔ قرن نزدهم). قانون مطبوعات ایطالیا در ۱۸٤۸ ترتیب شده از همان وقت جرائد زیر اثر حکومت در آمدند. جرائد مهمیکه از آن وقت به بعد بوجود آمده اکثر آن تاکنون وجود و دوام دارد. مثل « کوریرد لاسیرا »

Courrière Della Sera و « پیوپل » People وغیره که درجای خود ذکر خواهند یافت .

درباقی ممالك اروپائی نهضت جریده نگاری تقریباً دریك زمان یعنی درنیمهٔ قرن نزدهم ظهور نموده وجرائد مختلفه دران جاها بوجود آمد که شرح معروفترین آنها درقسمت « جرائدمهم اروز » خواهد آمد .

درمشرق :

نهضت جریده نگاری درممالك شرقی خیلی پسان تر شروع شده آنهم درچند مرکز مهم مثل ترکیه ، مصر ، هندو جاپان . اما اکنون دراغلب نقاط مشرق زمین مطبوعات ، داخل یك مرحلهٔ جدید ترقی بوده آیندهٔ بسی درخشان را درین قسمت خاطرنشان میسازد .　　ناتمام

ایام بهاراست گل ولاله ونسرین　　از خاك برآیند ، تو درخاك چرائی؟
چون ابر بهاران بروم زاربگریم　　برخاك توچندان که تو از خاك برائی
(سعدی رح)

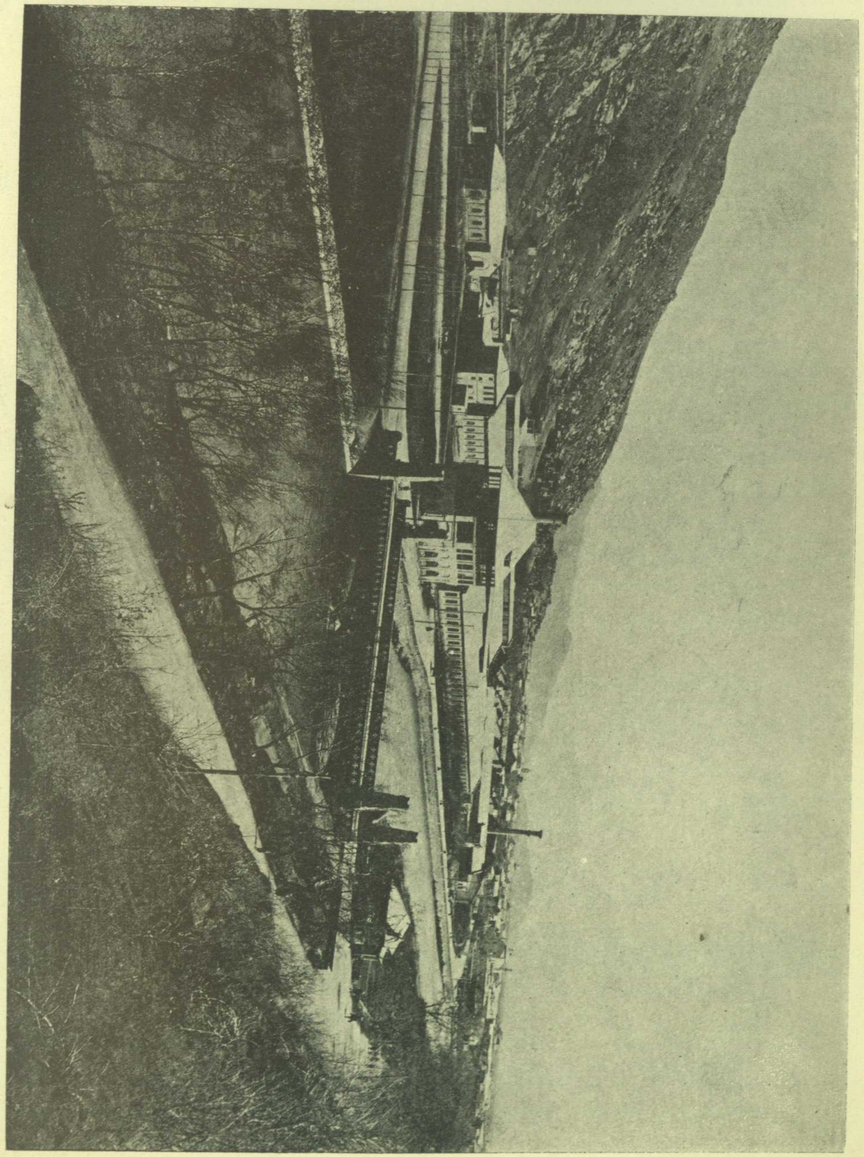

یك قسمت از منظرهٔ غرب کابل

اصول قواعد تحقیقات فلسفهٔ

لغات والسنه

—۸—

ترجمه ونگارش جناب استاد قاری
عبد الله خان « ملك الشعرا »

فائده- سابق نگارش رفت که علمای علم زبان پس از تفحص وتحقیق السنهٔ مختلفهٔ عالم را بسه دسته قسمت نموده قاعده گذاشته اند که الفاظ وکلمات شعبه‌های مختلفه ازیکدسته با یکدیگر مختلط و مشابه میباشند نه با الفاظ شعبهٔ دستهٔ دیگر مثلاً الفاظ شعبهٔ ازدستهٔ ایرین با الفاظ شعبهٔ دیگر ازدستهٔ خود مشابهتی دارد نه با الفاظ شعبهٔ که ازدستهٔ غیر ایرین باشد مگر اکثر الفاظ درین مقام بملاحظه رسید که ظاهراً عربی بوده وبدینجهت از دائرهٔ السنه سامی اصلاً بدر نمیشود وباوجود آن لفظ مذکور درسانسکریت که ازشعبهٔ ایرین است نیز موجود بوده ولی این امر اتفاقی و ازتوافق لسانین بشمار میرود . ازین قبیل است :

ذات : که لفظ عربی است ومرادفش درسانسکریت کلمهٔ جات آمده لیکن جات دراصل مبدل از- زاد - است (رجوع به فصل دال)

دینار : درعربی بمعنی طلای مسکوك ودرسانسکریت نیز بهمین معنی آمده اما اصلاً لفظ دینار فارسی قدیم بوده وازفارس به عرب وهند نقل گشته .

ارم : درعربی نام باغ شداد است وآرام درسانسکریت باغ عیش را گویند .

اوج درعربی بمعنی بلندی است واوج - درسانسکریت بهمین معنی آمده شاید پهلوی از عرب گرفته باشد یا در اثر نقل علم نجوم به عرب ازسانسکریت عاریه خواسته باشند .

شك عربی است ضد یقین ودراصل سانسکریت نیز لفظ شك بهمین معنی آمده لیکن درتمام مشتقات این لفظ درسانسکریت نون زیاده می آید و ازآنجمله است شنك که درمحاوره برج باشا نیز مستعمل بوده .

نادـ ندا (۱) لفظ عربی است بمعنی انعکاس آوازکه درکوه یا گنبدهای بلند پیچیده وبرگردد ودر سانسکریت بمعنی آوازاست .

بدن : عربی است ودرسانسکریت - بدن - بمعنی سر وصورت آمده .

صبح : عربی و - شوه - در سانسکریت بهمین معنی است

قبر: عربی ودرسانسکریت - سؤ بهر - گویند

دوا: درعربی و - دؤا - درسانسکریت بیك معنی است

افعال

معلوم است سانسکریت علاقه و ارتباطی با زبان ژند دارد وژند درقرون قدیمه بر سائر زبان فارسی تسلط داشته وفارسی موجوده پاره ایست ازان که (زبان عوام بوده) مانند زبان برج باشا نسبت بما باوجودآن افعال این هردوآنقدر با یکدیگر درآمیخته است که هرگاه شخصی ماهر بهر دوزبان در پی تطبیق برآید شاید اختلاف درچند فعل محدود بیابد اگر گویند صیغه های افعال درسانسکریت ۲۴ ودرفارسی موجوده - ٦ - صیغه است گوئیم زبان

(۱) درکتب لغت عربی - صدا - را بمعنی انعکاس صوت می‌نویسند اما ندا ء بکسر وضم نون وهمزهٔ آخر بمعنی آواز کردن وخواندن آمده . مترجم .

عوام چندان محل دقت نیست . گذشته ازین وسائط ؛ دربین این دورشته موجود بوده و باآنکه بقرنها ازهم دور افتاده اند بازهم صیغه و صورت افعال در هر دو خیلی شبیه یکدیگر واقع شده است مثلاً :

هست	هستند	هستی	هستید
استی	سته	هسی	ستهٔ
	هسم	هستیم	
	هسمی	سمه	
بود	بودند	بودی	بودید
بهوتی	بهونتی	بهوسی	بهوتهٔ
	بودم	بودیم	
	بهوامی	بهوامه	

تنبیه - کتب دستور فارسی همه بیك آواز کلمهٔ « است » راحرف ربط میگویند ودر سانسکریت استی بمعنی هستن هست دانشمندان انگلیس والمان است را فعل ماضی ازاستن میگویند ودرانگلیسی « از » درینمحل استعمال میشودکه درتلفظ آواز ز - ودرنوشته صورت ایس دارد که این راهم فعل میگویند - درلاتین ایست - ودریونانی ایست بایا ودر المانی است بدون - یا - استعمال میشود .

شاید درآغاز عربی دانهای فارسی زبان دران مسامحه نموده حرف نگاشتند وهمانطورتا امروز در کتب دستورفارسی اطلاق حرف بران نمودندوکس ملتفت نگشت که است حقیقةً ازدستهٔ فعل است نه ازحرف زیراتمام اوصاف وخواص فعل دران موجود میباشد ازقبیل تصریف وغیره .

مقائسه ضمائر :

۱ ـ ضمائر فاعلی ملاحظه شود باوجودیکه فارسی مروج زبان علمی نیست باز هم چقدر مشابهت باسانسکریت دارد.

اوداد	سوددت
آنهادادند	نی ددن
تودادی	توم اد ده تهی ـ تو مخفف است از (توانك)
شمادادید	یوئن اددت ـ دربین ء ـ وش قرب مخرج است نون غنه که اکثر میم میشود حذف گشته ـ شما ـ گردید . ملاحظه شود که در ضمائر مفعولی یشما ـ شده
من دادم	آهن اددم
ماداديم	دیم اد دامه

۲ ـ ضمائر مفعولی

اورا داد	تن اددت
آنهارا داد	تان اددن
ترا داد	توام اد ده
شمارا داد	یشمان اددت
مرا داد	مام اددت
مارا داد	اسمان اد دامه

(۳) حالت خبری :

این پندت است	ایم پند توستی
اینهاپند تانند	امی پند توسنتی
تو پندت هستی	توأم پند توسی
شماپندت هستید	یویم پند توستهٔ
من پندتم	اهم پند توسمی
ماپند تانیم	ویم پند توسمه

(٤) حالت اضافی

کار او	تسی کاریم
کار آنها	تی شام کاریم
کار تو	توکاریم
کار شما	یشماکم کاریم
کار من	مم کاریم
کار ما	اسماکم کاریم

اکنون از مقائسه در بین ترکیب افعال زبان فارسی و سانسکریت و احوال متعلقات افعال صرف نظر نموده محض فعلی چند از مصادر مختلفهٔ فارسی را با افعال مقابل آن از زبان سانسکریت مقائسه مینمائیم چه مامردم از زبان سانسکریت کمتر اطلاع داریم و ازین جهت به بیان ذیل اکتفاورزیده بشرح و بیان چند صیغهٔ مضارع از فارسی و سانسکریت می پردازیم :

از استادن ـ ستادن : استد در سانسکریت ستها صیغهٔ حال است .

ستودن - ستاید فارسی و درسانسکریت ستوتی صیغهٔ حال است .

فتادن - فتد - درسانسکریت پتتی صیغهٔ حال است .

آمدن - آید فارسی و درسانسکریت آیاتی صیغهٔ حال است .

باریدن - بارش فارسی و درسانسکریت ورشتی صیغهٔ حال آمده و ورش بمعنی بارش است .

بردن - برد و در سانسکریت .بهرتی حال است .

بستن - بندد و درسانسکریت بندهن باندهنا آمده وبندهتی حال است وبندهه بندها شده

پزیدن - پزد فارسی و در سانسکریت پچتی صیغه حال است .

رسیدن - رسد پرسری بمعنی رسیدن و پرسرتی صیغهٔ حال است - شاید پ دراصل کلمه بوده و درزبان فارسی حذف شده یا اصلی نبوده در سانسکریت زیاده گشته .

تپیدن - تپ - درسانسکریت تپ بمعنی گرم شدن - درخشیدن - سوختن آمده و تپتی حال است .

تابیدن - تاب - درسانسکریت ، تاب بمعنی گرمی و روشنی است و تاب یتی حال است

چشیدن - چشد - درسانسکریت چش بمعنی چشیدن واچوشیت بمعنی چشد و می چشد آمده .

دادن - دهد - درسانسکریت ددتی صیغهٔ حال است .

دانستن - درسانسکریت دویا دا بمعنی دانستن هست .

دویدن - دود - دو - درسانسکریت دود هاو بمعنی دویدن هست . و دهاوتی صیغهٔ حال می باشد .

زدن - زند - در سانسکریت هنتی بهمین معنی است و سابق مذکورشده که در سانسکریت زا - وها با یکدیگر بدل می شوند - ودرژند جن بمعنی بزن آمده .

زادن - زاید - درسانسکریت جائتی صیغهٔ حال است .

زیستن - زید - زی - درسانسکریت جوتی صیغهٔ حال است و - جو - بمعنی زندگی کردن .

شنیدن - شنودن - شنود در سانسکریت شرنوتی بمعنی شنود و - شنومی بمعنی (شنوم) آمده .

کردن - کند - کن - درسانسکریت کروتی بمعنی (کند) و کرد بمعنی کن آمده

گرفتن - درسانسکریت گره بمعنی بگیروگرنهائتی صیغهٔ حال است

گفتن - کوید ، گوی درسانسکریت کدهیتن بمعنی کفتن هست وگدیتی صیغهٔ حال باشد

لیسیدن - لیسد درسانسکریت الیکشت صیغهٔ حال است

مردن ، میرد - درسانسکریت مریتی صیغهٔ حال . ومرتك بمعنی مرده هست

آهیختن : درفارسی بمعنی کشیدن . ودر محاوره مخصوص به کشیدن تیغ است . آهیخته مضارع وآهته مخفف آن ونیز بمعنی کشیده شده . درسانسکریت ارهتی صیغهٔ حال است آرهت بمعنی کشیده شده - ازانجا که حذف (را) درفارسی وسانسکریت هردو آمده اتحاد لغت را میرساند

سرشتن ، سریشد ، سریش درسانسکریت - سرج - آمده ابدال دربین سین و جیم عمومیتی دارد

پیمودن ، پیماید ، پیمای ، درسانسکریت ـ ما ـ مأخذ آن بوده وماپتا ، ماپاشده که بواسطهٔ قلب هر دو لفظ باهم متحد میشوند .

مالیدن ، مالد ، مال درسانسکریت ـ مرد مأخذ مردیت آمده

دمیدن ، دمد ، دم درسانسکریت دهما مأخذ آنست

تنیدن ، تند ، تن ودرسانسکریت تن مأخذ است

خرامیدن ، خرام ، درفارسی رفتاربا نازو کرشمه را گویند . ودرسانسکریت گرم مأخذ آن آمده

خریدن ، خر ـ معروف ودرسانسکریت (کری) خریدنی را گویند .

اینچنین است قیاس سائرا حوال فعل ومتعلقات آن درفارسی وسانسکریت که ازسبب عدم اطلاع کامل برسانسکریت ازتفصیل آن صرف نظر نموده شد .

باب حروف ـ الف

الف : درفارسی قدیم مفید نفی بوده ودرسانسکریت تاکنون ازبرای نفی می آید

فارسی قدیم		سانسکریت	
اجنبا	بیحرکت	ابهی	بی ترس
اخواستی	بی اراده	انت لی	بی بقا
امیر	آنکه هیچ نمیرد	امر	آنکه هرگز نمیرد
		اجت چست چالاك که کس ازو چیز برده نتواند	

ت

درالسنهٔ آسیا درجوهر تاقابلیت خطاب واحد است مثلاً : ـ

درفارسی میگویند : توبودی	ودرهندی میگویند توأنگ ابهو
ترادیدم ـ یا ـ دیدمت	تؤن ددرش
غلام تو یا غلامت	تؤ سیوکه

ج

درفارسی قدیم جیم مفید نسبت بوده وازین جهت فریدون یك پسر خودرا ایرج و دیگری راتورج نام گذاشت بمعنی صاحب ایران وصاحب توران واین اثر ازجیم درسانسکریت نیزموجوداست مثلاً ـ نیر ـ آب ـ ونیرج منسوب بآب یعنی گل نیلوفر که درآب می روید وازین قبیل است ـ آتمج ـ درسانسکریت بمعنی صاحب روح . طرفه آنکه درفارسی گل نیلوفررا آبو میگویند .

که

که ـ درفارسی ازبرای استفهام می آید مانند ـ کیستی ؟ ودربرابرآن (کری) درسانسکریت آمده ودربرابر توکیستی ؟ یا که گفت بشما ـ کوی تؤن و توؤن که اکتهت میگویند .

ك درلفظ فارسی وقتیکه درآخر بعضی اسما لاحق شود مفید نسبت میگردد ودر اثرآن معنی فاعلیت پیدامیکند مانند پردك ، بمعنی لغز وچیستان ، که مطلب آن درپرده میباشد . وچوشك . (بمعنی نوله) ازچوشیدن مشتق است وازینجهت اورا چوشك گویند وازین قبیل است درسانسکریت رکهشك وبهکشك واشتك وموشك وگندهك

وچنانکه کاف درفارسی ازبرای تصغیر می آید درسانسکریت نیز مفید تصغیر باشد مانند : کنیزك ـ سیاهك درفارسی وبالك تصغیر بال درسانسکریت گاهی

درسانسکریت پیش ازکاف تصغیر نون هم می آید مانند کتهانك (به معنی خوردنی کك) تصغیر کتها

میم

میم : درفارسی وسانسکریت ازبرای متکلم می آید مانند بودم درفارسی وابهوم درسانسکریت وبودیم درفارسی وابهوام درسانسکریت ومرا درفارسی و- مام درسانسکریت وغلامم درفارسی و (مم سیوکه) درسانسکریت

وچنانکه درآخراسم عدد صفتی درفارسی میم می آید درسانسکریت نیز می آید مانند : یکم - دوم وسوم وغیره درفارسی وپرتهم پنجم سپتم اشتم نوم دشم درسانسکریت

نون

درطبیعت نون معنی نفی وانکار مضمر بوده واستعمال - ن ، نه - نی - درفارسی عمومیتی دارد . اما درسانسکریت نه نس - ونر - برای نفی می آید اماس درفارسی به (ها) بدل میشود و- ر- اکثر حذف میگردد - رجوع بباب حروف)

واو

واو - درفارسی برای عطف و- وا - درسانسکریت برای تردید می آید که دربرابر آن یا درفارسی حرف تردید است وبتأمل ظاهر میشود که حرف تردید دربعض محل مفید عطف میگردد مثلاً درین جمله : ازیاران درآنجا شما بودید یا احمد - دگر هیچکس نبود یعنی (تنها شما واحمد بودید)

واودرآخرکلمات فارسی مفید معنی فاعلیت هم است مانند : هندو (متوطن هند) ریشو (صاحب ریش) شاشو معروف آبوآب دار یعنی کل نیلوفر

ی

درفارسی ازبرای نسبت میآید مانند ایرانی ، تورانی ، آبی ، خاکی ودر سانسکریت نیز مفید نسبت است مانندکابلی ، چینی ، کنی ، پکشی ، پاپی گاه درفارسی بعد ازیای نسبت نون زیاده میشود وهمچنین است درسانسکریت مانند سیمین ؛ آهنین درفارسی وکرامی وکرامین منسوب به کرام درسانسکریت .

حروف متفرقه

است را درفارسی حرف ربط گویند ودرسانسکریت استی حرف ربط است .

(رجوع به فصل افعال) گاه درفارسی هی درینموقع استعمال می شود . خواجه میفرماید :

ساقی اگرت هوای ماهی — جز باده میارپیش ماشی

(١) ترکیب مقلوبی در فارسی عمومیتی دارد مانند : علم دوست ، خرددشمن زهرآب ، نوشاب .

همچنین است شیوع آن در سانسکریت مانند : نریم ساگر . دهرم مورت

(٢) ترکیب تشبیهی نیز درهردوزبان شایع است مانند : آهوچشم ، گارخسار درفارسی وکمل لوچن مرگ نین چندرمکه درسانسکریت مند درفارسی باسم ترکیب یافته معنی صفت پیدا میکند مانند هنرمند - خردمند . وهمچنین است وند مانند خداوند . اما درسانسکریت ونت مفید صفت باشد مانند دهن ونت بلونت .

بان در فارسی نیز ازبرای همین کاراست مانند : جهانبان ، مهربان ، پاسبان وازین قبیل است گنوان بدهیاوان دهنوان درسانسکریت .

الف ونون درفارسی برای جمع میآید مانند مردان اسپان وغیره . در سانسکریت جمع - نر - نیز درحال مفعولی نران می آید

ها : درفارسی علامهٔ جمع است مانند نرها - مردها ودرسانسکریت جمع - نر - نراه آمده

بر : درفارسی و - پر - و - اوپر - درسانسکریت حرف جرهست .

سان و مان : درفارسی برای تشبیه است مانند : بسان شیرحمله آورد - شیرسان نعره زد ودرسانسکریت - سمان بهمین معنی است و - سم - برابر را میگویند و - وان بمعنی مشابه است وچون س و - و - بهم ابدال می یابند هردورا متحد میتوان گفت . (رجوع بفصل سین)

سار : درفارسی ازبرای کثرت چیز درمکان میآید مانند شاخسار ، کوهسار نمکسار ودر سانسکریت ادهکسار بمعنی کوهسار آمده چه ادهك بمعنی کوه میباشد

بار : در فارسی ازبرای کثرت میآید مانند رود بار ، زنگبار ، دراصفهان گلبار نام محله در قدیم بوده . درسانسکریت امبوبار جائی را گویند که آب بکثرت باشد وپشپ بار بمعنی گلستان آمده

بی : درفارسی وسانسکریت حرف نفی است مانند بی بهی درسانسکریت وبی ترس درفارسی که مرادف آن است

تر وترین : درفارسی برای تفضیل میآید - ودرسانسکریت نیز بهمین معنی است وبطورفارسی سه درجه دارد مانند خوب ، خوبتر ، خوبترین درفارسی

شبه	شبه تر	شبه تم
لگهو (خورد)	لگهوتر (خوردتر)	لگهوتم (خوردترین)
شلاگئی (ممدوح)	شلاگئی تر	شلاگئی تم

نشتر : صاحبان فرهنگ فارسی نشتر - را ازنیش - میدانند بمعنی نوك تیز و - تر - را دران اشاره بآبداری پندارند . ولی درسانسکریت - نشت - بمعنی تیز آمده و درینصورت نشت تر - بمعنی تیزتر می شود وحاجت بتکلف نمی ماند .

مه - : درفارسی قدیم بمعنی بزرگ بوده و تاکنون شائع است و - مه آباد - مهتر ، مهتری ازان ماخوذ باشد ودرسانسکریت بالفظ دیگر مرکب گشته بمعنی بزرگ می آید مانند :

راجه	مهاراجه
جن	مهاجن
آتما	مهاتما

کار : درفارسی برای فاعلیت یا صفت می آید مانند نیکوکار - بدکار - شیرین کار - ودر سانسکریت نیز بهمین معنی است .

سنار -	سورن کا
کمهار	کمبه کار

پس درفارسی و - پسا - درژند وپشچات درسانسکریت بهمین معنی است .

هم درفارسی بمعنی همدیگر وباهم آمده و - سم - درسانسکریت بمعنی باهم است (رجوع به فصل - ٥) .

ایدر : فارسی است و - اتر درسانسکریت بهمین معنی است . (رجوع به باب الف متحرك)

این : درفارسی برای اشارهٔ قریب وضع شده ودرسانسکریت ای برای اشارهٔ قریب می آید .

قصیده

از طبع جناب عبد الغنی خان
زینکوگراف مطبعهٔ عمومی

کنون که هست مرا طبع همچو آب زلال — زمن مپرس تو شرح مفصل و اجمال
نیم کلیم ندارم سخن مثال کلیم — نیم ادیب ندارم کمال همچو کمال
نه همچو واعظ شهرم مبلغ و نطاق — نه همچو شیخ مرا هست ذوق قال و مقال
نه شاکیم تهٔ گردون ز زحمت ادبار — نه در تنعم و مشغول راحت و اقبال
نه وصف ابروی خوبان کنم به بیت بلند — نه سطر نقطه بگیرم کنایه از خط و خال
مرا به مبنی و منصوب نیست ادراکی — مرا چکار به ماضی و حال و استقبال
نیم ز ثابت و سیار و از نجوم آگه — ز جفر نیستم آگه و نیستم رمال
ندارم آرزوی دلبری که در گردن — فکنده طوق بود یا بپا کند خلخال
ندارم آرزوی جمع مال درخاطر — نه فکر آنکه زمین باشدم دو سه پیکال
ندانم علم زراعت بشوق بذرگری — نه باغبان شده ام بهر آبیار نهال
نه گشته ایم پر و فیسری بعلم زمین — که گویم از جبل الطارق و سویز کنال
نه هندسه نه ریاضی نه کیمیا نه فزیك — نه ذو فنون طباعت نه ماهر شمکال
مرا که نیست خبر از گرام و اونس و گرین — مرا که نیست بیان سیر و چارك و مثقال
مرا که نیست بدل ماتم شب هجران — مرا که نیست بجان آرزوی روز وصال
دلا بجیب تفکر فرو به بر سر خویش — بچین ز باغ ترقی گل بهار خیال

ز شرق و غرب ببین در قبال سعی و عمل — که میروند به قطبین در جنوب و شمال
ببین به نقشهٔ دنیا ز آخر مغرب — نظر کشا و بیا تا بصوبهٔ بنگال
کجا است آه سحر تا ز دل غبار برد — کجا است اشك که شوید ز سینه گرد ملال
بیا بسیرت انسان و علم و فن آموز — چه سود گر بشوی حور وش پری تمثال
ز سعی علم و عمل ساعتی مشو غافل — گهی ز جهد ترقی فن مکن اهمال
سپورت فائده دارد قوی شود اعصاب — ز توپ و دنده و تینس ز هاکی و فت بال
سپورت دور کند سستی و کسالت را — تن ضعیف شود چست و چابك و فعال
بیا چو سرو سهی راستی نما پیشه — ز کجروی فلك هیچگه مرنج و منال
چرا برای خدا مینهی بفردا کار — اگر برای تو امروز هست تاب و مجال
ز رشتهٔ وطن خود بساز البسه را — بسعی تکهٔ کرباس را نمای چو شال
مکن به چینی کیمخت و قاشقار هوس — رسان بکاسهٔ جانان بجد و جهد سفال
بخوان بصفحهٔ تاریخ نام مردانرا — بگیر ز برنظر کارهای خوب رجال
بدان امید که از خواب میشوم بیدار — چرا گزشت مرا روز و هفته و مه و سال
چرا بزندگی خویش نازشی نکنیم — هزار شکر که داریم شأن استقلال
بکن بچشم ترحم نظر ضعیفانرا — اگر بقوت بازو شدی چو رستم زال
بشاهراه ترقی نمیرسی ایدل — قدم بصنعت اگر مینهی بدین منوال
ز فیض مکتب عالی و طرز تعلیمش — ز علم ظرف وجودت بساز مالا مال
ازین که سبحه شماری و گوشه بنشینی — زمن اگر شنوی واجب است بارعیال
بیا ز گوشه نشینی گذر که خوش نبود — گهی ز سعی ترقی مباش فارغبال
بود بحب وطن میل صاحب ایمان — مگیر خدمت این خاك را بخویش و بال
ز شرق همت خود کن چو آفتاب طلوع — بعزم غیرت خود شو متین مثال جبال
بزیر چرخ نماندست کار ناشدنی — نمانده برز بر روزگار امر محال
بدار سعی بعمران خاك پاك وطن — مباش غره بمال و متاع و حسن و جمال
برادلاور و مردانه باش همچو هژبر — بوقت معرکه دشمن بدان بمثل شغال
بعلم کوش که هر شب شب برات شود — بکوش تا شود هر روز اول شوال
برو بذیل عساکر دلیر همچون شیر — بکنج بیشه مکن جا مباش همچو غزال
مشو بکوشش مال حرام آبله پا — بخور ز آبلهٔ دست خویش نان حلال
ببین به مرمی توپ و تفنگ زهر آلود — گشای چشم که طیاره میکشاید بال
خوشم که خدمت زینگوگراف دارم یاد — که تا حساب کنندم بجمع اهل کمال
شد از ملازمتم بیست پنج سال که من — دمی نمانده ام از سعی خویش در اغفال

کنون سوانح خود را بیان نمیسازم — ز سرگذشت خودم نیست بحث قیل و مقال
چرا کنون صفت شاه نوجوان نکنم — چرا خموش نشینم بگوشه همچون لال
شهٔ جوان و جوانبخت و حامی ملت — خزینهٔ ادب و کان علم وجود و نوال
ببین به جبهه او نور نادری ظاهر — بجاه فخر زمین مهر آسمان جلال
شهٔ مربی علم و ادب محب وطن — سکندر اختر و جم طالع و همایون فال
قدش مثال الف مرو راستی بادا — قد معاند و خصمش خمیده باد چو دال
به بدر طالع او لکهٔ خسوف مباد — بآفتاب جلالش مباد رنگ زوال

پس ازبیان دعای شهنشهٔ افغان
غنی تو ازرهٔ اخلاص ساز ختم مقال

بکار نیك شقی می شود سعید « ظهور » — بدل به نیك شود کین اگر کنی معکوس
« ظهور الدین احمد » پایماری

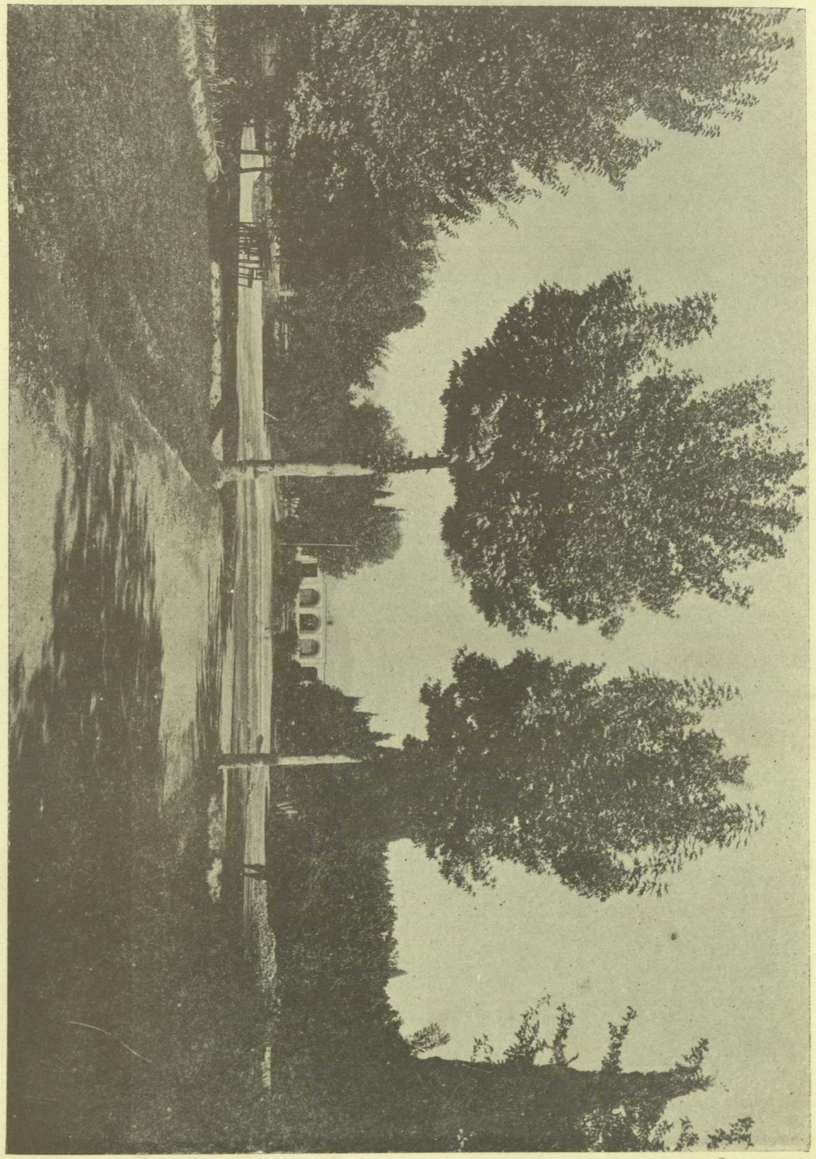

از مناظر قندهار ، باغ فرقهٔ عسکری

بهار

مرزا صائب اصفهانی

ای رخت شسته ترا از دامن مهتاب بهار — چشم مخمور تو گیرنده تر از خواب بهار
ابر خشکی است که در شوره زمین میگردد — با گل روی تو شادابی مهتاب بهار
مستی چشم ترا رطل گران حاجت نیست — بی نیاز است ز افسانه شکر خواب بهار
برق خار و خس تقوی است شکرخندهٔ گل — سیل ناموس بود چهرهٔ شاداب بهار
پیش از اندم که خزان زرد کند رخسارت — آب ده چشم ز خورشید جهانتاب بهار

. . . . . .

جگر سوختهٔ لاله خبر می بخشد
صائب از شعلهٔ دیدار جگرتاب بهار

از طبع جناب استاد قاری عبدالله خان
ملك الشعرا

ای پر از گل زرخت دامن مهتاب بهار — صرف زیبائی تو رنگ گل و آب بهار
اینکه بر چهرهٔ گل مینگری شبنم نیست — محو رخسار تو شد دیدهٔ پرآب بهار
گر نه از شرم فروغ در گوش تو گداخت — آب گردید چرا شبنم شاداب بهار
میکند از رخ و زلفت گل و سنبل خرمن — بسکه آورده بهم حسن تو اسباب بهار
جلوهٔ خط چقدر رونق حسن تو فزود — میتوانگفت که این سبزه بود باب بهار
بلبل از نشهٔ او سرخوش و نرگس مخمور — تا که در ساغر گل ریخت می ناب بهار
ابر هم گریهٔ زاری بهوایش دارد — نه همین بلبل ما آمده بیتاب بهار
سیل این دشت از ان لطمه خورا مواجست — که نباشد بدل تیره اش آداب بهار
داغهای جگر لالهٔ خونین بنگر — گر نداری خبری از دل بیتاب بهار

دو سه روزیکه بود جلوهٔ گلشن قاری
دامن گل مکش از کف شب مهتاب بهار

شعر العجم

حصهٔ سوم

مصنفهٔ مولانا شبلی نعمانی مرحوم

ترجمه و نگارش جناب سرور خان گویا

— ٤ —

ملك الشعرا فیضی

شعر فارسی در عرصهٔ مدیدی که عبارت از ٦٠٠ سال باشد در کشور پهناور هند تنها دو شاعر مسلم و مقتدر دیده است که اهل زبان هم توانائی و اقتدار آنها را تسلیم کرده اند این دو شخص مبرز و ممتاز خسرو دهلوی و فیضی دکنی است. مرزا صائب اصفهانی در غزلی که باستقبال فیضی رفته در مطلع آن میگوید:

این آن غزل که فیضی شیرین کلام گفت در دیده ام خلیده و در دل نشسته

علی نقی کمره شاعر شهیر ایران قصیدهٔ بالغ بر ٣٥ بیت در مدح فیضی سروده از اصفهان بهند فرستاد چند بیت ذیل ازان قصیده است:

نظر افگند برنظم اموزم پر تو فیضی ابو الفیض آن گزین اکبر و شیخ کبیر من

اگر هستم مجیر اندر سخن او هست خاقانی . . . . . .

کیم با او رسد در شاعری دعوای همچشمی که در این خانقاهم من مرید و اوست پیر من

متأسفانه شهرت فیضی در شعر سایر کمالات اورا تحت الشعاع گرفته است چنانچه میگوید: «امروز نه شاعرم حکیمم» شهرت فیضی در شعر و ازبین رفتن آثار و تصانیف علمی او این دعوی را بی دلیل کرده است آنچه راجع بافکار و آرای مذهبی این شاعر معلوم می شود مآخذ مهمهٔ آن همان افتراء و اتهامات شدیدیست که بدایونی بی دردانه بر او بسته است با این هم صاحب نظر دربن غلط و باطل خط و خال حقیقت را دریافته میتواند اما دربن مختصر موقع قضاوت نیست.

فیضی اصلاً عرب است اسلافش در یمن سکونت داشتند، شیخ موسی که جد پنجم اوست وطن خود را ترك گفته بعزم سیاحت بر آمد رفته رفته بولایت سند رسید و در قصبهٔ ریل رحل اقامت افگند و متاهل گردید در قرن دهم هجری شیخ خضر جد فیضی از یمن رخت سفر بسته بناگور وارد شد و به خانمی که عربی نژاد بود ازدواج نمود از بطن این خانم شیخ مبارك پیدا شد فیضی نونهال همین نخل کمال است شیخ مبارك شخص جلیل القدری بوده در علوم ظاهر و باطن رتبه و مقام بلندی داشت و تفسیری به اسلوب تفسیر کبیر در چهار جلد نوشت و منبع العیون نام گذاشت شیخ بی اندازه سیر چشم و قانع بود از طرف حکومت شیرشاهی گاه گاه بمراتب و مناصبی اورا تکلیف میکردند اما شیخ درین موارد از استغنا کار گرفته تن بتکلیف در نمیداد ابو الفضل در آئین اکبری سوانح حیات اورا به تفصیل ذکر کرده است. شیخ مبارك از ناگور به گجرات و از گجرات به آگره آمد ودران جا بر کنار دریای جمنا در قرب منزل میر رفیع الدین حسینی اقامت اختیار کرد و در همان جا ازدواج نمود و اولاد زیادی خداوند باو عنایت کرد، فیضی ازهمه فرزندان او بزرگتر است در سنه ٩٢٥ هجری متولد گردیده تعلیمات ابتدائی و نهائی را از پدر خود تحصیل نمود بدایونی در شرح حال خواجه حسین مروی می نویسد: که فیضی ازو تربیت یافت خواجه حسین مروی از خاندان شیخ علاؤ الدولهٔ سمنانی بود علم معقول را از ملا حسام الدین و علوم دینیه را از شیخ ابن حجر مکی تحصیل کرده بود در شاعری و انشا پردازی وحسن تقریر و ظرافت و بذله سنجی یگانهٔ عصر خود بود بامر و فرمایش اکبر جلال الدین ترجمهٔ سنگهاسن بتیسی را به نظم فارسی شروع کرد مشار الیه در سنه ٩٧٩ هجری وفات یافت از جملهٔ دام ظله (١) مادهٔ تاریخ وفات اورا فیضی استخراج نمود

(١) عدد (دام ظله) بحساب (٩٨٠) می شود اما مولانا شبلی وفاتش را در ٩٧٩ تصریح کرده - شاید (دام ظله) پارهٔ از قطعهٔ تاریخ بوده و عدد یك را از ان بتعمیه کشیده یا وفات او در ٩٨٠ واقع شده و مولانا مسامحه کرده باشد - مترجم.

ولی بدایونی ننوشته است که فیضی کدام فن را ازخواجهٔ موصوف آموخته لیکن گمان میرود که فن شعر را فرا گرفته باشد. فیضی چون به سن شباب رسید دامنش از گلشن فضل و کمال پر از گل بود ولی سوء اتفاق مدت مدیدی او را به مصائب عجیب و غریبی مبتلا داشت داستان آن طولانیست چون دلچسپ و فریباست ازان صرف نظر نمیتوان کرد :

شیخ مبارك اگرچه اصلاً خودش حنفی بود اما باپیروان مذاهب مختلفه اختلاط وامتزاج میداشت دران عصر فرقهٔ مهدوی بغایت مطعون خلایق بودند شیخ از ملاقات ودید وبازدید آن ها هم مضایقهٔ نداشت لذا در تودهٔ عوام شهرت یافت که شیخ رافضی ومهدوی ودهریست از سؤ اتفاق درسنه ۹۷۷ هجری که سال چهاردهم جلوس اکبر است شیخ از گوشهٔ عزلت بر آمده بغرض افادهٔ عام برمسند تدریس نشست دردربار اکبر شیوخ وعلمای علام که شیخ را به نظر خوب نمیدیدند بهاتکاء وهمدستی آنها اهل دربار خواستند که شیخ را مزاحم شوند یکی ازان ها نیم شب ترسان ولرزان نزد فیضی آمده گفت همه امرای دولت به مخالفت شما برخاستند مصلحت آنست که شیخ را باخود گرفته فرار نمائید وقتی که این موقع گذشت باز آمدن سهل است فیضی متوحش شده نزد پدر آمد شیخ مبارك به یك استقلال مزاج وثبات قدم جواب داد که من از جای خود به جائی نمیروم هرچه شدنی است خواهد شد لیکن فیضی بدرجهٔ حواس باخته بود که شمشیر کشیده گفت شما مختارید بروید یا نروید من فوراً خودرا میکشم مهر پدری شیخ را مجبور بحرکت ساخت ابوالفضل را از خواب بیدار کرده هرسه از خانه بر آمدند وبدون اراده روان شدند درراه یکی ازاحباب بیاد فیضی آمده بمنزل او شتافت .

این ورود ناگهانی صاحب خانه را بوحشت انداخت بنابرین ازانجاهم برآمدند ابوالفضل میگفت باز گردیم اما فیضی منظور نکرد بلکه خانهٔ شخصی را مأمن خود پنداشته یکسره بسوی خانهٔ او شتافتند ، صاحب خانه از ورود آنها خیلی اظهار مسرت نمود دوروز مهمان او بودند درین وقت مخالفین ازفرصت استفاده کرده اکبر را برعلیه آنها برانگیخته فرمانی از حضور صادر کردند که جمله افراد خانوادهٔ شیخ بدر بار حاضر شوند یساولان شاهی بمنزل شیخ مبارك رسیدند واطراف خانه را محصور نمودند ابوالخیر برادر کوچك فیضی در خانه بود اورا بدست آورده بحضور پادشاه بردند مخالفین از بهر تحریك اکبر موقع خوبی یافته گفتند اگر دردل شیخ کدورت وتیرگی نمی بود چرا خود را مخفی نمود ، اکبر ازمخالفت وشدت انتقام شان حس نموده ترحم فرمودوبرجال دربار گفت دشمن جان یك غریب منزوی گشتن چندان حسنی ندارد ، شیخ اغلب اوقات جهت سیر وتفرج بیرون می رود حالا هم شاید جای رفته باشد این طفل بیچاره (ابوالخیر) را چرا آوردند غرض ابوالخیر رها گردید ، محافظین هم از خانهٔ شیخ برخاستند. درین وقت مخالفین اخبار جعلی از زبان پادشاه انتشار دادند که شیخ مبارك وفیضی ازمغضوبان بارگاه هستند چند روز بعد میزبان هم بنای بی اعتنائی گذاشت ، شیخ به تردد واندیشه افتاد که مبادا صاحب خانه ایشان را دستگیر کرده باسارت ندهد لذا دروقت شب بایك بی سر وسامانی ازخانهٔ او برآمدند اتفاقاً باشاگردی درراه برخوردند واوبخانهٔ خود ایشان راجای داد ولی ازجانب مشارالیه هم اطمینانی نداشتند بالاخره ازین شهر هم فرار را مناسب دیدند فیضی بتغیر لباس ازشهر خارج شده نزد امیری که باو سابقه قدیمی داشت رفت ، امیر ورود اورا باعث افتخار خود دانست چند نفر افراد ترك را با اوهمراه کرده تاشیخ راهم درانجا بیاورند فیضی نیم شب نزد پدر وبرادر رسیده مژده داد همگان

تغییر لباس نموده ازبیراهه میرفتند تابمنزل امیر رسیدند ده روز تمام بخاطر جمعی گذشت اخیراً مخالفین امیر را دستگیر کرده بدربار آوردند بنابران ازین جاهم فرار نمودند دراثنای راه بباغی رسیده درانجا برای تنفس و استراحت قدری مکث نمودند از سؤ اتفاق دستهٔ جواسیسی که بتلاش وجستجوی شیخ هر طرف میگشتند نزدیك باغ اقامت داشتند شیخ ازین قضیه واقف شده ازین جاهم بایك تردد واضطراب روان شد درعرض راه باغبانی آنها راشناخت دلداری نموده بخانهٔ خود برد باغبان برای استمالت قلوب وتشفی خاطر آنها گفت تامن زنده هستم کسی برشما آزار وتکلیفی نخواهد رساند ولی بشرهٔ شیخ تردد و اندیشه را نشان میداد بنابران هرسه را بیك خانهٔ نهانی برده ازانظار مخفی نگهمیداشت تاباطمینان تمام استراحت کنند یك ماه بدین صورت گذشت چون درین وقت اکبر بفتحپور می بود فیضی ازآگره بفتحپور شتافت تابرای رهائی خود وسیلهٔ بدست آرد امابخت ناساز درین جاهم بااوهمراهی داشت ازیاس ومصائب خود نالیدن گرفت تایك از رجال دربار که ضمیری روشن و نهادی نیکو داشت بحالش رقت نموده فوراً بدربار رفت وبدون مراعات آداب ومراسم دربار شاهی بایك لهجهٔ بی باکانه اجازت بیان خواست اکبر گفت خیر باشد چه رو داده ؟ امیر واقعه راسراپا بیان نمود اکبر گفت از اصل قضیه هم اطلاع داری ؟ تمام علما بسؤ عقیدهٔ او محضر نوشتند مرا آرام نمیگذارند واصرار دارند ازهر جاکه باشد خانوادهٔ شیخ مبارك گرفتار آمده سزایابند من از محل اقامت شیخ مسبوقم (این راگفته خانهٔ راکه دران پنهان بودند نشان داد) لکن دیده ودانسته طفره میزنم فرداشخصی برود وشیخ را بدربار بیاورد.

فیضی ازین واقعه اطلاع یافته سخت پریشان شد شبا شب باضطراب تمام نزد پدر آمد همان وقت تغییر لباس نموده از خانه بیرون شدند کیفیت مصیبت وپریشانی راکه درین موقع بآنها دست داده است ابوالفضل

درآخر منشاءآت خود آورده است.

خلاصه به ویرانهٔ رسیده پناه گزیدند اما میدانستند که پادشاه شخصاً سر لطف ومرحمت دارد بنا برین برفتن پای تخت اتفاق نمودند تا شاید برای نجات ازین قضیه ورسیدن بدربار شاهی وسیلهٔ فراهم شود لذا به نزد امیری ازامرای دربار که سابقه وآشنائی به او داشتند رفتند، امیر گفت اگر درآغاز وقت میآمدید معامله سهل وآسان بود اگنون خاطر پادشاهی را ازجانب شماغبار یست بودن شما درینجا مناسب نیست پس برای سواری آنها عرابهٔ تهیه کرد وهرسه را بسواری عرابه بقریهٔ فرستاد اتفاقا رئیس همان قریه مخالفتی ازقدیم با آنها داشت شیخ مبارك ازبیم ازآن ده نیز بیرون شده بقریهٔ دیگر رفتند درین جاهم بایك نفر شریر و مفسد دچار شدند ناچار بازبه آگره مراجعت کردند درمنزل یکی ازاحباب سکونت اختیار نموده دو ماه درین جا اقامت گزیدند صاحب خانه مردی روشن ضمیر وپاك طینت بود درین فرصت چند نفر دیگر هم طرفدار وهوا خواه شیخ پیدا شدند بالاخره در سنه ٩٧٠ هجری مورد اعزاز شاهی واقع گشتند اکبر جلال الدین بمهربانی بسیار امر باحضار آنها داد طبیعت ابوالفضل که تاکنون هم بآزادگی وبی پروائی خوگیر بود ازحاضر شدن بدربار ابا ورزید فیضی رفت وازنوازش شاهانه فیض یاب برگشت (١) وقتیکه ابوالفضل درآئین اکبری این واقعه را شرح میدهد نهایت خوشی وانبساط نشان میدهد وبی اختیار این رباعی اززبانش تراوش میکند :

ای شب نه کنی آنهمه برخاش که دوش — راز دل من چنان مکن فاش که دوش
دیدی چه دراز بود دوشینه شبم — هان ای شب وصل آنچنان باش که دوش

تجمل و شکوهی که ازآستان اکبری بفیضی رسیده وبنظر اعزازیکه پادشاه

(١) تمام این تفصیلات را ابوالفضل درآئین اکبری می نویسد در جائیکه ازحاضر شدن فیضی بار اول بدربار اکبری بحث می راند ومی گوید این کوائف در نخستین حاضر شدن فیضی بدربار روی داد اما طوری با بیان مختصر ومتناقض می نویسد که جای حیرت است ،

دراو دیده و موجب زیادتی حسد مخالفین او گشته و خدماتی که از دربار باو حواله شده است همه را خود فیضی بك بیك درقصیده شرح میدهد وما جسته جسته اشعار متعلق باین واقعه را درینجا نقل میکنیم :

سحر نویدرسان قاصد سلیمانی — رسید همچو سعادت کشاده پیشانی
مبشران سعادت ندا کنان، که بخوان — نجات نامهٔ خود ای حزین زندانی
مرا نظاره اش ازدور، بیقراری داد — چه بیقراری باصد قرار ارزانی
به بوسه کردم پایش فگار، ازان غافل — که کار گردد دشوار در قدم رانی
شدم سوار سبك گام توسنی چالاك — که کردی از مردانش سپهر جولانی
خبر بیارگهٔ شهریار شد کانیك — رسید بر در فردوس مرغ بستانی
خطاب شد که تلطف کنان رسانندش — به آسمان سعادت ز تیه ظلمانی
نخست بوسه زدم خاك آستان یعنی — به چشمه سار رساندم شفاه عطشانی
اشاره رفت که درپیشگاه مجلس انس — شگفته دل بنشینی وشوق بنشانی
به پیش پایهٔ اورنگ شاه بنشستم — زبان ناطقه لب ریز درثنا خوانی
بگونه گونه تفقد شهنشهم بنواخت — که پایه پایه فرود آمدم ز حیرانی
بگفت خیز وعلم ازقلم بکش کاین روز — مسلم است ترا کشور سخن رانی
زبان بنکته بجنبان که دربدائع نظم — فرزدقی بتوار زانی است وحسانی
رسید حکم که ازنکته سنجی شعرا — به عرض ما برسان آن قدر که بتوانی
زبان وری که دگر باتو درسخن پیچد — مزد بدست ادب گردنش به پیچانی
چه گویم آن که زلطفش چه طرف بربستم — زهر چه لازمه خانی است وترخانی
یك نوع منصب بود

(ناتمام)

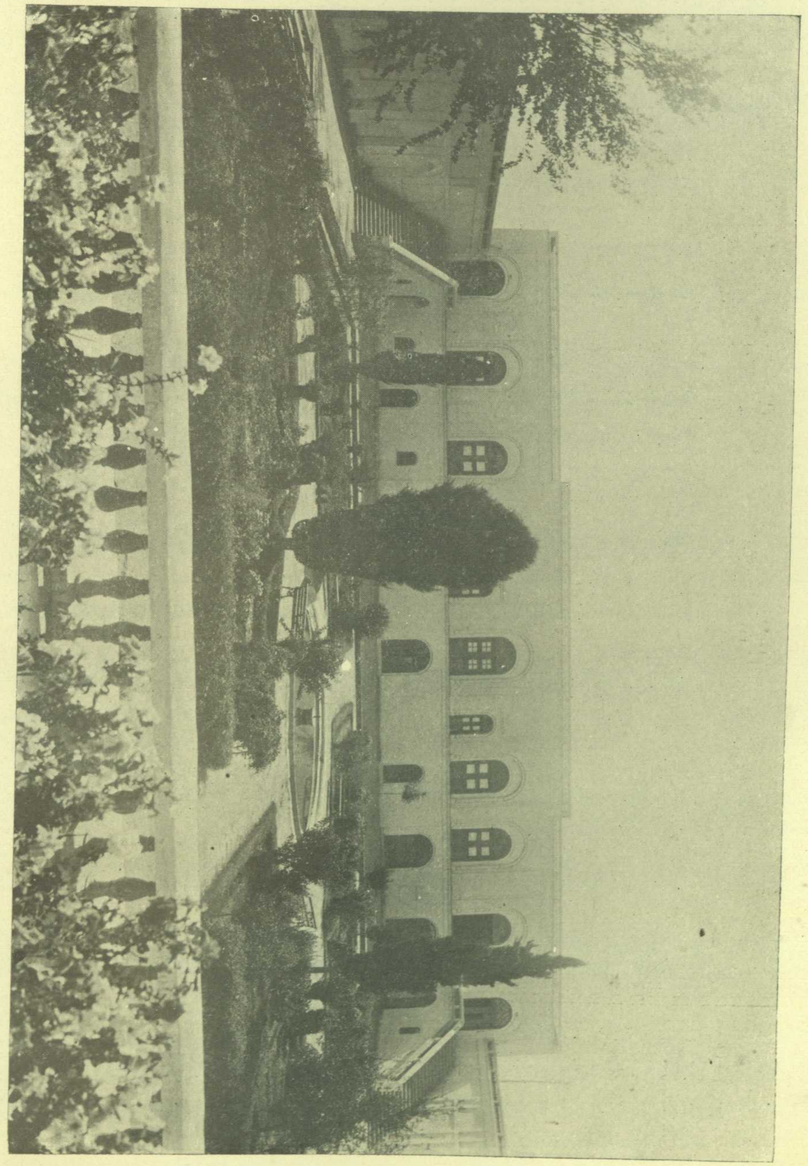

از مناظر قندهار طرز عمارت قدیمهٔ شهر

ادبیات پشتو

ترجمه و نگارش جناب امین الله خان زمرلای

سپوږمی سرو هه را خیژه

چه زما جانان دتورو غرو منزل کوینه

ای مهتاب طلوع کن که جانان من بر فراز کوهای سیاه سفر دارد.

یعنی جانان من در کوها و دره های تنگ و تاریك سفر می نماید ای مهتاب طلوع کن وروشنی خود را نثار جانان من کرده اورا همراه ورهبر شو.

ترلویو غرو دی الونیاکړم (۱)

سپینی سپوږمی ته سلام کړه سلام بکړمه

ای کسیکه کوهای بزرگ را میان من وخود حائل ساختی به ماهتاب سلام کن ومن هم سلام میکنم. (تا بدینوسیله سلام های خود را بیکدیگر رسانیده باشیم).

نن می په خیره خیره گوره

صبا به پته یم دکلدو په گرزونه

امروز بدقت مرا تماشا کن چه فردا بواسطه کوچ وبارگرد آلود خواهم بود.

معشوقه چون کوچی است بعاشق خود میگوید امروز بیا عشیکه استراحت و آرام دارم سیمایم شگفته وطراوت اندوداست خوب بدقت مرا ببین زیرا فردا

(۱) الونیا دورکردن وماورای چیزی ازخود وکلمهٔ «پار» که غیر کتابی ومصطلح عوام است برای این لغت خوب افادهٔ معنی می کند چنانچه می گویند پاردریا پاروطن وغیره.

مصروف کوچ وبار بوده گرد آلود خواهم گشت .

د ما ز دیکر ز یر یه لمره

په رو غو وایه د رنجور وسلامونه

ای آفتاب زرد رنگ شامگاهان به آنانیکه تندرست ودارای سلامت مزاجند سلام دردمندانرا برسان .

عاشق آفتاب را که مشرف بغروب است مخاطب ساخته میگوید چون توهم بمانند بیماران چهرهٔ زرد و کهربائی داری سلام مرا به دلبر بیدردم برسان واز چهرهٔ افسرده وحزن آور من باو حکایت کن .

دتور وجنگ وای ما بکری (۱)

دنصیب جنگ دی وارخطا ولاره یمه

درمعرکه جنگ کردن با شمشیر نزد من سهل است ولی با نصیب وتقدیر مقابله نمیتوانم ازآنرو واله وحیرانم .

کاشکی زما دمونگل بازسی

دزړه کتری به درکوم تا به ساتمه

ایکاش بازدست آموزم بودی تا به پاره های دل ترا پرورش میدادم .

دیدن دبادو پیمانه دی (۲)

نه به په مورسی نه به وتری بارونه

(۱) ازین بیت شجاعت اباث افغان بخوبی ظاهر می شود چه شمشیر وجنگ را کار عادی شمرده .

(۲) ازجناب برشنا :

دیدن بروی دوست چو پیمودن هواست کزوی نه رفع جوع ونه زاد سفر شود

دیدار دوست گویا پیمانه کردن باد است زیرا نه کسی ازان سیر و نه اندوختهٔ ازان حاصل شد نیست .

په درست جهان بدی ورنکرم

وطنه هیچری دی ساری نو ینمه

ای وطن ترا بگیتی هم معاوضه نخواهم کرد زیرا که گیتی عبارت است ازین عالم اما تو عالم دیگری .

جوانا نو یو تر بل جاریږی

مادمجلس جوانان لیده چه خواری سونه

برادران باید عهد انس والفت را استوار دارید وبا یکدیگر محب و مهربان باشید زیرا دیدم که بسا اقربا و نزدیکان بخاك ما واگزیدند .

په لو ستلو صر فه مکړه

نجنو پیغورراکی چه یاردی امی سونه

درفرا گرفتن علم کوشش نما ودقیقهٔ را بدون تحصیل مگذران چه دختران قبیله بمن طعنهٔ بی سوادی ترا میزنند .

د مسافرو کاغذ راغی

ملائی وائی اشکی لارنه راکوینه

نامهٔ سفر کردهٔ من رسید ولی باران اشك مجال شنیدن آنرا از من سلب نموده .

قلم به مات گوتی به پری کم
کاغده تاکه آشنانه وژړاونه

ای نامه! تو باید قطرات اشك از دیدگان محبوبم بریزی ورنه قلم را شکسته وانگشتان از من نخواهد بود.

ما به کاغذ ورته لیکلی
باد بیوفادی دچانوری کاغذونه

من برای دلدار نامه می نوشتم ولی چکنم که باد بیوفا است وکاغذ نمی برد.

چه په وطن ورسی کاغذه
اول ترجارسه بیاپی وایه سلامونه

ای نامهٔ من! هنگامیکه بوطن برسی پس ازطواف پرسوز و دستبوس او سلام های عاشقانه مرابه محضرش تقدیم کرده باش.

کاغذ دی راغی ته را نغلی
زه دی نوخه کم بیدید نه سلامونه

نامه ات رسید ولی جای ترا نمیگیرد سلام دور از دیدنت بحال من چه فرق میکند.

دانش

از طبع جناب محمد سرورخان
صبا عضو انجمن

بزن دست همت بدامان دانش — برآور سری از گریبان دانش
زآسیب خار جهالت حذر کن — گلی در کف آور ز بستان دانش
بغواصیٔ همت و عزم عالی — گهر برکش از بحر عمان دانش
بجز سعی هرگز دلیلی ندارد — رسیدن بمعراج ایوان دانش
تب و تاب از ذره آموز آخر — بی وصل خورشید تابان دانش
دراقلیم نام آوری و سعادت — بکن کسب عزت ز فرمان دانش
بیاور بکف رنگ و بوی ترقی — چو گل از بهار گلستان دانش
مکن دشمنی با خود از جهل ایدل — بجان باش از دوستداران دانش
سراغ بلندی و اقبال هستی — بفرمای از هوشمندان دانش
بعشق عروج وطن باش بیتاب — که اینست درس دبستان دانش
جهان عرصهٔ جلوهٔ زندگانست — به همت بنوش آب حیوان دانش
چو پروانه ات هرزمانی ضرور است — طواف به شمع درخشان دانش
رسید است دانشوران تا بگردون — تو هم جلوهٔ کن بکیوان دانش
نگردد قرین غبار فلاکت — چو آئینه شد هر که حیران دانش
بدانش اگر صرف هستی نمائی — ندارد زیان ای عزیزان دانش
ترا زندگی جز بدانش محال است — بفرمودهٔ نکته سنجان دانش
به شکرانه راحت و عز کشور — بدانش بکوشید یاران دانش
توان یافتن افتخار دو عالم — بعزم متین و ز فیضان دانش
ز نیروی همت به پیما سما را — به طیارهٔ تند جولان دانش
ز مال و متاع منفعت می نیابد — هر انکو نشد عاشق شان دانش
کنون بگذر از تلخیٔ حنظل جهل — ترا می سزد شکرستان دانش
کند همسری مور با مهر تابان — رسد گر بوصل سلیمان دانش
وطن از زراعت شود سبز و خرم — بگوهر فشانی نیسان دانش
بود تازه و سبز و شاداب دائم — نهالی که سر زد ز باران دانش
فروغ تجارت ترقی صنعت — بود حاصل باغ و بستان دانش
کجا برخورد تاجر از مال و مکنت — اگر در کفش نیست میزان دانش
دوچندان شود رونق و فر صنعت — ز افکار نازك خیالان دانش

پی اوج این کشور رشك گلشن
سزد گر (صبا) شد ثناخوان دانش

پند بفرزند

از آثار استاد سخن
حضرت نظامی

ارسالی جناب عبدالطیف خان
کلنگاری محصل افغانی در ترکیه

ای چارده ساله نور دیده — وی گلبن سبز نو دمیده
آنروز که هفت ساله بودی — چون گل به چمن چو لاله بودی
اکنون که بچارده رسیدی — چون سرو، باوج سر کشیدی
غافل منشین نه وقت بازیست — وقت هنر است و کارسازیست
دانش طلب و بزرگی آموز — تا به نگرند روزت از روز
جائی که بزرگ بایدت بود — فرزندی من نداردت سود
دولت طلبی، سبب نگه دار — با خلق خدا، ادب نگه دار
خواهی نرسد ترا زوالی — از ترس خدا مباش خالی
وان نقش طلب ز روی حالت — کز کرده نباشدت خجالت
گردل دهی ای پسر برین پند — از پند پدر، شوی برومند
در شعر مپیچ و در فن او — چون اکذب اوست احسن او
زین فن مطلب بلند نامی — کین ختم شدست بر (نظامی)
نظم ارچه بمرتبه بلند است — آن علم طلب که سودمند است
در مکتب حکمت قیاسی — میکوش بخویشتن شناسی
تو شرح وجود خود بیاموز — کین معرفتیست خاطر افروز
پیغمبر گفت «علم علمان — علم الابدان، علم الادیان»
در ناف دوعلم، بوی طیبست — وین هر دو، فقیه یا طبیبست
مباش فقیه طاعت آموز — اما نه فقیه حیلت اندوز
مباش طبیب عیسوی هش — اما، نه طبیب آدمی کش
گر هر دو شوی بلند گردی — بیش همه، ارجمند گردی
میکوش بهر ورق که خوانی — کان دانش را تمام دانی
بالان گریشی بغایت خود — بهتر ز کلاه دوزی بد
با آنکه سخن بلطف باب است — کم گفتن این سخن صواب است

گفتن ز من، از تو کار بستن
بیکار نمی توان نشستن

نگارش جناب غلام جیلانی خان
جلالی عضو انجمن ادبی

یادی از شوکت غزنی

قبل ازانکه مابه نگاشتن تاریخ (مدنی) غزنین «که بعدازانجام تاریخ هرات درنظر است» مستقیماً شروع کنیم درینمورد از فرصت استفاده نموده مختصراً بذکر بزرگترین جامع، دارالعلوم ودارالکتب قدیم آن می پردازیم:

گرچه فاضل محترم شهزاده احمدعلیخان درانی مدیر انجمن درمقالهٔ منتشرهٔ خود «یادی از فضلای غزنی» باستناد قول امین رازی این شهر را علاوه بر داشتن رباطها وخانقاهای بی شمار ودیگر ساختمان های باشکوه که جهة غربا ومسافرین تعمیر شده بود درعهد غزنویها دارای دوازده هزار مدارس ومساجد نشان داده است امابنده عجالةً نظر بهمان معذرتیکه فوقاً عرض کردم درین مقاله فقط همین قدر میتوانم که ازجامع ودارالعلوم ویك کتاب خانه بزرگ سلطانی آن اجمالاً ذکر کنم:

مؤرخین ما بعد از سقوط اولی غزنین (که بدست علاوالدین حسین غوری دراواسط قرن (۱۲) مسیحی اتفاق افتاد نظر بفقدان آثار که آنهم باساختمان

قشنگ وزیبای این شهر تاریخی وطن طعمهٔ حریق شد) ازساختمانهای آن شرح مستوفای نمیدهند بلکه بعضیها کیفیت ساختمانهای فنی آنرا مسکوت عنه گذاشته وبرخی بیك ذکر مختصری اکتفا نموده به تحریر وقایع می پردازند، ازانجمله ابن اثیر که ثقه ترین مورخ ما بعد از سقوط غزنین است در جلد (۹) تاریخ «الکامل» خود راجع باین زمینه تنها همین قدر می نویسد:

زمانیکه سلطان «یمین الدوله والملة محمود» ازفتح قنوج وکشمیر فراغت یافته باغنایم بسیاری ازقسم طلا، نقره، جواهر، فیلها وسامان دیگر «مورخ مذکور مقدار هر کدام ازین غنایم راهم معلومات داده» بغزنین بازگشت، در سال ٤٠٧ هجری جامع بزرگ غزنین را بنا کرد (۱) که نظیرش شنیده نشده بود.

لهذا اگرچه این جملهٔ ابن اثیر «که نظیر این شنیده نشده بود» درحدذات خود جامع است اما باز هم ازاجمال مذکور هویت تفصیلی آنرا نمیدانم ازآثارمؤرخین غربی که تاحال بمطالعه نگارندهٔ این سطور رسیده ودرین موضوع ذکری نموده تنها آثار تاریخی سارجن ملکم وموسیوبار تولد وانسای کلوپیدیای جدید فرانسه است که اول الذکر نیز در تفصیل اینموضوع تقریباً بامورخ «الکامل» همسنگ است زیرا اوهم این قدر میگوید:

(محمود) درین تعرض خود باستثنای فتح قنوج چندین قلاع وشهر های دیگری راهم فتح نمود وچون بغزنین عودت نمود غنائمیکه مخصوص بیت المال وحصهٔ سلطان محسوب شد تنها ۲۰ ملیون درهم وجه نقد و ۵۳ هزار برده وسه صدو پنجاه فیل ومقدار کثیری ازجواهر بود که تعین قیمت آن مشکل است ولی مقدار غنایم لشکریان از حصهٔ سلطان بیشتر بشمار میرفت ـ سلطان این

(۱) تاریخ (الکامل) لابن اثیر ص ۱۱۰ جلد ۹.

اندوخته‌ها را صرف تعمیر و تزئین غزنین نموده دیگر امرا واعیان مملکت هم درین زمینه ازمعزی الیه پیروی کردند چنانکه دراندك فرصت شهر مذکور ازحیث وسعت وتجمل ساختمانهای خاصه وعامه بابهترین شهرهای شرق مساوی گردید.

ولی درجمله ساختمانهای دیگر مسجدیکه سلطان محمود تعمیر نمود دربین تمام عمارتهای این شهرامتیاز داشت این مسجد راطوری تیار کردند که ازحیث وضع وساختمانهای رخام وفرشهای ملون وقندیلهای طلاکار ودیگر مناسبات ولوازم تزئیناتی انرا (عروس الملك) خواندند (۱)

موسیو بارتولد متذکراست: نظر بمعلومات هولدیج (همسایه هند طبع سنه ۱۹۰۱ عیسوی ص ۱٤۲ ـ ۱٤۳) ازغزنی قدیم که درقرن دهم کرسی سلطنت وسیعی بود ویکی ازمراکز علم وهنر بشمار می رفت خرابه‌های در (۲۵ کیلومتری غزنی موجوده) تاحال باقی مانده است ـ شهرغزنی را درقرن ۱۲ ـ ۱٤ چندین مراتبه خراب کردند بقرار گفته (سالاوین) غزنی دراواسط قرن ۱۲ درمرحله اولین قتل عام تخریب شد وعلاوالدین حسین باستثنای مقبره سلطان محمود ودومینار (که یکی انرا بعده فرگیوسون ترمیم کرد) جمیع آثارتاریخی انرا منهدم نمود ـ محمود مسجدخیلی قشنگ ازسنگ مرمر وگرانیت آباد کرد که درشاهنامه ازان تعریف شده است. اگردرغزنی حفریات شود ازطرز ساختمانهای عمرانات، آثارجوان معماری اسلام درافغانستان بصورت خیلی عجیبی واضح خواهدشد. بدایرة المعارف جدیدفرانسه نیزاین قدر نگاشته آمده: شهرغزنین بدوره غزنوی‌ها یك دارالعلوم وابنیه مهمی راشامل بود که آثارش دراطراف شهر هنوزدیده میشود (۲)

(۱) تاریخ سارجن ملکم ص ۱۰٦ ـ ۱۱۷ ج اول (۲) دایرة المعارف جدید فرانسه طبع سنه ۱۹۳۳

هکذا در تاریخچه مختصر آسیا نیز بسبیل اختصار راجع باین زمینه اشاره رفته که تفصیل ندارد (۱) درزمره مورخین اشخاصیکه آثار شان دیده شده تنها نویسنده یمینی ومورخ تذکرهٔ بهادران اسلام است که درینموضوع تا یك اندازه معلومات میدهند. ازانجمله یمینی که ازمورخین همروز سلطان و فقط توانسته است بسبك قدیم عربی تافتح قنوج واقعات آندوره راقید کند راجع بجامع، مدرسه و کتاب خانه غزنین هم مختصراً ذکر میکند، گرچه مورخ مذکور هم بعوض اینکه مانند یك مورخ عصری تمام کیفیت تفصیلی این ساختمانها را به تعمق رسم کند قوهٔ قلمی خود را دراقسام تشبیهات واستعارات شاعرانه بخرج داده است باوجود آن چون دیگر آثارعهد مذکور دردست نیست ازنگارش مذکور هم بدرستی میتوان مجملاً حقایق عظمت این ابنیه بزرگ افغانستان را معلوم کرد که خلاصهٔ آن را ذیلاً مطالعه مینمائیم :

جامع غزنی : زمانیکه موکب همایون « سلطان » ازغزوه هند بپایتخت غزنین نزول اجلال فرمود، بعادت مالوف بازرگانان بسیار ازماوراء النهر وعراق وشرق اقصی ودیگربلاد مجاوره وارد غزنین گردیده غنایم قابل فروش را ازمامورین سلطانی بمبالغ هنگفت خریداری کردند وباخود بردند درین آثنا سلطان درصدد برآمد که ازقیمت غنایم ومبالغ نقدی آن که اندوختهٔ چندین صد سالهٔ بتخانه های هنود است درخطهٔ شریفهٔ غزنین جامع بزرگی تعمیر کند، باین تناسب مهندسین ومعماران ماهر قصرهای (الرصافه) (۲) بغداد را بغزنین احضار وساختمان جامع را بآنها موکول داشت استادان مذکور بامر سلطان درموضع

(۱) تاریخچه مختصر اسیا ص ٤٤٥ ـ ٤٤٧ (۲) الرصافه قسمت شرق دارالخلافه بغداد رامیگفتند که دران حصه اکثر قصرهای خلفا ازقبیل « الخضرا » « الفردوس » «قصرالتاج» وغیره تعمیر شده بود.

جامعیکه قبلاً بقدر گنجایش اهالی محلی بصورت مختصر، مسجدی آباد بود و شایان وضعیت مرکزی را نداشت یك جامع بزرگ وعظیمی را نقشه کرده اولاً سامان ومصالح تعمیر، ازقبیل احجار شفاف سنگ فرشها وستونها وشاتیرهای سنگ مرمر وگرانیت این جامع راکه هرکدام درحد خود منتها قشنگ ومتین وضخیم بود بوسیلهٔ فیلها ازاطراف سندوهند بغزنین وارد کردند، بعد ازان بساختمان این بنای بهشتی مثال آغاز نموده صحن آنرا برخامیکه ازولایات دور دست ومعادن سنگی جبال نقل داده بودند بصنعت فنی دارای مربعات سنگی چنان فرش نموده که بعدازسیقل وصفاکاری مانند آئینهٔ شفاف بنظر میدرخشید. بالای سطح مذکور بمنتهای نظر بیننده چنان رواقهای بلند بالای را طرح کردند که هرکدام مانند قوس قزح یا دائرهٔ که بر نقطه مرکزی دور میکند قطع شده بود ـ درین مسجد اقسام رنگ آمیزی ونقاشی بصورت فن صنعت شده وتمام زر وزیوریکه ازغنایم هند بدست آمده بود بدرودیوار مصرف شد علاوهً نه تنها بدروازه ها وپیزارهٔ محراب رویهٔ زرداده شده بود بلکه درپیوند های رخام وچوکات های سنگی ودیگر تزئینات متفرقه تاحدی ازصنعت تذهیب کار گرفتند که استادان رصافه اخیراً ازمینا توروریزه کاری جامع مذکور بستوه آمدند،

در صحن بیرونی این جامع فوارهایکه آبهای آنها ازارتفاعات لازمه بجانب برکهٔ کلان وسطی سرازیر می شدند ساخته بودند آب این فواره ها وقتیکه برکه را مالامال میساختند اخیراً بوسیله جویچه ها به نهر کلان می ریختند ـ این منظره درنظر بیننده چنان یك فصل عجیبی را جلوه میداد که دران رنگ صنعت باجمال آثارقدرت آمیخته شده درنظر جلوه میکرد.

دروسط جامع برای سلطان بشکل (مکعب) قصروسیعی که تمام زوایای آن باهم تناسب داشت تعمیر نموده بودند ـ سطح این مقصوره را برخام

که ازنیشاپور آورده شده بود فرش کردند ودر برابر هرمربع رخام محراب زرینیکه بجواهر میناتور شده بودبرا فراشته بودند ـ درپیش روی این قصر سلطان « درپرده‌ها » ساخته‌شده بودکه بقدر سه‌هزارنفرملتزمین رکاب دران‌جا گرفته بغرض ادای نماز صف می بستند ـ کسانیکه جامع دمشق را میدیدند وآنرا با این بنا مقایسه‌میکردند بالبداهه برمزیت مقصورهٔ سلطانی جامع غزنین اعتراف می نمودند.

سلطان ازدار الاماره به مسجد موصوف راه محفوظ ومخصوصی کشیده بود که برای ادای فریضه دراوقات معینه از راه مذکور حاضر می شد.

یمینی درتوصیف این بنا باین جمله خاتمه میدهد: قصر سلطانی جامع غزنی راتنها شوکت ابداع عصر واثقال نفیسهٔ جواهر وطلای هندوهمت بلند شهنشاه‌شریعت‌مدار غزنی (یمین‌الدوله محمود) توانست که درقطارعمارات تاریخی اسلام امتیازبدهد(۱)

دارالعلوم وکتابخانهٔ آن: درپهلوی جامع موصوف مدرسه بزرگ غزنی وکتاب خانهٔ نهایت وسیعی ساخته شده بود ـ اطاقهای این کتابخانه ازسطح زمین تاحدود سقف بترتیب لازمه از اقسام کتب مملو و بر کتابهای تمام علوم عصرواقسام مولفات ائمهٔ ماضی ومصنفین برجستهٔ عالم مشتمل بود که آنرا تماماً ازکتب‌خانه‌های بزرگ‌بغداد ودیگربلاد متمدنه آنوقت‌وارد نموده بودند.

حتی درجملهٔ کتب مذکور چنان نسخه های خطی بلندی هم وجود داشت که منحصر بدارالکتب غزنی بود. ابوالمعالی محمدالحسینی درکتاب‌الادیان مؤلفه‌سنه ۴۸۵ هجری‌خود می نویسد: کتاب (ارژنگ‌مانی) که « ازنفیس‌ترین ونایاب ترین کتب آندوره بود » آنهم درخزاین غزنین محفوظ است معلوم‌میشود که مولف مذکور دران عصر که هنوز دوره غزنویان بپایان نرسیده وخزاین کتب غزنین برحال بود کتاب (ارژنگ مانی) را خوددران ملاحظه کرده

(۱) تاریخ یمینی ص ۴۰۸ ـ ۴۱۳ ـ

است (۱) برای تدریس واستفاده ازین کتابخانه وحل مسایل وغوامض مذهبی درین مدرسه‌بزرگترین علمای علام، فقها، فضلای مملکت استخدام شده هر کدام از جانب سلطان بوظیفه ومعاش کافی وانعامات وصله ها امتیاز داشت.

یمینی راجع به دیگرقصرها وسراهای مامورین ووزراوصاحب منصبان عسکری غزنی تفصیل نداده بهمین قدرا کتفا می کند که: ساختمانهای شهرتا اندازه عالی و بزرگ ودارای تزئینات فنی بودند که انسان درتعریف آن قاصر میشو درو بهم رفته عمارات شاهی ومامورین دولتی‌غزنی بر جویبارهای خروشان ومیدانهای سرسبز مشرف بوده تمام اطراف دارالاماره آنجا « که امروز بجای آنها خرابه های قدیم ودشت های خاره وجود دارد » بقصر های عالی وسرا بوستانهای خرم احاطه شده درحمل ونقل اثقال این‌ساختمانها ازجنس حیوانات تنها (۱۰۰۰ فیل) پیوسته خدمت می نموده (۲) بقول مورخ تاریخ اردو « تذکره بهادران اسلام »:

ازمشاهدهٔ ساختمانهای (مترا) در احساسات سلطان ذوق تعمیرات عالی پیدا شده زمانیکه ازفتح قنوج بغزنی عودت نمود جامع بزرگ غزنین را تعمیر کرد ـ طرزفنی این جامع منتها عالی ودرفرش وپیزارهٔ آن ازسنگ رخام و مرمر بشکل مثمن ومسدس ومدور ومربع کار کرده بودند ـ ازدیدن نقش و تزئینات واستواری‌عمارة بیننده محوحیرت میگردید. مفروشات‌قیمت دار وقندیلها وشمع دانهای این جامع را به پیمانه بلند تهیه کرده بودند ـ این جامع درتمام آسیا بخود نظیر نداشت، گرچه بساختمانهای جامع دمشق که ازآثار عمرانی خلیفه ولید اموی وجامع بغداد که ازیادگارهای خلفای عباسی بود مبالغ زیاد مصرف شده اما جامع محمودی غزنی را ازتمام آنها بزرگتر ساخته بودند، ازین جهت سیاحین آنرا بنام عروس الفلك موسوم نمودند. (۳)

(۱) کتاب بیان الادیان ص ۱۷ لابوالمعالی محمدالحسینی (۲) تاریخ یمینی ص ۴۱۴ ـ ۴۱۵ ـ
(۳) تذکره بهادران اسلام ص ۱۰۳ ج ۲ طبع هند

دار العلوم و کتاب خانه: در پهلوی مسجد موصوف سلطان نیز یك مدرسهٔ خیلی عالی را تاسیس کرد که در آن علوم معقول و منقول درس داده می شد ـ برای معلمی این مدرسه بزرگترین علمای علام بمعاشات کافی استخدام شده بطلبه درس میدادند ـ برای مداومین تعلیم این دارالعلوم نه تنها اینکه اجرت تعلیم معاف بود بلکه سامان و مخارج خوراکه و کتب و تمام احتیاجات شان هم ازطرف سلطان تهیه شده بود ـ باین مدرسه یك کتابخانه منتها بزرگ هم مربوط بود که دران نفیس ترین کتابهای کمیاب با تمام کتب مروجه بصرف پول سلطانی فراهم آورده شده بود ـ درآنجا برای تسهیلات طلبه و دیگر شوقمندان اقسام مآخذ و آثار قلمی وجود داشت ـ چون توجهات علمی سلطان را دیگر امرا و شهزاده گان ملاحظه کردند انها نیز، در تعمیر ساختمانهای علمی و مذهبی همت گماشته عمارتهای عالی و بزرگی را در غزنی آباد کردند ـ ازین جهت غزنین را عروس ممالك میخواندند.

برای مصارف دارالعلوم مذکور سلطان عایدات بسیار علاقه های وسیع را بصورت دایمی وقف و بنام مصارف مدرسه مقرر نمود. (۱)

قرار معلوماتیکه در دست است دیوار سمت غربی این جامع و دارالعلوم مذکور درقسمت شرقی خارج شهر موجوده غزنین متوازی جادهٔ که از دروازهٔ بازار جانب دروازهٔ حضرت بهلول (رح) میرود واقع بود و دیوار قسمت شرقی آن بحدود مزار حضرت اربابا (علیه الرحمه) که انهم شرقی تر است تماس میکرد این موضع از قصر فیروزه روضهٔ که مدفن سلطان است طرف غرب جنوب تقریباً ۳ کیلومتر مسافه دارد از آثار جامع یك محراب که شاید محراب اصلی وسطی جامع

(۱) تذکره اردوی بهادران اسلام ص ۱۰۳ ج ۲ طبع هند.

نبوده باقیمانده اکنون احاطهٔ خورد غیر مسقف بدور آن آباد کردند مابقی سطح جامع و دارالعلوم قدیم برای زراعت و باغات تیار شده دران هر نوع زراعت میشود چون در محل مذکور حفریات نشده حدود نهائی چهار اطرف عمارة قدیم مذکور هم معلوم نمیشود، سنك محراب تقریباً یکنیم متر بلندی دارد و چنان بنظر می رسد که مدتها در تحت خاك مدفون بوده پسانها اثر از خرابه های جامع بدر آورده و نصب کرده باشند، خطوط کوفی محراب عبارة است از کلمهٔ طیبه و بعض ایات قرآنی، که بسر و دورهای آن بشکل برجسته کنده و نقاشی شده، ولی اکثر شکسته و ریخته است. این محراب حالا بمحراب «جمع اولیا رح» شهرت دارد و در همه اوقات زیارتگاه خلق الله میباشد. ناتمام

بلخ

قسمت ۵

نگارش جناب محمد کریم خان نزیهی

اوضاع باختر بعد ازوفات اسکندر، استقلال آن، شاهان یونانی آن، فتوحات و پیشرفت آنها، اجمالی از وقائع مهمهٔ آندورة، حدود و منطقهٔ حکمرانی شاهان مذکور.

پس ازوفات اسکندر دربابل (۳۲۳ـقبل ازمسیح) بواسطه ئیکه وارث وجانشین صحیحی ازاو باقی نماند وهم بطوریکه معروف است او گفته بود مملکت اوحق لایقترین اشخاصی است که اداره کرده بتوانند. همان بود که آتش نفاق وفتنه دربین بازمانده گان او درگرفت ازسرداران وی بعضی باسم حمایت وکمك از افراد خاندان او بمثل فلیپ (برادر او) وغیره وغیره وبرخی خود بعنوان جانشینی مدتی را باهم می جنگیدند وهریك قسمت معتنابهی ازسربازان وی راباخود داشتند، تاآنکه هریك بمقاصد ومرام خودرسیده سه نفر از بزرگان درباروی بطلیموس Ptolmy درمصر وانتیگونس Antigonus در مکدونیه وسلیوکس Selucus ملقب به نکاتور Nicator در سوریه وایران توانستند سلطنت های جداگانهٔ تشکیل دهند ولی تنها باین اکتفا نرفت آهسته آهسته بعضی ازسرداران دیگر نیز بهوای استقلال افتادند ودربعضی ازنقاط ممالك مفتوحهٔ او درصدد تشکیل حکومت های کوچك کوچکی برآمده، رفته رفته علم استقلال برافراشتند وبدینوسیله نامدتی توانستند سلطنت های خود را آزادانه ادامه دهند و درصفحات

تاریخ ازخود نام و نشانی گذاشته باشند وازانجمله سلطنتی است که یکی ازاخلاف وی درباکتر تاسیس نمود.

بعد ازسال (۲۵۰) دوصدوپنجاه (۱) وبروایتی (۲۵۵) دوصدو پنجاه و پنج (۲) ویا (۲۵۶) دوصدوپنجاه وشش قبل ازمسیح. دای دوتس Diodotus موسس سلطنت گریك وباختر. که از طرف شاهان خانوادهٔ سلیوکس والی باختر بود آهسته آهسته دم از آزادی زده افکار استقلال جویانهٔ خود را عملی ساخت وبرعلیه انتیاکس دوم شورش نموده به تدریج بگرفتن تمام حقوق وامتیازات شاهی نائل آمد ولی ازینکه اعلان پادشاهی نموده باشدما را اطلاعی صحیح بدست نیست. اما پس ازوفات مشارالیه درحدود (۲۳۰) دوصدوسی قبل ازمسیح پسرش دای دوتس دوم جانشین وی گشته اعلان پادشاهی نمود و بنام خود بضرب مسکوکات پرداخت (۳) لکن دیری نگذشت که یکی ازاهالی و باشندگان مگنیشیا (درآسیای کوچك) موسوم به یوتیدیمس Euthydemus (که بلهجهٔ دیگری یوفیدم نیز تلفظ کنند) برعلیه دای دوتس مذکور علم مخالفت برافراشت ومشارالیه را ازسلطنت خلع نموده سلاله دای دوتس رادر باختر منقرض ساخت وخود پادشاه باختر گردید (درحدود ۲۳۰ دوصد وسی ق م) (٤)

ناگفته نماند در موقعیکه باختر یابقیادت دای دوتس برعلیهٔ انتیاکس دوم شورش نموده تااندازهٔ به تحصیل استقلال موفق آمد بعد ازمدت کمی درحدود ۲٤۹ دوصدوچهل نه ق. م. ولایات پارتیا (Parthia) که عبارت ازموطن

(۱) تاریخ عالم یونانی ص ۰٦۸ A History of The Greek World by M. Cary. 1932
(۲) اینسایکلوپیدیا بریطانیکاج ۲ ص ۹۱۱
(۳) تاریخ عالم یونانی تالیف داکترکیری ص ٦۹.
(٤) اینسایکلوپیدیاج ۸ ص ۸۹٤.

اصلی قوم پارت و شاهان اشکانی است . نیز به زیر قیادت ارساس (Arsace) (که اشك وارشاك نیز گویند) والی یونانی پارت را کشت و به تاسیس سلطنت مستقلی پرداخته از ممالك سلیوکس ها منتزع ساخت .

وازاخلاف وی اشك سوم که به (اردوان اول) معروف است ازمصر وفیت وگرفتاریهای سلاطین سلیوکس که بابطالسه مصر وشاهان یونانی آسیای صغیر در نزاع بود . استفاده برده ، به توسیع وبسط سلطنت پاریتا پرداخت و خواست تا مملکت اشکانی را وسعت داده باشد . ابتدا در ارمنستان وپس ازان درباختریا وقسمتی ازمملکت ماد (Madia) لشکرکشی نموده ، حصهٔ ازان ها را توانست تا اندازهٔ باطاعت خود درآرد . ولی انتیاکس سیوم که از بزرگترین پادشاهان سلیوکس بوده ملقب بکبیر است . بالشکر انبوه به مملکت اشکانیان حمله ورگشته ارمنستان واکباتان را گرفت وبغرض تسخیر گرگان ؛ پارتیا وباختر عازم گشت وبسال ۲۰۸ دوصدوهشت قبل از مسیح به باختر هجوم آورد . درین زمان که یوتی دیمس (Euthydemus) دای دوتس ثانی را از سلطنت خلع نموده خود جانشین وی شده بود ، لشگری از باختریها بیاراست و بمقابله و جلوگیری از هجوم انتیاکس مذکور بطرف مرغاب روانه گشت . تا آنکه در کنار هریرود باوی پیکار سختی روداد ودرنتیجه شکست نصیب یوتی دیمس گشته بطرف باختر یا پس پا گردید و به مرکز خود باختر تحصن گزید .

پس ازسه سال مداومت درجنگ(۱) باوجودیکه غلبه بانتیاکس بود بقراریکه در انسایکلوپیدیا بریطانیکا نگاشته آمده انتیاکس مذکور به ملاحظهٔ آنکه از عهدهٔ مطیع ساختن باکتریا وصغدیان برنمی آمد ، راه مصالحت پیش گرفته در سال (۲۰۶) دوصدوشش ق-م . بتوسط پسر مشار الیه دیمتریس Demetrius

(۱) انسایکلوپیدیا ج ۸ ص ۸۹٤ .

بایوتیدی مس بنای مصالحت گذاشته طریق صلح و معاهده پیمود و یوتیدیمس مذکوررا بعنوان پادشاه باختر تسلیم نموده ، باهم مصاهره نمودند ودختر خود را بحبالهٔ ازدواج دیمتریس مذکور (پسر یوتیدیمس) درآورد و درعوض تنها خواستار آن شد که یوتیدیمس وی را شاهنشاه تسلیم نماید . همان بود که مشار الیه نیز انتیاکس را بشاهنشاهی شناخته خود را پادشاه باجگذار قرار داد (۱) ولی بقول استاد بارتولد (۲) یوفیدم در اثنای محاربه انتیاکس را چنین تهدید نموده بود که عشائر صحرانشین را به مملکت دعوت خواهد کرد ودرنتیجه تهدید مذکور بوده . که انتیاکس بعقد صلح حاضر گشت و باوی از در صلح و مسالمت پیش آمده (۳) پس ازمعاهده بطرف هندوستان بعزم فتح آندیار روانه شد .

خوشبختانه این حالت دوامی نیافته دورهٔ باجگذاری باختر چنین خاتمه یافت .

چون درسال ۱۹۰ یکصدونود ق-م انتیاکس شامی مذکور بواسطهٔ رومی ها شکست یافته ازین راه باعتبارات سلطنتی وی صدمات شدیدی وارد آمد باختر باز از قیادت وزیر اثر بودن وی سر تافته مجدداً از تادیهٔ خراج استنکاف نمود .

رویهمرفته مقارن این زمان دورهٔ فتوحات شاهان یونانی باختر شروع وآغاز یافته ، امور جهان بانی وکشور کشائی آنها روبترقی وپیشرفت می گذارد . چنانکه دیمتریس هندوکوه را عبور کرده ، به تسخیر هند برآمد ، پنجاب ووادی سندرا تاسواحل بحر وگجرات فتح کرد وشهر سنگالا(٤) Sangala را که ازکاتین ها Katheans بود نیز مسخر نموده ، بنام پدر خود موسوم ساخت و همچنان یکی

(۱) تاریخ عالم یونان ص ۷۲
(۲) تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران ص ٦۲
(۳) درکیمبرج هستری آف اندیا نیز همین واقعه مذکور است .
(٤) شهری است که درقدیم وجود داشته کنون نیست .

ازشاهان مذکور منطقهٔ ازاستاوینی (استراباد) را که مرکز ونشیمن گاه اصلی شاهان پارت بود ، هم بقبض وتصرف خود درآورد .

ولی تقریباً در سنه (۱۷۵) یکصدو هفتاد و پنج ق - م . انقلاب جدیدی درباختر روداد و این انقلاب منتج به نتیجهٔ عجیبی گردید .

یوکری تایدس Eucratides برعلیه دیمتریس شوریده وی را ازباختر خارج و بطرف هند براند . و مرکز سلطنت را از باختر بشهر جدیدی که بیوکراتیدیه معروف بود وکنون موضع آن بطور صحیح معلوم نیست انتقال داد .

دیمتریس پس از شکست منهزمانهٔ خویش از باختر مفروراً بهند رفته ، درپنجاب پناه گزین گشت و بالآخره درآنجا به تاسیس سلطنت جداگانه موفق آمد که بعدها از سلطنت باختری بیشتر وسعت یافت .

ولی عداوت و دشمنی دربین این دوپادشاه وحتی بعد از آنها درمیان خاندان آنها نیز حکمفرما بوده تا مدت مدیدی باهم جنگ و درمهاجمه دوام داشتند . چنانکه دیمتریس پس از تاسیس سلطنت جداگانه در پنجاب ، بکلی از باختر منصرف نگشته ، باقوای معتنابهای از هند روانهٔ باختر گردید . وبه یوکری تایدس هجوم وحمله آور گشته . مشارالیه را درپای تخت جدید باختریا (یوکراتیدیه) محصور ومتحصن نمود . اما پس ازچندی درمحاصره بازیوکری تایدس ازمحاصره بیرون آمده مجدداً دیمتریس را شکست فاحشی داد وتاهند تعقیب نمود . ولکن هنگام مراجعت از هند بدست پسر خود موسوم به (هیلیوکلیس) Heliocles که اونیز ادعای پادشاهی درسر داشت مقتول گردید . (درحدود ۱۵۵ ق - م .)

پس از قتل وی از (سنه ۱۵۵ یکصدوپنجاه پنج ق - م) باینطرف سلطنت

باختر ازطرف شمال ومغرب مورد حملات متعدد ومسلسلی قرار گرفت . چنانچه ابتدا در سنهٔ مذکور مهر داد اول (۱۷۰ - ۱۲۶) اشك سیوم بعلاقهٔ (آستاوینی) حمله نموده ، آنرا به تصرف خود درآورد . وبعدها پیهم بمملکت باختریا هجوم برده پس از دو جنگ بالآخره دراواخر سال مذکور قسمت عمده از آنرا مجزا وبممالك اشکانی منضم ساخت و بدینوسیله سلطنت یونانی باکتریا را بکلی از اعتبار انداخت ومملکت مذکور بمناطق مختلفه تقسیم شده به طوایف الملوکی تبدل یافت .

وبرعلاوه دروادی کابل وپنجاب نیز سلالهٔ ازیونانیهای باختر بروی کارآمده وبقراریکه نویسندگان کلاسیك ازان نام می برند به احوال دونفر ازپادشاهان مذکور اطلاع داریم که عبارت است ازاپولودوتس Apollodotus ومی ناندر Menander تقریباً درحدود (۱۶۰ تا ۱۵۰ ق - م) ایشان قسمت اعظم ازهند رافتح نموده اند علی الخصوص می ناندر (که دراوپیان به نزدیك چهاریکار امروز تولد یافته بود ازیکطرف بعضی حصص وادی گنگا وازطرف دیگر تابروج (نزدیك ساحل بحیرهٔ عرب) راتصرف کرد . ودرنزدیکی سیالکوت شهری بنام (یوتی میدیه) Euthymedia بنا نمود .

حدود و منطقه حکمرانی : بقراریکه داکتر کیری در تاریخ عالم یونانی واستاد بارتولد درتذکرهٔ جغرافیای تاریخی خود نوشته اند .

حدود حکمرانی شاهان مذکور درغرب تاآریوس Arius هریرود بسط وامتداد یافته بود که درامتداد خودبین افغانستان وایران وبین افغانستان وروسیه «درجریان سفلی خود» امروز سرحد واقع شده است وهمچنان بطرف شرق صفحات

ماورای هند و کوه را در برداشته، شامل ولایات مرگیانا (مرغاب) جوزجان، نفس باختر، تخارستان، کاپیسیا (کوهستان) وکابلستان و پشاور بوده است.

ولی نظر بقول استرابو (ج ۱۱ ص ۵۱۶) شاهان مذکور بطرف شمال ومشرق تاممالك هونها وسیر یعنی چینی ها وفونها که گوتشمید آنهارا از اقوام تبت میداند، پیش قدمی نمودند. یعنی باقرب احتمال در شمال تاصحرا ومرغزارهای قرغز وبجانب شرق پامیر راعبور نموده بانقاط سرحدی امپراطوری چین توصل یافته باشند ولی در جنوب هند وکوه راعبور نموده بطوریکه معروف است. سند وبلوچستان را نیزفتح نموده، تاسواحل بحر هند رسیده بودند. چنانکه وجود مستعمره ازدیمتریس مذکور به نزدیکی گندهارا وپیدایش مسکوکات آنها که بعدهٔ کثیری از صفحات سیستان تاکابل وبلکه تاحوالی دریای سند بدست آمد است. شاهد این مطلب است.

(ناتمام)

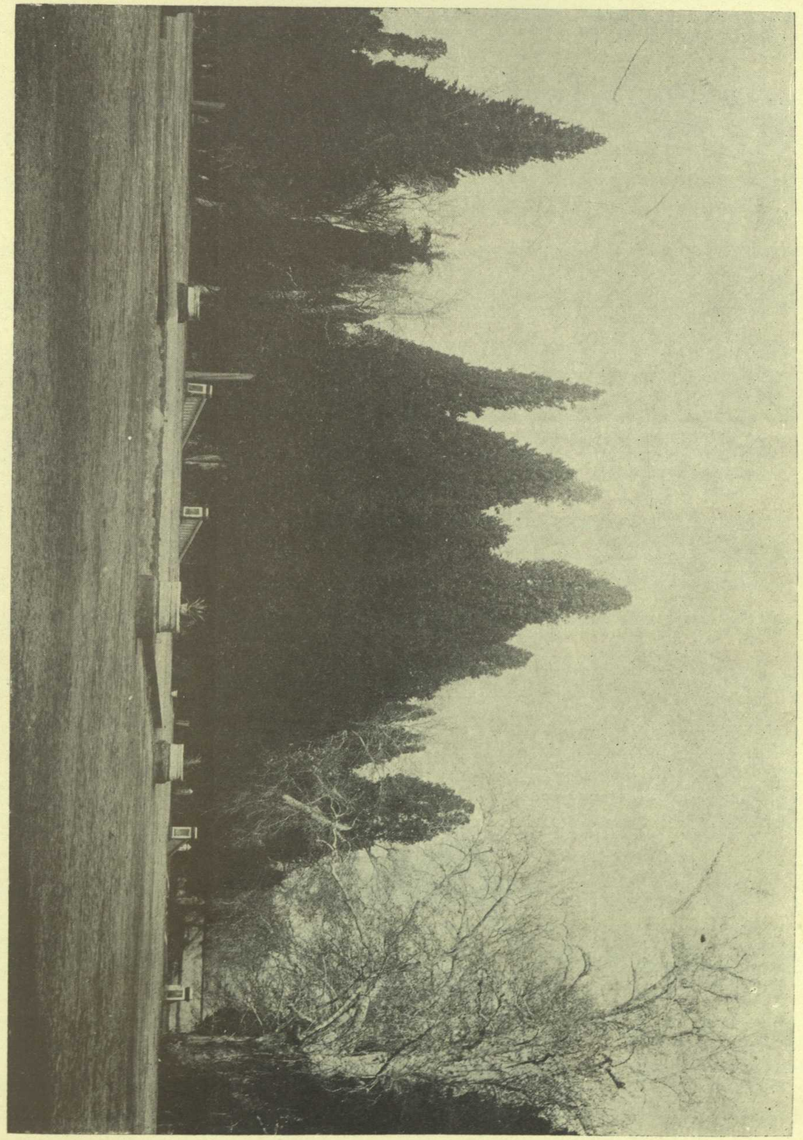

از مناظر سمت مشرق ، یك قسمت از باغ تاریخی نمله

متفرقات

احترام حیوانات

اززمانه های بسیار قدیم بعضی فرق انسانها، حیوانات را احترام میکنند وهر دفعه این عقیده یا عمل در اثر کیفیات مختلف وجداگانه بوجود می آید که بیشتر آن را احساسات محبت ونفع رسانی و بعضاً اتفاقات مخصوصه تشکیل میدهد.

مصریهای زمان فراعنه چندین حیوان را بر سائرین امتیاز داده حتی بعضی از آنهارا می پرستیدند مثل گوساله (ازقصهٔ حضرت موسی علیه السلام درقرآن شریف نیزمعلوم است) باز شتر آبی قانغوزك ویك نوع موش موسوم به موش فرعون.

یونیها و رومیهای قدیم، بوم را بنام اینکه «مینرو» Minerve (۱) اورا دوست داشت، احترام میکردند.

مردمان قدیم فرانسه که «گولوا» هانامیده میشدند، مرغ خروس را دوست داشتند و بر سائر حیوانات ترجیح میدادند چنانچه علامت مخصوص ایشان درهر وقت همین نقش خروس بوده است.

این بود بعضی ازحیواناتی که درزمانه های قدیم ازطرف انسانها بنظر عزت دیده میشدند اما باید دانست که درزمانه های اخیر نیز بعضی ملل برخی ازحیوانات را احترام گذاشته و تاهنوز این رسم جاری میباشد:

مردمان هند (بغیر ازمسلمین) گاو وگاومیش را خیلی بنظر احترام مینگرند

(۱) در نزد یونانیهای قدیم، ربة النوع عقل و هنر.

و میتوان گفت که گاو و گاومیش در ملك آنها خود مختار است بقسمیکه آزادانه در کوچه های شهرها و قریه ها گردش کرده، اگر از دکان کدام کسی سبزی وغیره خوراکه را بر بایند صاحب دکان بعوض ممانعت، بسیار خوش میشود و این را اسباب نزول برکات بر خود میداند.

در نزد مردمان بر ماوسیام فیل سفید خیلی محترم است و عقیده دارند که روح یکی از مقدسین مذهبی ایشان (مذهب بودائی) در قالب او درآمده... از این سبب هر فیل سفید دربار بزرگی از خدم و حشم برای خود دارد.

وقتیکه شکارچیان یکی از این فیل های سفید را در جنگل ها بدام می آورند (باید دانست که فیل سفید خیلی کمیاب است) تمام مردمان گرد و نواح جشن میگیرند.

مردمان اروپا و امریکا کم کم محبت سك و گربه را بدرجهٔ افراط رسانیده اند بطوریکه بسا اشخاص عزیز ترین اشیای زندگانی خود سگ یا گربهٔ خود را میدانند و اورا برجمیع بسته گان و دوستان خویش ترجیح میدهند! چنانچه درین چند سال بسیار اتفاق افتاده که اینقسم اشخاص، در وقت مرگ، تمام دارائی خود را درحالیکه وارثین متعدد داشته اند، بسگ یا گربهٔ خود تملیك نموده اند!..

اما از همه عجیب تر عقیده و عادتیست که در میان مردمان جزائر فلپائن رواج دارد. قراریکه یکی از سیاحین دقیق و معتمد بچشم خود دیده است. مردمان این جزائر خصوصاً در نزدیکی های شهر منیلا (پایتخت جزائر فلپائن) مارهای دریائی بزرگ را خیلی احترام میکنند بحدیکه بعضی از آنها احترام را به پرستش رسانیده اند. اما این تکریم در حق همه مارهای آبی بزرگ نیست بلکه فقط یك جنس مخصوص این افتخار را کسب کرده است که پیتون Pithon نام و ۵ متر طول و مساوی بازوی انسان کلفتی دارد. رنگش سفید بسیار براق و باخالهای طلائی

رنگی پوشیده شده که مجموعاً شکل حروف یك الفبای پر اسراری را بنظر تجسم میدهد. این مارها نیش و زهر و گزند ندارند.

مردمان فلپائن در هر جا این مار سفید را احترام کرده و وقتیکه بچیزی میل نماید، بکمال اطاعت مقابل خواهش او تسلیم میشوند. اما در بعضی حصص دیگر همین جزائر، اطفال و بزرگان با آنها بازی کرده احترام را به محبت تبدیل مینمایند.

در یك نقطهٔ آنجا که (سان دیگو) نام دارد یك دختری زیست دارد که از خوردی با یك مار سفید آموخته و بزرگ شده است مردم زیادی به زیارت آنها میروند و برای حاجات خویش حرکات مار و تعبیرات دختر را بهترین پیش گوئی تصور میکنند.

خلاصه بعضی انسانها همیشه حیوانات را احترام کرده و میکنند اینقدر فرق است که گاهی یك جنس مقبول و محترم میباشد و گاهی جنس دیگر...

معلوم است که بهیچوجه قابل احترام نمیباشد تا چه رسد به احترام عقیدت مندانه یا پرستش که خاصهٔ ذات باری تعالی بوده علاوه بر ادیان حقه سماوی عقل سلیم نیز آن را برای تمام مخلوقات بلا استثنا منع قرار میدهند. ولی طبعاً بعضی از فرق انسانها که در ادوار ماضیه و یا تاکنون از جنبهٔ دینیات و مدنیت ضعیف بودند، به پیروی حسیات ترس و نفع گیری وغیره، برخی از حیوانات را احترام کرده و میکنند که این هیچ ربطی با وضع موجوده خصوصاً عقاید مذهبی ندارد. البته ترحم به حیوانات در هر حال لازم و ضرور میباشد.

معلومات فوق خاص از لحاظ دلچسپی آن بقسم یك سیر تاریخی و تفریحی تذکار یافت.

دیوان جامی در امریکا

ترجمه جناب سرور خان گویا

در کتابخانهٔ لافیت کالج (پنسلوانیای امریکا) نسخهٔ از دیوان مولینا جامی منحصر بفرد محفوظ واطلاعات مربوط به آن را مجلهٔ « آرس اسلامیکا » Ars Islamica انتشار داده است این نخسه مجموعهٔ است از اشعار متفرق شاعر موصوف ، مولینا جامی در قریهٔ جام (واقع خراسان) درماه نومبر ۱٤۱٤ تولد - ودرنومبر ۱٤۹۲ در هرات وفات یافته است . (۱) این نسخه ۲۳ سال بعد ازوفات حضرتش نگارش یافته واز صنعت دونفر بزرگترین ماهر فن بهره یافته است چنانکه خط آن رقمزدهٔ خوش نویس معروف آنعصر سلطان علی مشهدی وتذهیب آن ریختهٔ قلم محمود مصور ومذهب بوده وقایه اش چرم بادامی رنگ تیره وبر پشت آن هفده نشان ازطلا میباشد صفحهٔ کتاب ۱۲ انچ و٦ سوت و۸ انچ و۲ سوت عرض دارد متن خط نستعلیق وهر صفحه دارای ۲ ستون ۱۵ سطره است کاغذش بسیار سنگین والوان مختلفه دارد از قبیل زرد ، بادامی ، سبز ، گلابی ، سفید ، آبی کمرنگ وآبی تیره وحاشیهٔ آن دارای تزئینات زیبا والوان قشنگ است عنوان های ابواب واشعار بخط طلائی نوشته شده .

این دیوان دارای قصاید ، غزلیات ورباعیات است عدهٔ صفحات بالغ بر ۳۵۱ صفحه است ، این نسخه چهار تصویر هم دارد تصویر اول از خود مولاناست که با یك فیلسوف مشغول صحبت میباشد در گوشهٔ تصویر امضای مصور با عبارهٔ ذیل مرقوم است « این را محمود مذهب ساخت » .

(۱) تولد شان درقریهٔ خرجرد جام لیل ۲۰ شعبان ۸۱۷ وفات روز جمعه ۱۸محرم ۸۹۸

این تصویر را یك از اروپائیان دور حاضر مالك نسخه بکلی زشت و نازیبا ساخته است چه می خواسته است زبان انگلیسی تشریح و تصریحی ازین تصویر نماید و در نتیجه تصویر را خراب نموده ، تصویر دیگر از ملازمان شاهی است که دریك باغ در تهیهٔ بساط دعوت مشغولندو گدائی با طفل خود این منظره را تماشا دارد ، تصویر سوم دورویه بوده و دران سلطان حسین بایقرا سلطان هرات در حلقهٔ اهالی دربار از علما و فضلا نشسته است تصویر چهارم از یك استاد و شاگردان اوست در ساحهٔ یك باغ در آخر کتاب رقیمهٔ ذیل مرقوم است : این نسخه را سلطانعلی مشهدی بمقام شهر هرات در ۹۲۱ هجری (۱۵۱۵ عیسوی) ختم نمود : برصفحات ٦ الف ، ۷ الف و ۳٤۷ ب مهرهای زیادی کرده اند . دستخط های مالکین سابق نیز دران موجود است ، نخستین بار این نسخه برای بابر انجام پذیرفته بعد ازوفات بابر در کتابخانهٔ شاهی جانشینان او محفوظ بوده ، امضای جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب نیز درین دیوان موجوداست بعدها این نسخه بطور عطیهٔ شاهی نزد بعضی حکمرانان ولایات محفوظ مانده ودر کتابخانهٔ یکی ازان ها تا اغتشاش ۱۸۵۷ عیسوی ۱۲۷۳ هجری موجود بوده اما دران وقت این نسخه باسائرسامان واثاث البیت بتاراج رفت وجیمس سکات James Lang Scott مبلغ امریکائی درموقع حراج این نسخه را خریداری نموده به لافیت کالج امریکا بطور تحفه وارمغان اهدا نمود . معارف . نمره ۷۹۸

مجاهد افغان

نگارش جناب عبداللطیف خان کلنگاری
محصل سابق افغانی در تورکیه

درشهر استانبول بطرف (ماچکه) درمزارستان (شهلر) در حصه شمال غربی مقبره فیلسوف بزرگ افغانستان مرحوم سید جمال الدین است که بنده و دیگر

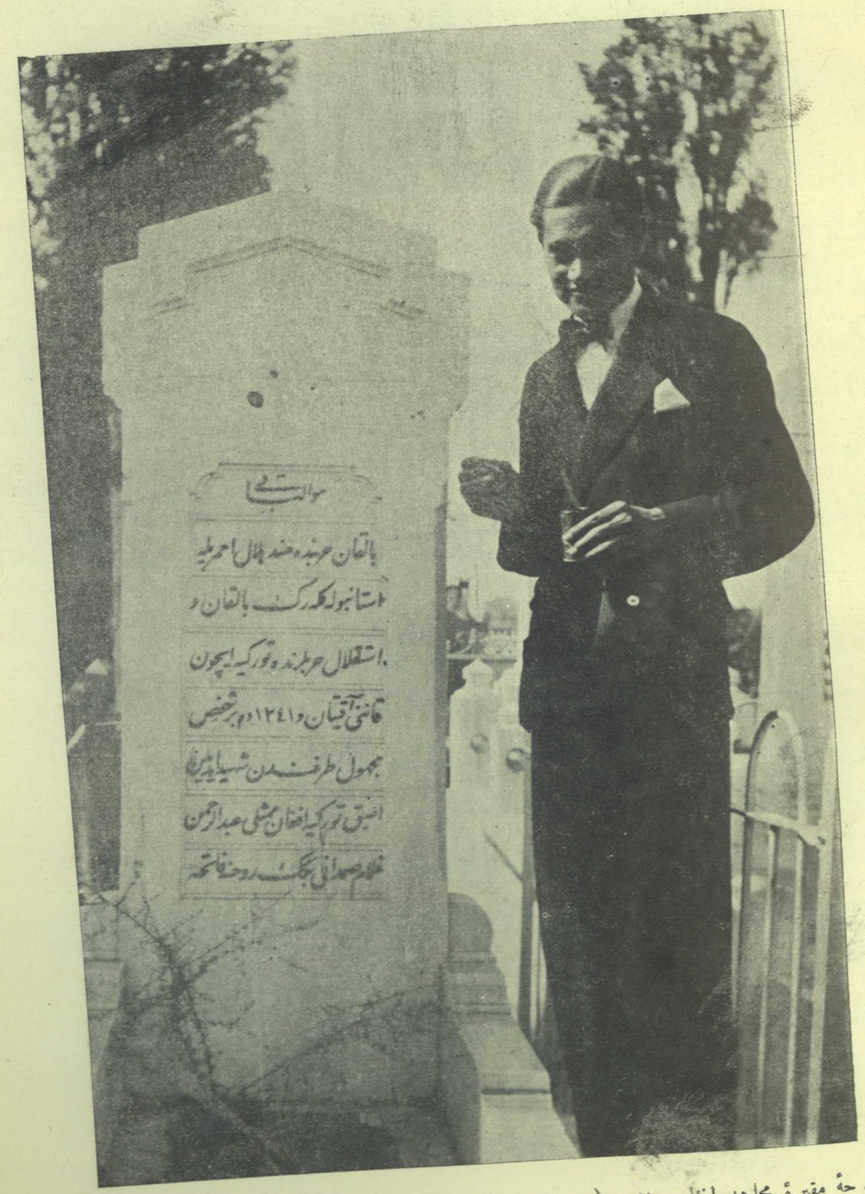

لوحهٔ مقبرهٔ مجاهد افغان مغفور (عبدالرحمن خان) در استانبول که جناب عبداللطیف خان طالب العلم افغانی در کنار مقبره ایستاده است

طلاب افغانی موقع اقامت آنجا برای خواندن دعا وفاتحه بر روح این مرد بزرگ ونامی وطن گاهی میرفتیم، اتفاقاً یکروز بفاصله (۲۰) متر دورتر از مزار مغفور سید جمال الدین مزار ولوح سنگ دیگری نظر مرا جلب کرد که گوئی محض نظاره کردن بآن، جاذبهٔ داشته ومرا بطرف خود می خواند چون از فاصله مذکور حروف لوح مزار درست خوانده نمی شد لهذا خود را نزدیك مزار ولوح سنگ رسانده بعد از خواندن فاتحه ودعا شروع کردم بمطالعه لوح سنگ، بعد از خواندن لوح سنگ دانستم این جذبه از چه روح پاکی بوده واین مقبره آرامگاه چه ذاتی است!

حقیقتاً فراموش نمیکنم آن لحظهٔ را که بعد از ختم ملاحظه لوح سنگ چگونه رقت مملو با احترام بمن نسبت بشخص متوفا یا صاحب آن مزار دست داد چه از مضمون لوح درست هویدا بود که مرحوم عبدالرحمن خان افغان ممثل وفداعانه مسلمین هند سابق در تورکیه رفته وبر علاوه تقدیم اعانه برادران مسلم هندی خود شخصاً بکمك مجاهدین تورکیه داخل محاربه شده وبالاخره حیات عزیز خودش را درراه دوستی اسلام ومسلمین درانجا باخته است، عبارتیکه بخط خوش ولغات ترکی بلوح مزار این شهید راه اسلامیت نوشته شده قرار آتی است:

ممثل سابق افغان درتورکیه عبدالرحمن خان، در محاربه بالقان همراه اعانه هند به شهر استانبول آمده درمعاربه بالقان ودر محاربه استقلال برای تورکیه خون خود راه ریختاند وبتاریخ ۱۲۴۱ ازطرف یك شخص مجهول شهید شده رحمت بروح اوباد.

مسابقهٔ بین المللی شطرنج

مسابقه بین المللی شطرنج که همه ساله دریکی ازشهرهای ممالك ذی علاقه منعقد میشود، امسال بتاریخ ۵ ماه فروری (۱۹۳۵) درلیننگراد (روسیه)

افتتاح گردیده، این دومین مسابقهٔ شطرنج بود که در مملکت روسیه انعقاد یافت زیرا درسال ۱۹۲۵ هم مسابقهٔ سالانه درین مملکت ترتیب شده بود، درین مسابقه که بتاریخ ۱۵ مارچ خاتمه یافت، متجاوز از ۲۵ مملکت و ۲۰ نفر استاد شطرنج بازشرکت داشت که از آن جمله ۱۲ نفر آن روسی و ۸ نفر از شطرنج بازان دیگر ممالك بودند. استادان غیر روسی که اکثرشان شهرت بین المللی داشته ولقب «قهرمان جهان» را حاصل نموده، عبارتند از: کاپا بلانکا (کیوبا)، داکتر لیسکر ۶۷ ساله (انگلستان)، فلور (چکوسلواکیه)، لیلیانتال (مجارستان) سپیلمن (اطریش)، پرش (هالند)، ستاهلمبرگ (المان) و برانسك قهرمان زنان شطرنج بانز (بلغار).

و در جملهٔ بازیگران شوروی که درین مسابقه شمولیت ورزیده بودند رمانوفسکی، میشل بوتومینیك، لوفنفش، شهرت زیادی دارند.

در مسابقهٔ که بروز ۱۰ فروری در شهر منسك (روسیهٔ شمالی) بعمل آمد، در مدت ۱۲ ساعت ۵۰ دست بازی شده، ۱۲ فتح و ۲۰ شکست و ۱۸ بازی مساوی نصیب بازیگران شوروی گردید. در اولین مسابقهٔ مسکو، کاپا بلانکا، با ۳۰ بازیگر مشهور مقابله کرده، ۱۰ فتح و ۱۲ نوبت شکست نموده، ۹ مرتبه بازی مساوی آمد، کاپا بلانکا پس از آنکه در مسابقهٔ بین المللی (هستنگز) میدانرا برده و لقب «قهرمان شطرنج بازی جهان» را حاصل کرده بود، تاکنون در تمام مسابقه ها ۹۰ فیصد بازیها را برده (در چکوسلواکیه، هالند، المان) حالانکه درین مسابقه بمقابل بازیگران روسی از ۸۰ بازی او ۵۸ آن بطور مساوی خاتمه یافت. در یك روز دیگر کاپابلانکا و داکتر لیسکر یعنی دو نفر معروفترین قهرمانان شطرنج بازی عالم باهم مقابل گردیده، جنگ خیلی دوام کرد اما در نتیجه داکتر

لیسکر که از ۲۰ سال به اینطرف برای شکست دادن کاپابلانکا سعی می ورزید بازی را برد. درین مقابله یك اشتباه قابل ذکر هم بوقوع نرسید :

بزرگترین مسابقه همان بود که بروز ۱۲ مارچ درحضور ۲ هزار نفر شائقین بازی شطرنج، دراطاق موزه خانهٔ مسکو بعمل آمده بازیگران روسی خیلی ابراز قابلیت نمودند : نتیجهٔ این مسابقه ها بقرار ذیل است :

اول (از روی تعداد فتوحات) میشل بوتومینیك روسی دوم، فلور چکوسلواکیائی، سوم لیسگر انگلیس وکاپابلانکا کیوبائی، چارم سپلیمن اطریشی پنجم لوفنفش روسی، ششم راگوزین روسی هفتم رومانوفسکی روسی هشتم لیلیانتال مجارستانی، نهم کاهن روسی . . .

برای بازیگران خارجه انعام درجهٔ اول ۴۰۰ دالر (فلور)، درجهٔ دوم ۲۰۰ دالر (داکتر لیسکر) درجهٔ سوم ۱۵۰ دالر (کاپابلانکا)، درجهٔ چارم ۱۰۰ دالر (سپیلمن) تعیین شده بود، اما برای بازیگران روسی انعامات جنسی داده شد : برای بوتومینیك که با (فلور) همپایه بود، یك موتر اعلی و به دیگر شطرنج بازان مزبور هم اشیاء قیمتی . . .

به همین تقریب روزنامهٔ (ایزویستا) نیز جوائزی تعیین نموده بود که ازآنجمله برای « راگوزین » که مقابل قهرمانان خارجی خوب تر بازی کرده بود، یك ظرف بلوری نقره کار، و برای « فلور » و « کاپابلانکا » که بمقابل بازیگران شوروی بهتر بازی نموده بودند، علی الترتیب یك دسته اشیاء قیمتی قدیم و یك سماوار نقره با ظرف چای نوشی تقدیم کرده شد.

بزرگترین مجسمه های جهان ؟

مجسمهٔ واشنگتن یابت بامیان ؟

نگارش جناب سیدقاسم خان رشتیا

درممالك متحدهٔ امریکا تصمیم نموده اند که یادگار هر چهار بانی وطن : واشنگتن، جفرسن، لنکولن، تئودور روزولت (رئیس جمهور سابق) را بواسطهٔ مجسمه های سنگی بسیار بزرگی جاوید بگذارند. برای این مقصد درنظر گرفته اند که در قلهٔ شمور که شش هزارقدم ارتفع وساختمان آن ازسنگ گرانیت (دانه دار) بوده به ۲۲ میلی ریچمند سابق درمملکت داکوتا وقوع دارد، مجسمه های نیم تنهٔ هریك ازین چهار نفر را دریك سمت قلهٔ مزبور بتراشند چنانچه نقشهٔ آن در سال ۱۹۲۷ ترتیب یافته، وکارمزبور ازطرف « گوزن بوگلم » مجسمه تراش معروف شروع گردیده است وتاکنون وضع مجموعی مجسمهٔ نیم تنهٔ واشنگتن تیار شده که تماماً ۶۰ قدم بلندی دارد.

انجینیریکه برای نگرانی عملیات آن مقررشده تواکر نام دارد وازمشهور ترین انجینیرهای مهندسی امریکا بشمار میرود. این هر چهار مجسمه ازپول اعانهٔ ملی تمام ممالك متحده تعمیر خواهد یافت وحکومت تااندازهٔ ۲۵۰،۰۰۰ دالر امداد خواهد نمود ومجموع مصارف ازیك ملیون دالر تجاوز خواهد کرد.

آنچه خیلی غریب بنظر میرسد، ترتیباتی است که برای اجرای این عملیات مهم ومشکل میباشد، زیرا برای بالا کردن لوازم وافزارها، آلات (تیلی فیریك) (۱) به ارتفاع ۶۰۰ متر تاپشت سرمجسمه نصب گردیده وکارگرانیکه می خواهد درقسمت های مختلف مجسمه کاربکنند، خودرا به ریسمانهائیکه ازبالا

(۱)-سیم هائیکه بشکل سیم تیلفون روی پایه ها کشیده شده چون دریك حصه سربالا ودر حصهٔ دیگر سرنشیب میباشد، اشیاء مختلف به سهولت توسط آن وبدون هیچ قوهٔ دیگر حمل ونقل داده میشود

ناپائین آویخته شده آویزان کرده ، تسمه را که همیشه درکمرشان بسته شده است ، به ریسمان مزبور وصل میدهندودر هر نقطه روی میخ های کوچك خود را نگه میدارند وآلاتی را که بکار میبرند ، درمیان جعبه های متعدد دراطراف لباس آنهاموجود میباشدوآنچه را دران جانباشد ، بواسطهٔ تیلفون کوچکی که درگردن هریك آویخته است ، ازگدامیکه درسرجمجمه وقوع دارد ، طلب میکنند و آلات مزبور بلافاصله ذریعهٔ همان ریسمان بزرگ نزد شان میرسد . برای آنکه عمله درجزئیات صورت وشباهت اصل بامجسمه ، اشتباه نکنند ، درنزد هرشخص ، عکس بزرگ شده همان حصهٔ که تعلق به او دارد ، موجود و مقابلش آویزان است که لحظه به لحظه به آن مراجعت میکنند . چنانچه ملاحظه عکس این مجسمه به انسان نشان میدهد که تاچه اندازه درتمامیت شباهت ، با وجود اختلاف فوق العادهٔ بزرگی اصل ونقل ، سعی وموفقیت بعمل آمده است .

اما یك نکته که باقی ماند اینست که امریکائیها میگویند این مجسمه ها با ۶۰ قدم(۱) یعنی درحدود ۵۰ متر ارتفاع خود بزرگترین مجسمه های عالم خواهند بود غافل ازینکه ۱۵ ، ۱۶ قرن پیش از این مجسمهٔ ۵۳ متری بامیان تعمیر گردیده و تا امروز سالم باقی مانده است . دیگر امتیاز مجسمهٔ بزرگ بامیان اینست که بر خلاف این مجسمه های امریکائی - که نیم تنه بنا می شوند - کامل یعنی سراپا میباشد . باقی ساختمان مجسمهٔ بامیان و مجسمه های جدید مزبور یکی است زیرا این یکی درجدار بریدهٔ Falaise کوهستان بامیان تراش یافته و مجسمه های نو دریك قلعهٔ سنگی بلك هیرل (امریکا) تراش داده می شوند !

پس معلوم میشود که تا امروز بتهای بامیان از روی عظمت و ارتفاع بزرگترین مجسمه های عالم بشمار میروند ! . . .

قدم پیمانهٔ قدیمی است که میان ۸۰ و ۹۰ سانتیمتر طول دارد .

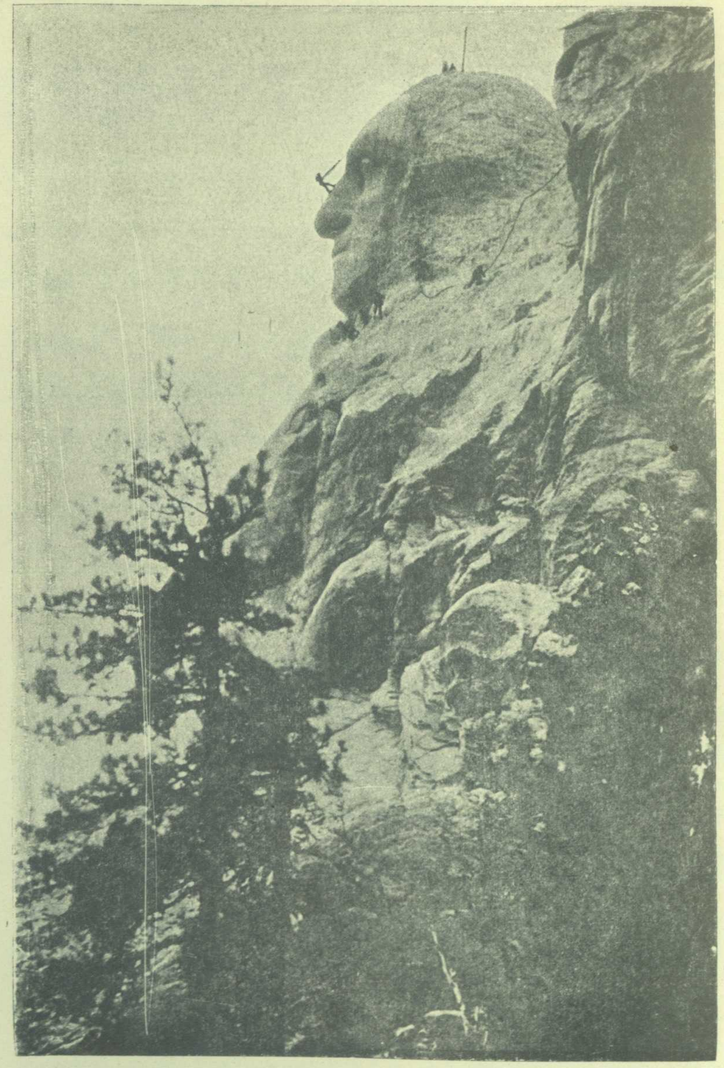

مجسمهٔ ۵۰ متری واشنگتن که بمثل مجسمه های ۳۰ متری و ۵۳ متری بامیان در جدار سنگی کوه از یك پارچه سنگ تراش یافته است .

نشانهای انگشت

ترجمهٔ ص فقیر محمد خان مترجم
دائرهٔ گمرك كابل

یگانه چیزیکه برای شرح احوال مجرمین فیصلهٔ قطعی کرده میتواند، کشف مهم نشان گرفتن از انگشتان است و بر تیلان Bertillion سر ادوارد هنری Sir Edward Henry و سر فرانس گیلتن Sir Fracis Galton بعد از مخترع آن، درین راه زحمات قابل قدری را قبول داشته عوائقی را که در زمان مخترع موجود بود حل نمودند ـ کاشف این واقعهٔ بزرگ (نشان گرفتن انگشتان) که یگانه واسطهٔ حقیقی کشف مجرم می باشد، سر ویلیم هرشل Sir William Herschel یکی از نواده های طبیعت دان بزرگ (یعنی هرشل معروف) بوده است مگر استعمال این علم در جنایات ـ و تفریق و انقسام آن بسیستم های مختلفه ودیگر اصلاحات بذریعهٔ فوتوگرافی ـ آلات ذره بینی و غیره علوم در زمانه های ما بعد از مخترع شده است .

کشف این علم در سنه ۱۸۵۸ بعمل آمد و هنوز بمراحل ابتدائی بوده وقبل از آنکه دامنهٔ شهرت و معلومات آن اروپا را فرا بگیرد هرشل برای چندین سال در هندوستان تجربیاتی را پیش گرفته بود مگر تفریق و انقسام اصولات این علم ـ و ترویج و تصدیق آن در محاکمات (که نشانهای انگشت هیچگاه در طول عمر یك شخص قابل تغیر نبوده و فیصلهٔ خوبی برای شناخت و کشف مجرم شمرده می شود) در زمان مخترع نشده بلکه بعدها صورت گرفت .

عوائقی که درین راه وجود داشته از آنجمله شناختن اهمیت آن نزد متخصصین کشف جنایات ودیگر اجازه و قبول آن در محاکمات برای کشف وشناخت جانی بوده است ـ تنها چیزیکه برای مدت طویلی انجام نگرفته بود یکی شناخت اهمیت این علم جدید نزد متخصصین کشف جرائم ودیگر اینکه نقوش انگشت برای کشف جرائم قسم شهودی قبول شود .

نخستین دفعهٔ سیستم هنری در جولائی ۱۹۰۱ بطور رسمی از طرف محکمهٔ سکات لیند قبول شد و نشانهای انگشت تا یك مدت طویلی مخالفین داشته، و دسته

طرفداران همیشه در صدد بودند که تشابه نقوش انگشتان دو نفر را ثبوت کنند اما گاهی باین امر موفق شده نتوانستند حتی نزد شان ثابت شد که انگشتان دوگانگیها هم باهم موافقت و تشابه داشته نمی باشند. گرچه درین موضوع هنوز هم خیالات باطل بنظر میرسد چنانچه بعضی ازمجرمین میخواهندبواسطهٔ خط کردن انگشتان خود (بذریعهٔ تیغه) متخصصین کشف جنایات را گول بدهند مگر اینچنین یك خط، ممیزی در نشان انگشتت ظاهر ساخته کشف جانی را آسانتر میسازد و اگر همچنین خطوط دو یا سه باشد بیشتر سهولت پیش میکند. محبوسین که در محبس برگستن Brixton قید می‌شوند آنها هم ازهمین قبیل چالاکی ها کرده در وقت نقش گرفتن انگشتان خودها را خراشیده بدین قسم علامات انگشتان خودها را میخواهند مخفی سازند مگر برای آن هم چارهٔ سنجیده شده و ذریعهٔ استعمال دستکشهای مخصوص که دارای مرهم مخصوصی در داخل خود می‌باشد و به وقت ضرورت دربند دست قفل می‌شوند، ازین عمل جلوگیری می شودو بدین قسم بعد ازچندروز خراشیدگی انگشتان خوب‌شده علامات آن بطور سابق سالم میگردد.

قبل از گرفتن نقش، انگشتان با پترول شسته شده صفا میگردد. نقش انگشت از دست اشخاص مرده هم گرفته می‌شود حتی ازگلوی یك نفر شخص مرده هم گرفته شده و بدین ذریعه شخص خفه کننده ظاهر گردیده است.

ازواقعات و موفقیات برجستهٔ این علم یکی همان است که در لندن دزدی از بالای در وازهٔ آهنین جهیده درین اثنا یکی از انگشتانش در بین سیخ های درب آمده جدا گردید. بعد ازآوردن این انگشت درمحکمه و گرفتن و حفظ نقش آن در دفتر حفظیه محکمه، خود انگشتت در ظرف الکهل نگاه گردید و بعد از چندین سال سارق دستیاب گردیده در محکمه حاضر کرده شد بعد از ملاحظه و تطبیق نقوش انگشت، معلوم گردید انگشتی که در الکهل حفظ شده از همان شخص و شخص موصوف سارق اصلی بوده است

اکثر اشخاص از کیفیت نقش انگشتان پوره آگاه نبوده حیران می‌شوند که چگونه از خطوطی که بر روی انگشتان است بر روی سطوح نقش می‌ماند. حالانکه این گونه نقش بستن بباعث وجود عرق دربین مسامات انگشتان میباشد

نقش انگشت بر روی منسوجات و همچنین دیگر جاها تمیز نمی شود مگر این امر از نظر علم کناره نمانده تخنیك عصری، صورت گرفتن و معلوم کردن نقوش را از روی منسوجات هم بطور عجیبی ممکن ساخته است چنانچه در اثر استعمال پودر مخصوص (که ترکیب آن مخفی نگاه می‌شود) کمترین آثار نقش را کشف و پیدا مینماید و نقوش انگشت بیك سیستم مخصوص در دفاتر محکمه ثبت میگردد.

وقتی شخصی بکدام الزامی متهم شود نقش انگشان او گرفته میشود و برای گرفتن نقش، رنگ (مثل رنگ طباعتی) وکاغذ مخصوص استعمال میگردد. و از اشخاص متهم در عموم ممالك نقوش انگشتانشان گرفته شده در دوائر حفظیه نگاه می‌شود.

سیستمیکه در برطانیه، اضلاع متحدهٔ امریکه، مستعمرات و بعض ممالك دیگر استعمال میشود سیستم هنری میباشد که نامبرده مساعی زیادی در راه ترقی و پیشبرد این علم بخرچ رسانده است.

قبل برین در دوائر حفظیه بملاحظه اسم شخص ملزم کیفیت او قید و حفظ میگردید مگر چون بعضی از سارقین اسامی صحیح خودها را نشان نمیدهند ازین جهة ملاحظهٔ اسم صرف نظر شده از روی تقسیمات مخصوصهٔ این علم قید میگردد.

نظر به تسهیلات، دوائر حفظیه برای بند ها - حلقه ها - وغیره حصص انگشتان یك دست «حروف» و برای دست دیگر «اعداد» معین کرده بعد ها در وقت معاینه نقش مطلوب را قرار توسط آلات ذره بینی بدست می‌آرند - نقوش انگشتان یك شخص با سوانح - فوتو - قد و عملیات گذشتهٔ او تماماً یکجا قید میباشد.

درنتیجه توسعهٔ این علم انواع جرائم را هم معلوم کرده و هرچند دامنهٔ آن بزرگ میشود وظائف پولیس سهل تر می گردد - اکثر ازممالك باصولات سیستم های هنری - برتیلان - گیلتن و دوچلیس که اخیراً بیکجا منتهی میگردند، نقوش انگشتان مستخدمین وغیره را قبلاً داشته میباشند.

تقریظ

سال جدید مجلات

مجلات نفیسهٔ (اقتصاد) (صحیه) که ازبدو انتشار در تحت مدیریت ونگارندگی فضلای محترم محمدزمانخان ترهکی، رشید خان لطیفی تاکنون مصدر افادات ذیقیمتی بوطن وجامعه شده اند، اینك مراحل سال چهارم خود را پیموده ودرین سنه قدم بمرحلهٔ سال پنجم گذاشته اند.

مضامین ومطالب این مجلات مثل ادوار پیشین شان مفید وقابل استفاده بوده درطباعت وتازگی وخوبی حروف نسبت بگذشته خیلی ترقی کرده اند. ما ازخدای متعال توفیقات مزیده بکارکنان محترم این دونامه گرامی خواسته تبریکات خود را عرض وضمناً ازهموطنان عزیز خواهش می نمائیم که ازقرائت این دوائر نفیس ومفید بی بهره نمانند.

☆ ☆ ☆

مجلهٔ شریفهٔ اردوی افغان مراحل چهارده سالهٔ خود را پیموده اینك بتاریخ ۳۱ حمل سال جاری قدم بمرحلهٔ سال پانزدهم میگذارد.

این مجلهٔ نفیس اززمانیکه در تحت توجهات قائد توانا وسپه سالار دانای اردوی افغانستان والاحضرت وزیر صاحب حربیه نشر میشود حقیقة مصدر خیلی افادات مهمه بعالم عسکری افغانستان شده است.

این مجلهٔ مفید در تحت مدیریت جناب فاضل حمیت مند سید محمد اکبر خان غندمشر مدیر شعبهٔ تعلیم وتربیهٔ وزارت حربیه در حدود حفظ پروگرام مسلك بانگارشات موزون ومفید مرتباً ماهواره شایع شده حروف وطباعت آن مخصوصاً نفاست طبع ومضامین سال جاری آن قابل تقدیراست. انجمن دورهٔ پانزدهم این مجلهٔ نفیس راتهانی و تبریك گفته بکارکنان محترم وفاضل آن توفیقات مزیده را متمنی است. (انجمن)

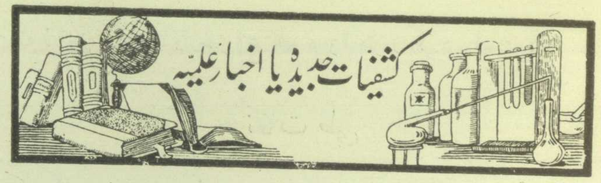

شناوری برروی آب

درآلمان آلهٔ جدید شناوری که مثل لباس است اختراع گردیده است. بذریعهٔ این آله و لباس شناوری جدید برروی آب ایستاده وحرکات متعدد میتوان اجرا نمود. این لباس جدید شناوری عبارت از یك جاکت است که درآخرآن حلقهٔ نجات ازغرق شدن وصل است. درزمان شناوری کردن شخص شناور تا نصف جسد در آب فرو رفته حرکت میکند. شناور مذکور برای سهولت به پاهای خود پرهای علیحده وصل میدارد و برای تبدیل استقامت بیلچه های کوچك دردست گرفته بذریعهٔ آن بسهولت تام میتوان حرکت نمود. این لباس شناوری جدید درزمان امتحان نتیجهٔ مثبت داده بذریعه کم صرف نمودن قوت بسهولت تام میتوان برآب حرکات اجرا کرد البته واضح است لباس جدید ازنقطهٔ نظر حربی خیلی ذیقیمت وبا اهمیت میباشد. عکس هذا عکس

مخترع آنست که لباس جدید الاختراع خود را در بر کرده است :

نکات طبی

اشخاصیکه که ضعف دل دارند خوب است حیات خود را تحت نظام واعتدال بیاورند یعنی در عمل وغذا و ریاضت ومشاغلی که سبب اضطراب وطپش قلب میگردد از سر حد اعتدال تجاوز ننمایند تا از خطر ایمن باشند.

هرگاه حرارت اطاق ۶۸ درجهٔ فارنهیت ورطوبت آن از ۴۰ تا ۵۰ درصد باشد وحرکت هوا هم بطی بود ؛ جسم وظائف خود را به بهترین وجهی بجامی آورد.

میوه وسبزی باب را ناخوب نشویند نخورند ودر دعوت ها از خوردن سلطه ، گندنا ، ترب وامثال آن پرهیز نمایند . درراه رفتن هم میوه نخورند چه درراه میوه شسته نمیشود وخوردن میوه وسبزی باب ناشسته سبب بعضی از امراض میگردد مانند محرقه وکرم معده وغیره .

حفاظت چشم از رمد وسائر امراض محض برعایهٔ نظافت می‌شود وبس و در چشم دستمال پاك وآب وصابون وتکیهٔ نظیف و پاك وتداوی وسیلهٔ شفا میگردد.

بسیاری از اشخاص به مرض بینی وگوش وحنجره گرفتار اند ونمیدانند.

از وفیات اطفال درامریکا احصاء انی گرفته اند وظاهر گشته که وفیات اطفال شیرخواره بوسائل صنعی ده چند وفیات اطفالی بوده که تنها شیر مادر خودرا میخورده اند وبلکه اطفالی که هم بشیر مادر وهم بشیر صنعی پرورش می یافتند نیز عده وفیات شان نسبت باطفالی که تنها بوسائل صنعی شیر میخورند بسیار کم بوده که هیچ قیاس نمیشود.

ادارهٔ کشتی ها بذریعهٔ امواج رادیو

در ماه ستمبر ۱۹۳۴ درانگلستان تجربهٔ عجیبی اجرا شده وآن عبارت است از انداختن کشتی ثقیل الوزن که جدید تعمیر گردیده بود بذریعهٔ امواج رادیو از یك

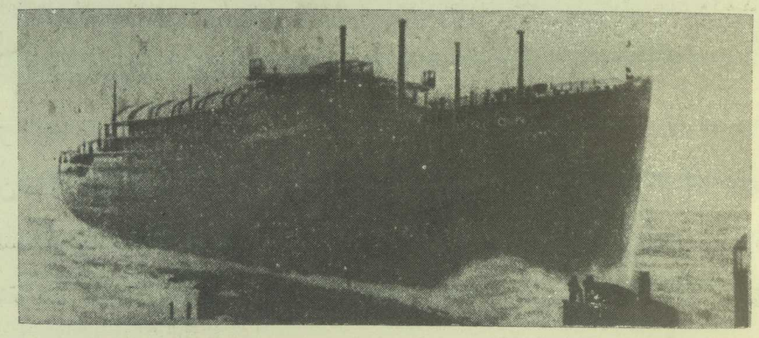

مسافهٔ خیلی طولانی درآب انداخته شده است . بقرار تذکار فوق درشهر « بارو او » انگلستان کشتی جدید که موسوم به « اوری اون » است درآب انداخته شده وزن آن ۲۴ هزار تن است . اجرای انداختن آن درآب از آوسترالیا بذریعهٔ فشار دادن یك دکمه صورت گرفته وماشین ارسال امواج درآوسترالیا وضع گردیده وامواج آن درانگلستان بر ماشین فرود آوردن کشتی تأثیر بخشیده توانست تمام عملیات فوق الذکر بیك طرز صحیح ودرست انجام یافته بود.

طیارهٔ عظیم الشان بحری امریکا

درمملکت اتازونی طیارهٔ کشتی دار بزرگ که طول جسد آن ۲۷ متر طول بالهایش ۱۱۷ متر ساخته شده وتعمیر گردیده است . خود طیارهٔ مذکور یك باله بوده بیك دفعه مواد سوزندهٔ که درآن پر گردد ۴۸۰۰ کیلومتر راه را پیموده میتواند . دربین این طیاره ۱۲ نفر مسافر وپنج نفر عملهٔ خود طیاره ویك تن اموال جا میگردد. سرعت طیارهٔ مذکور درساعت ۲۸۰ کیلومتر بوده به ۶۰۰۰

متر ارتفاع پرش کرده میتواند. دربین این طیاره چهارعدد موتر که هر کدام آن دارای ۸۰۰ اسپ قوت است نصب میباشد واین موترها در خودبال آن نصب گردیده بال آن یکی است. رقم دوم این نوع طیاره در تحت تعمیر بوده عنقریب ساخته شده ازان کار خواهندگرفت درآن ۵۲ نفرجا خواهدگردید

حفظ زراعت

ترجمه جناب عبدالعزیز خان مترجم
دایرهٔ تعلیم وتربیه‌وزارت حربیه

درجریده زراعتی ایطالیا مسمی به (Domenica Popolo) از اطلاعیه اژانس اخبارشرقی ایطالیا خوانده شده.

راجع به ساختن انبار زراعتی ترکیبی جهة مدافعه حشرات ازمضرت رسانی به حاصلات زمین بعنوان مدافعه میکروب می نگارد.

عموماً در اراضی زراعتی‌وغیر آن طبیعی میکروب مضرموجود است اگر ازان جلوگیری بعمل نمی‌آید خسارات فوق العاده درمحصولات واقع می‌کند، بناءً علیه اقسام ادویه جات واقعهٔ میکروب زمینی خیلی ایجاد وبه تجارب رسیده لاکن علاوه ازآن مواد دیگری که اختراع شده بعوض (پارو) نیزاستفاده زیاد نشان میدهد اولاً مواد مذکور کشنده میکروب وفوق العاده موثر ومیکروب زمین مزروعی

درهرزمینی که باشد ازروی تجربه به انتهادرجه مفید ثابت شده، چه دراراضی که بخواهند پاشیده شود، ابتداء آن موضع را تاحد ممکن قلبه‌وشدیارکرده‌پس‌ازان ازمواد مذکور انداخته شود، گیاهای خودرو حشرات صغیرهٔ مضره راکه دراراضی توقف ویاگشت گذار می کنند قلع وقمع ونابودمی سازد دوم درنشو ونماء وقوه حاصل خیزی حبوبات زرع شده تاثیر زیاد بخشیده، صورت استعمال ادویه، در مقداریکصدکنتال، مساوی ۱۰۰ کیلوگرام گل‌پارو تشکیل‌شده، مقداردوکنتال (قوس فوریة) مخلوط میشود تابه تحلیل برسد، یقین است درعملیات مقابل لك هامیکروب تاثیر دهنده است لیکن در پیمانه ومقدارکه مخلوط می شود احتیاط زیاد لازم تابجای نفع درعمل نقصان بوقوع نرسد.

هکذا اژانس خبرات شرق ازایطالیا می نویسد، تدبیر ومقابله بدفع دشمنان نهال هاوغیره زراعت خصوص گندم یعنی مسموم ساختن ملخ هادرایطالیا:-

بجهة جلوگری ازمضرت حشرات زمینی وخصوص حدوث ملخ که برزراعت عاید می شود ادویه جات کمیاوی ترکیب شده که بفشار سامان تخنیکی استعمال می شود، مثل ازقسم (ارسنك سودا) چنانچه در سال ۱۹۳۳ بقرار تشکیل C. N. S. A. ذریعه آلات ماکینه به مختلف مواضع چراگاهای‌مواشی ساردین ودیگر حدود استعمال گردید امادرنتیجه به صرف نظر کردن ازگیاهای هرزه وسبزه جات وادارشان نمود، پس چندی بعد ازروی تجارب علمی که بعمل آمد برای بهبودی آن تغیری که درجزومرکبات آن ادویه بعمل آمده عبارت ازمقدار یك کنتال مساوی ۱۰۰ کیلوگرام اتاروکروسکه Crusca یعنی قسم جودر وگندم‌سیاه‌میباشد که بالای آن مقدار ٤ کیلوگرام از (ارسنك سودا) بداخل هشتادلیتر آب مخلوط کرده می شود، درین صورت وقتیکه بمواضع ملخ ها استعمال

گردد درحالیکه ملخ ها (کروسکه) های زهر دار بخوردن دانه های مذکور مشغول می شوند مسموم وتلفات زیاد میدهند، هر آئینه درچمن زارها وبقیه اراضی استفادهٔ زیاد به نسبت نابود ناشدن گیاها و معدوم ساختن ملخ هامی نماید زیرا اثر مسمویت به سبزه جات تاثیر نمی بخشد، وهم چنان برای چراء مواشی نیز نقصانی درچراه گاهی نمی آید جهت اتلاف ملخ ها علاوه ازان ازروی امتحان که گرفته شدرساندن مورچه هانیز درچمن زارها که لشکرملخ ومچك در آن جاء گرفته باشد مثبت ویقینی ظاهر شده بل درقربه (گمه) که مورچه هارادرین معامله عملی تجربه کرده شده برتخم های ملخ خساره کلی رسانده وخورده اند.

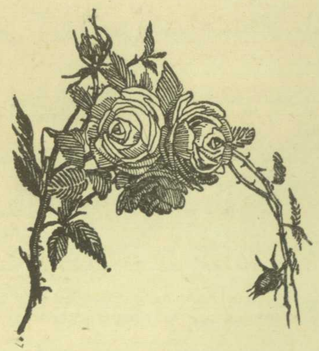

ساحهٔ جدید زندگانی

— ۱۵ —

مؤلف ق‌اوایلی فرانسوی　　ترجمه جناب محمد صدیق خان
رادیو میخانیك

روزدیگر صبح بذریعهٔ طیارهٔ سفری بمأموریت جدید خود « درهٔ راه بزرگ » Walley of the High Road روانه شدم (کارنو) که برای ملاحظهٔ استاسیون بزرگ الکتریك میرفت نیزبامن همراه بود، وغیر ازما درطیاره کاریگران نیز جاگرفته بودند اطاقیکه دران کاریگران نشسته بودند یك اطاق جداگانهٔ بوده وایشان چون از خدمت اولیه منفصل و بماموریت جدید موظف شده اند میروند تاماموریت ووظیفهٔ جدید خود را اشغال نمایند.

من با کارنو داخل اطاق وسطی طیاره گردیدم وضعیت این اطاق بهتر بود، عوض چوکی های طولانی چوکی های بازودار نرم وپیش روی هر چوکی میزی برای کار وجود داشت دربین الماری ها آئینه ودیگر لوازم موجود بود. این اطاق چندان بزرگ نبود بغیر ازمادو نفر، چهار نفر دیگر (دو نفر وطنی الاصل ودو نفر اروپائی) درین اطاق بودند. حین ورود با این اشخاص تعظیم نمودیم اما بمذاکره آغاز نکردیم.

طیاره بزودی پرواز نمود و پرواز آن کاملاً بدون صدا بود این سفر نبود یك پارهٔ عیش بود. طیاره از دره به ارتفاع کم عبور کرد، فابریك توپ سازی بزرگ را که درمیدان وسیع سبز واقع بود دیدیم ازین جا طیاره قدری بطرف راست مائل شد وبواسطهٔ ارتفاع دره طیاره آهسته آهسته به صعود آغاز نهاد با وجود آن بخوبی کانال بزرگ آب بملاحظه میرسید.

به استقامت قنال یك راه خیلی شفاف که گمان کرده میشد با چیزی ملمع شده باشد امتداد پیدا کرده بود از دره های بلند کوها؛ جنگل ها بطرف پائین امتداد یافته وچنان مینمود که دره لباس سبز دربر کرده است.

راه عمومی در دشت دربین خرسنگ ها امتداد یافته و تونل در بین آن خرسنگ ها یك بریده گی تشکیل داده است و قنال بطرف راست تمائل پیدا نموده در بین کوه گم شده. ودرنزدیکی تونل کارخانهٔ بزرگی وبدیگر طرف آن بارك های کاریگران تعمیر گردیده است.

چیزیکه مرا متعجب ساخته بود این است که درین فابریك ها هیچ علامت دودرو وجود نداشت زیرا بذریعهٔ الکتریك درگردش هستند، وتولید الکتریك برای گردش ماشین ها نیز بذریعهٔ ذغال سنگ نبوده آنهم ماشین مخصوص دارد.

طیاره نزول کرد وما بزمین رسیدیم. کارنو خداحافظی نموده ازهم جدا شدیم، من بطرف ادارهٔ عمومی ساختمان تونل روانه گردیدم تا از معاون « شیورود » هدایات حاصل کنم.

اومرا بکارخانهٔ موریل سازی مأمور کرد ، بعد ازین تاریخ هر روز بساعت ۷ صبح آمده بساعت پنج عصر برخواهم گشت .

ساختمان تونل برمن تأثیر مدهش بخشید ، این تونل بنام تونل گفته میشود چیزی که من دراینجا دیدم در دیگر تونل ها نظیر آنرا نمیتوانم نشان دهم عرض تونل باندازه ایست که بیست عدد اتوموبیل باربرداری بزرگ پهلو به پهلو دریکوقت دران حرکت میتواند ، ارتفاع آن نیز متناسب باعرض آن است . من تمام شاه کاری هائیرا که در ساختمان تونل بکار برده شده درینجا ذکر نمیکنم زیرا آلات وادوات وترتیبات کار وکاریگران نسبت بساختمان بسی حیرت آورتر است . چیزیکه من میخواهم کشف نمایم اینست قوهٔ که تمام ماشین ها را در فعالیت آورده است از کجا اخذ میگردد ؟

ساعت ٤ وارد استانسه شدم کارنو در آنجا منتظر من بود استانسه در یك قصبهٔ کوچك تأسیس شده راه عبور من از میان بارکهای کاریگران است . ساختمان این بارکها با عمارات کوچه های عمومی شهر چیزی تفاوت ندارد اما کوچه ها کاملاً خالی بود زیرا اهالی آن مشغول کار ووظایف خود بودند .

بدون اینکه راه را غلط کنم به استانسه رسیدم . استانسهٔ الکتریك عبارت از یك عمارت سه منزله وبرکنار قنال واقع بود . ماشین های داینموی بزرگ بذریعهٔ آبشار های قنال حرکت میکرد ، کارنو بمن وعده داد که آلهٔ لازمهٔ تولید این قوهٔ بزرگ را نشان خواهد داد .

درطبقهٔ اولین این عمارت کارنو را درحالیکه پارچه های ماشینی راکه بنظر من ناآشنا بود باز میکرد ملاقات کردم ، درینکار اورا دوسه نفراز کاریگران نیز معاونت میکرد کارنو باندازهٔ مشغول کار بود که تاچند دقیقه ملتفت آمدن من نشد ، ومن نیز نمیخواستم درین حال اورا از کارباز دارم لهذا انتظار میکشیدم .

آخراً کارنو مرا دیده بایك تبسم شیرینی گفت :

دوست عزیزم آیا چقدر درین جا نشسته ئید ؟ چه طور ازآمدن شما واقف نگردیدم ؟ مهربانی نمائید میخواهم تابشما اساس همان پارچهٔ را که قوت میدهد نشان دهم ، البته شما دریاد خواهید داشت که دراواخر قرن گذشته متخصصین مشهور را ازقبیل «بیکرلم» و «کیوری» چندین ماده های رادیوم راکشف کرده بودند ، البته شما با اوران ، رادی ، توری ، وآکتین آشنا خواهید بود که آتم های این مواد درهر آن پاشان شده وبذریعهٔ این پاشانی یك قوهٔ فوقٌ العاده ایجاد میکنند مثلاً هرگاه رادیوم به اندازه ووزن یك گرام به یکی آن پاشیده شود قوهٔ انفجارآن بدرجهٔ قوهٔ انفجار یکهزار و هشتصد تن دینامیت خواهد شد . علما اصول پاشیدن این ماده ها را نمیدانستند .

راجع به این مسئله مرهون احسان مستر « گارو » میباشیم که مارا ازذغال سفید نجات داده وامروز ازین قوت جدیده کارمیگیریم ودربین معادن « ساحه جدید زندگانی » مایك

مقدار وافر این ماده ها را دردست داریم . بغیر ازین ماده های رادیوم دیگر ماده های خوب هم کشف شده است که سرعت پاشیدن آن قوی بوده ومیتوان عمل آنرا بخوبی درتحت تنظیم آورد ،

شما از من جویا خواهیدشد که این عمل چه طور عملی میگردد؟ معافی خواسته مجبورم که چیزی عرض کنم. ممکن است شما کاملاً بفهمید علوم لازمهٔ آتم ها را پارهٔ وسطی که دارای الکتریك مثبت میباشد دانسته وبراطراف آن الکتریك منفی درگردش میباشد ودنیا عبارت ازآتم بوده آفتاب ودیگر سیاره گان براطراف آن دور میخورد . مستر گارو ازقوهٔ اشیائیکه دراطراف پاشان میگردد کارگرفته است واواز تصادم دوجنس که یکی آن پاشان میگردید ودوم آن مواز نه را قائم نگاه میداشت مقصد خود را بدست آورده توانسته است از یك طرف یك قوهٔ ازدنیا کم شده واز دیگر طرف یك قوه درتزاید است وبرای شما معلوم خواهد بود که برای بدست آوردن این عمل بسی سامانهای لازمه بکاربوده وتمام آلات وماشین ها را مستر گارو اختراع وازآنها کارگرفته است .

من با تعجب زیاد گفتم :

ای خدای مهربان ! این شخص چقدرخوشبخت است ، که همه بنظر تحسین باودیده وکار اورا تقدیر می نمایند ، این شخص نه تنها درینجا بلکه در تمام دنیا محترم است .

کارنو سخن مرا تصدیق کرده گفت :

مستر گارو یك فرد عالی مقام ما بوده وبرای خود نام نیك تا ابد کمائی کرده است ، خدمات او بدرجهٔ گرانبهاست که هرگز برای آن نمیتوان قیمتی تعیین نمود وقتیکه تمام استانسه ها تبدیل وبقوهٔ جدید بکارآغاز نمود ، یقین کامل است هرچه درنظر است اجرا خواهد شد درحال حاضر نیز به اندازهٔ مکفی قوه بدست داریم .

من بحیرت فرو رفته وبا خود مشغول این فکر بودم که به کارشراکت میکنم این نابغهٔ عصر با داشتن کمالات باز هم به بسیار عذابها مبتلا وحیات آیندهٔ اونا معلوم وتاریك است .

گمان میکنم کارنو خیال وما فی الضمیر مرا درك وسبب کوتاهی آن خیالات گشته برای دیدن ماشین های طبقات علیا دعوت کرد ، من نیز پذیرفته وآنرا دیدم .

بساعت ۷ ذریعهٔ طیاره عودت نمودیم ازتونل نفیر برمه های کوه شگاف بگوش میرسید و درهر طرف ریل های پر ازسنگ وخاك دررفت وآمد بود .

❀ ❀ ❀

خدمات من در ساختمان راه بزرگ دچار وقفه نشده اما هرقدر که به حالات آشنائی پیدا می نمودم بهمان اندازه برتعجب من میافزود کار من بواسطهٔ آلات مکمل تخنیکی پیشرفت داشت . هرروز بالای خدمت خود حاضر گردیده مدت ۸ ساعت در موضع کار خود بسر می بردم درحین این ایام سعی داشتم که خیالات تخنیکی خود را تکمیل نمایم وسعی بلیغی می نمودم تاکشفیات جدیده ام وسعت پیدا نماید ، جد وجهد می نمودم که ماشین حفریات زمین بیشتر در عملیات حفر مضبوط گردد .

کتابخانه مجلس شورای ملی

در عصرها وروز های رخصتی مشغول آموختن پروازمیشدم وبقراردرخواست کتبی لباس مکمل ازقبیل بال وعبای پرش گرفتم ، پرش کردن بذریعهٔ بالهای عادی چندان سهل نبود اگر این لباس آماسیده نمی بود یقیناً سرخود را فدای پروازمینمودم . دروقت فرود آمدن انسان مثل توپ بازی چندین ملاق میخورد باوجود این ملاق زدن صدمهٔ نمی بیند ، اولین آموختن پروازمن درتحت نگرانی « فیشر » اجراشده پرواز اولین خالی از شباهت باپروازچوچه کنجشك نبود .

دریك روزی که من نمیتوانم بخاطر بیاورم که کدام روز بود از کار فارغ گردیده درطیارهٔ مقرره ساعت چهاربجای خود می آمدم وبرای تفریح بکوچه برامده دیدم که یك عدهٔ کاریگران که دیگر کاریگران را تبدیل می نمود درحرکت اندو این کاریگران که یك دیگر خودها را عوض میکردند بوضعیت معمولی بطور عسکر راه میرفتند . درین وقت یك دختر مقبول سرخ پوست درپیش من نزدیك شده آهسته چیزی گفت بسبب صدای پاواتوموبیل‌ها وواگونها من اول مرتبه کلمات اورا نفهمیدم مرتبهٔ دوم این کلمات را ازوبطورکنده کنده شنیدم : « تعقیب نمائید .... معلومات .... مادام گارو » بعد از ادای این جمله ها بچالاکی روان شد وبشدت تام خود را از من دورساخت من اورا ازنظر خوددورنه نموده تعقیب می نمود . تاواردچمن زاریکه آز قصبه دور بود شدیم ، درمیان درختان خیلی باعجله مکتوبی را که درچیزی پیچانیده بود دردست من نهاده واین کلمات را علاوه کرد :

میخواستم معلومات زیاد بشمابدهم متاسفانه ممکن نیست بعد از یك ساعت تاریکی اطراف را فرا خواهد گرفت شمابرای حرف زدن ربع ساعت وقت دردست دارید .

بعد ازادای این کلمات دربین درختان رفته و از نظر پنهان شد مکتوب را باز نمودم مضمون آن این بود : « مستر گاری ، نسبت به مهربانی که درحق من دارید از حد زیاد مرهون احسان تان هستم ، زیرا بواسطهٔ معاونت شما از وضعیت سنگین خلاص شده و از عقب دیوار های سیاه و تاریك نجات یافتم از وضعیت حاضره ام اگرچه خود را اسیر فرض میکنم راضیم ، اشخاص رحم دل مرا احاطه نموده اند ، من گفتنی های زیاد دارم خیلی خواهشمندم که شمارا به بینم زیرا شما یگانه شخصی هستید که من بشما اعتماد کامل دارم بواسطهٔ احتیاط زیادزیاده تر تحریر نمیکنم زیرا حس میکنم مرا تعقیب میکنند ، شما از آرندهٔ مکتوب میس « سمیت » رحم دل هرچه معلومات دربارهٔ من بخواهید میگوید تمظیمات قلبی مرا بپذیرید . « آنجیلا گارو » .

از مضمون فوق برحالات مادام گارو اطلاع یافته وبسی خورسند شدم ، میل من برای حصول معلومات بیشتر باندازهٔ زیاد بود که یکساعت حکم یکقرن را گرفته بود ، تارسیدن وقت از گردش جاده صرف نظر کرده و دراطراف قنال بقدم زدن آغاز نهادم بمیعاد موعود میس سمیت با تاریکی شب یك جا وارد شد .

من دست خود را بطرف اودراز نموده گفتم :

معافی میخواهم ازینکه شمارا نشناختم که باکدام شخص سروکاردارم وقت را ضائع نکنیم هرچه راجع به مادام گارو معلومات دارید برای من بگوئید . (ناتمام)